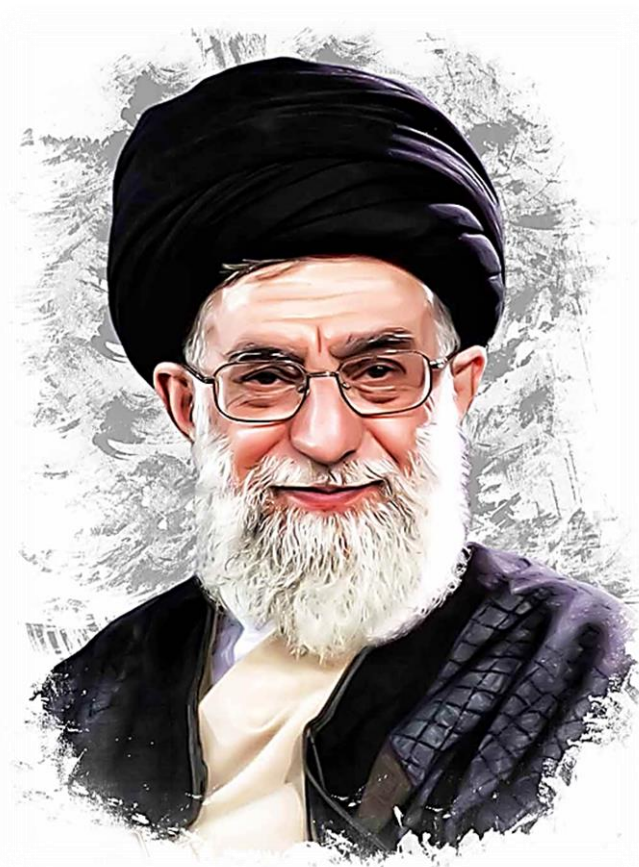




نماز الایمان

محتوای مسابقه دانش آموزان پایه چهارم متوسطه

بلاغه



شما عزیزان و نور چشمهای ما، دانش آموزان و زبندگان و بچه‌های با استعداد و خوش حافظه - چه دختر و چه پسر - که در وادی حفظ و ترجمه‌ی نهج البلاغه و فراگیری این کتاب مقدس افتاده‌اید، بدانید که این نعمت، بسیار با برکت و با عظمت است. این موهبت خدایی را مغتنم شمارید و پیش بروید.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانش آموزان شرکت کننده در مسابقات نهج البلاغه سال ۱۳۶۵.



فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۴.....	پیشگفتار
۵.....	خطبه ۱۷.....
۵.....	منفورت‌ترین خلائق چه کسانی هستند؟.....
۱۱.....	جاهلان عالم نما!.....
۲۲.....	خطبه ۲۸.....
۲۲.....	جایگاه دنیا و آخرت از دیدگاه علی (علیه السلام).....
۲۸.....	یاد همیشگی خدا.....
۳۸.....	خطبه ۶۴.....
۳۹.....	مرگ بر همه سایه افکنده!.....
۴۳.....	تا می‌توانید توشه بگیرید.....
۴۸.....	وای بر انسانهای غافل!.....
۵۳.....	خطبه ۱۰۰.....
۵۴.....	با پرچم حق همراه باشید.....
۶۱.....	در پرتو آل محمد (صلی الله علیه وآله).....
۶۳.....	خطبه ۱۱۹.....
۶۴.....	بهانه جویان سست و نادان!.....
۶۷.....	اگر امید شهادت نداشتیم.....



پیشگفتار

« نهج البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمان‌هاست؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده. گوینده‌ی این کلمات یک رئیس مملکت، یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیمی گسترش داشته و این انسان بزرگ - که مسؤولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بر دوش داشته - با احساس این مسؤولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده. مانند گفته‌های یک حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند. مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می‌کند. انسانی است که بار مسؤولیت اداره‌ی یک جامعه‌ی عظیم را بر دوش خود احساس می‌کند و دانای دین و بصیر به همه‌ی معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پرمعرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسؤولیت با مردم روبرو می‌شود، با آن‌ها حرف می‌زند، از آن‌ها می‌خواهد، به آن‌ها می‌گوید و پاسخ سؤال‌ها و استفسارهای آن‌ها را می‌دهد؛ این شرایط صدور نهج البلاغه است.

شاید با همه‌ی روایاتی که ما از ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) داریم از این جهت فرق می‌کند، آن‌ها مربوط به دوران حاکمیت مورد قبول اسلامی از دیدگاه ائمه (علیهم‌السلام) زندگی نمی‌کردند. آن‌ها در دوران اختناق به سر می‌بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسؤول اداره‌ی مملکت بر زبان آن‌ها جاری نمی‌شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می‌زند، با یک جامعه‌ای که تحت اشرف و حکومت خود اوست حرف می‌زند، و این بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نقل شده. البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. ما امروز در همان شرایط قرار داریم، شرایط کنونی جامعه‌ی اسلامی همان شرایط است. البته نهج البلاغه مخصوص کشور ما نیست، مال همه دنیای اسلام است، اما دنیای اسلام هم امروز در حال یک بیداری و حیات دوباره‌ی اسلامی است، در کشور ما و در جامعه‌ی ما - که در سایه‌ی همین آموزش‌های امیرالمؤمنین و با اتکاء به نفس نهج البلاغه این انقلاب به پیروزی رسیده، و امروز همان جامعه اسلامی و علوی تشکیل شده و همان شرایط تقریباً در بیشتر ابعاد بر جامعه‌ی ما و کشور ما حکومت می‌کند - امروز روز استفاده‌ی هر چه بیشتر از نهج البلاغه است.

امروز شرایطی مشابه شرایط دوران حکومت امیرالمؤمنین است، پس روزگار نهج البلاغه است. امروز می‌شود {با} از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) به واقعیت‌های جامعه و واقعیت‌های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آن‌ها را پیدا کرد. لذاست که به نظر ما امروز از همیشه به نهج البلاغه ما محتاج‌تریم.»

سخنرانی مقام معظم رهبری (حفظه الله) در کنگره بین‌المللی نهج البلاغه ۱۳۶۳/۰۱/۲۶



خطبه ۱۷

بخش اول: الصنف الاول: اِنَّ اَبْعَضَ الْخَلَائِقِ اِلَى اللّٰهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَّكَلَهُ اللّٰهُ اِلَى نَفْسِهِ؛ فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ، وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنِ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اِقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وِفَاتِهِ، حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.

از گفتارهای امام (علیه السلام) است درباره کسی که بدون شایستگی و لیاقت، متصدی مقام. قضاوت در میان مردم می شود و در این خطبه آمده است:

مبغوض ترین خلائق نزد خدا دو گروهند:

گروه اول: مبغوض ترین خلائق نزد خدا دو نفرند: کسی که خداوند وی را به حال خود واگذارده و از راه راست منحرف می گردد. او به سخنان بدعت آمیز خویش و دعوت به گمراهیها سخت دل بسته است، به همین دلیل مایه انحراف کسانی است که فریبش را خورده اند! از طریق هدایت پیشینیان گمراه شده و کسانی را که در زندگیش یا پس از مرگش به او اقتدا کنند گمراه می سازد! او بار گناه کسانی را که گمراه ساخته به دوش می کشد و همواره در گروه گناهان خویش است.

شرح و تفسیر

منفورترین خلائق چه کسانی هستند؟

امام (علیه السلام) در این بخش از کلامش، نخست به تقسیم کردن مبغوض ترین خلائق خداوند به دو گروه پرداخته، می فرماید: «دو نفر در پیشگاه خداوند از همه مخلوقات الهی مبغوض تر و منفورترند» (اِنَّ اَبْعَضَ الْخَلَائِقِ اِلَى اللّٰهِ رَجُلَانِ).

بدیهی است حبّ و بغض به آن گونه که در انسانهاست در مورد خداوند مفهوم ندارد؛ زیرا این حب و بغض از قبیل حالات و دگرگونیهایی است که در روح و جان انسان بر اثر تمایل و نفرت نسبت به اموری پیدا می شود؛ اما در مورد خداوند حبّ به معنای مشمول رحمت ساختن و بغض به معنای دور نمودن از رحمت است.

سپس به توصیف گویایی از گروه اول، یعنی حاکمان یا عالمان هواپرست می پردازد؛ و قبل از هر چیز به ریشه اصلی بدبختی آنها اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که خداوند وی را به حال خود واگذارده است!» (رَجُلٌ وَّكَلَهُ اللّٰهُ اِلَى نَفْسِهِ).

تمام ممکنات و از جمله انسانها آن چنان به ذات پاک خدا وابسته اند که اگر لحظه ای رابطه آنان از او قطع می شود همگی فانی و نابود می شوند. توجّه به این وابستگی و پیوستگی، روح توکل را در انسان زنده می کند که همه چیز خود را به او واگذار کند، یعنی آنچه در توان دارد برای پیشرفت کارها تلاش نماید ولی با این حال بداند سرچشمه هر خیر و برکت و هر موهبت و نعمت ذات پاک اوست.



ولی هنگامی که انسان بر اثر غرور و خودخواهی و هواپرستی، از این حقیقت غافل شود و خویش را مستقل بپندارد از خدا بریده می شود و همه چیز در نظر او وارونه می گردد. این بریدگی از خدا همان معنای واگذار شدنش به خویشتن است و این ریشه تمام بدبختیها و انحرافات است.

به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که گل سر سبد عالم آفرینش بود بارها می فرمود: «اللَّهُمَّ... لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا؛ خداوندا! لحظه ای مرا به خویشتن وامگذار (و از ذات پاکت دور مفرما)»^۱.

این همان چیزی است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آن سخنی پرمعنا می فرماید: «اللّٰهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا؛ خدای من! این عزت برای من بس است که بنده تو باشم و این افتخار برای من کافی است که تو پروردگار من باشی»^۲.

همان گونه که در دعاهای معصوم آمده است، می فرماید: «إِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي تُقَرِّبُنِي مِنَ الشَّرِّ وَ تُبَاعِدُنِي مِنَ الْخَيْرِ؛ اگر مرا به خویشتن واگذاری، هوای نفس من را به شر نزدیک و از خیر دور می سازد»^۳. سپس امام به دنبال بیان ریشه اصلی بدبختی این گونه افراد، به ثمرات شوم آن پرداخته و به هشت ثمره شوم که در واقع از قبیل علت و معلول یکدیگرند اشاره می فرماید:

نخست می گوید: «چنین کسی از راه راست منحرف می گردد» (فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ). «قَصْدُ السَّبِيلِ» همان راه میانه و معتدل و خالی از هرگونه افراط و تفریط است. قصدالسبیل راهی است که انسان را به سوی خدا می برد همان گونه که در قرآن مجید آمده: «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ؛ برخداست که راه راست را به بندگان نشان دهد (یا این که راه راست به خدا منتهی می شود)»^۴.

بدیهی است انسان در صورتی می تواند راه راست را که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است، از میان هزاران هزار راه انحرافی تشخیص دهد که عنایات الهیه شامل حال او گردد؛ اما کسی که از خدا بریده و به خود واگذار شده است در حیرت و سرگردانی فرو می رود و به بیراهه کشانده می شود؛ به ویژه این که بیراهه ها غالباً با هوای نفس هماهنگ است و زرق و برق دارد و به او چشمک می زند.

در دومین ثمره شوم این واگذاری به خویشتن، که نتیجه طبیعی انحراف از جاده مستقیم است، می فرماید: «چنین کسی به سخنان بدعت آمیز خویش سخت دل می بندد» (مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ).

۱ - «بحارالانوار»، ج ۸۳، ص ۱۵۳.

۲ - «بحارالانوار»، ج ۹۱، ص ۹۴.

۳ - «بحارالانوار»، ج ۸۳، ص ۱۵۲.

۴ - سوره نحل، آیه ۹.





از آن جا به مرحله سوّم گام می نهد که «در راه دعوت به ضلالت گام برمی دارد و از آن خوشحال است» (وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ).

«شغف» از ماده «شغاف» (بر وزن کلاف) به معنای گره بالای قلب یا پوسته نازک آن است که همچون غلافی تمام آن را در بر گرفته، در قرآن مجید درباره عشق بی قرار «زلیخا» نسبت به «یوسف» از زبان زنان «مصر» به عنوان «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» تعبیر شده است؛ و در جمله مورد بحث اشاره به این است که این گونه افراد خودخواه و خود محور، به سخنان بدعت آمیز خویشتن سخت دلبستگی دارند؛ همان دلبستگی که نتیجه اش دعوت دیگران به راه های ضلالت است، قرآن نیز می گوید: «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» و دعوت کافران جز در ضلالت و گمراهی نخواهد بود.^۵

درباره حقیقت بدعت و انگیزه ها و نتایج آن، بحثی داریم که در نکته ها خواهد آمد.

در چهارمین وصف که در حقیقت نتیجه اوصاف پیشین است، می فرماید: «چنین کسی مایه انحراف کسانی است که فریبش را خورده اند» (فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ أَفْتَنَ بِهِ).

همان که بر اثر خوش باوری یا فریب ظاهر خوردن، به او دل می بندند و او را مقتدا و پیشوای خود می پندارند و به او اعتماد می کنند؛ بدیهی است آن کس که دلبسته بدعتها و دعوت کننده به ضلالتهاست، مایه گمراهی گروه های زیادی می شود. در پنجمین و ششمین توصیف چنین کسانی می افزاید: «او هم خودش از طریق هدایت پیشینیان گمراه شده و هم گمراه کننده کسانی است که در زندگی او یا پس از مرگش به او اقتدا می کنند» (ضالٌّ عَن هُدًى مَن كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ).

منظور از «مَن كَانَ قَبْلَهُ» پیامبران و اوصیای بر حق آنان است؛ اشاره به این که راه هدایت از پیش روشن شده و عذری برای پوئیدن راه ضلالت وجود ندارد؛ با این حال راه پر نور هدایت را رها ساخته و در کوره راه تاریک ضلالت فرو افتاده است. از همه اسفبارتر این که این گونه اشخاص، تنها در حیاتشان مایه گمراهی نیستند، بلکه بعد از وفات نیز تا قرنهای و تا هزاران سال در گمراهی گمراهان سهیم و شریکند؛ زیرا طبق حدیث معروف نبوی «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَأَن لَّهُ أَجْرُهُ وَ مِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَأَن عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَ مِثْلُ أَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا؛ کسی که سنت حسنه ای بگذارد که بعد از او به آن عمل شود، هم اجر خودش را می برد و هم مانند اجر کسانی که به آن عمل کرده اند، بی آن که از اجر آنها چیزی کم کند؛ و کسی که سنت بدی بگذارد و بعد از او به آن عمل شود، بار سنگین گناه آن را بر دوش می کشد و هم بار گناه کسانی که به آن عمل کرده اند، بی آن که چیزی از گناهان آنها کم کند».^۶

۵ - سوره رعد، آیه ۱۴.

۶ - «میزان الحکمه»، ج ۴، ص ۵۶۶ - مضمون حدیث در روایات متعدّد و کتب بسیار آمده است.



این تعبیر هشدار مهمی است به افرادی که در راه بدعتها گام بر می دارند و پایه گذار ضلالتها هستند که بدبختی آنها منحصر به دوران حیاتشان نیست؛ گاه تا هزاران سال بعد از آن باید کفاره اعمال خویش را بدهند.

علی (علیه السلام) در خطبه ۱۶۴ نیز تعبیر تکان دهنده دیگری دارد، می فرماید: «وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَ أَحْيَى بِدْعَةً مَتْرُوكَةً؛ بدترین مردم نزد پروردگار پیشوای ستمگری است که هم خودش گمراه شده و هم مردم به وسیله او به گمراهی کشیده شده اند؛ سنتهای نیکوی پیشین را از بین برده و بدعتهاى متروک و فراموش شده را زنده کرده است».

در هفتمین و هشتمین توصیف که نتیجه مستقیم توصیفهای سابق است، می فرماید: «او بار گناهان کسانی را که گمراه ساخته به دوش می کشد و همواره در گرو گناهان خویش است» (حَمَّالِ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ).

این سخن یک بیان تعبیدی نیست؛ بلکه کاملاً منطقی است. چرا که هرگونه معاونت و کمک به گناه سبب شرکت در آن گناه است؛ و از آن جا که پیروان این پیشوایان گمراه با اراده خویش این راه را پیمودند چیزی از گناهان آنها نیز کاسته نمی شود.

قرآن مجید همین معنا را با صراحت در سوره نحل بیان کرده است، می فرماید: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ الْأَسَاءَ مَا يَزِرُونَ؛ روز قیامت آنها باید بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند و هم

بخشی از گناهان کسانی را که به خاطر جهل، گمراهشان می سازند، آگاه باشید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند!»^۷
تعبیر به رهن در مورد گناهان خویش تعبیر جالبی است که از قرآن مجید گرفته شده: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ؛ هرکس در گرو اعمال خویش است».^۸

همان گونه که مال گروگان، تا بدهی آن را نپردازند، آزاد نمی شود، انسان نیز تا کفاره گناهان خویش را ندهد آزاد نخواهد شد؛ و تعبیر به حمّال در مورد گناهان دیگران نیز تعبیر جالب دیگری است، گویی گناهان (همان گونه که از کلمه وزر نیز استفاده می شود) بار عظیمی است که بر دوش صاحبان آنها و کسانی که باعث و بانی آن شده اند، سنگینی می کند و آنها را از پا درمی آورد و از رسیدن به مقصد و صعود به آسمان قرب الهی باز می دارد و در قعر آتش دوزخ فرو می افکند.

از این جا روشن می شود کسی که خدا او را به خویش واگذارد، در چه مسیر حرکت می کند و به چه عاقبت شوم و دردناکی گرفتار می شود.

۷ - سوره نحل، آیه ۲۵.

۸ - سوره مدثر، آیه ۳۸.



۱- بدعت چیست و بدعت گذار کیست؟

در گفتار بالا از سخنان بدعت آمیزی که مردم را به گمراهی می کشاند مذمت شده است؛ و در روایات اسلامی نیز در نکوهش بدعت و مذمت بدعت گذاران و در «نهج البلاغه» در خطبه های دیگری نیز سخنان فراوانی وارد شده است. از جمله در حدیثی می خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ؛ هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است».^۹

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَشْرَبَ قَلْبَهُ حُبِّهَا؛ خداوند توبه صاحب بدعت را هرگز نمی پذیرد! عرض کردند یا رسول الله چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: به خاطر این که محبت آن بدعت در اعماق دلش جای گرفته است».^{۱۰}

«بدعت» در لغت به معنای انجام یک امر بی سابقه است، ولی در میان فقها و علمای اسلام به معنای کاستن یا افزودن چیزی بر دین است بدون هیچ دلیل معتبر؛ و از آن جا که معارف و احکام الهی باید از طریق وحی و ادله معتبر به ثبوت برسد، هر بدعتی گناه بزرگ و عظیمی است و معمولاً تمام انحرافات از بدعتها شروع شده است و اگر جلوی بدعت گرفته نشود، هر کس با سلیقه شخصی و فکر قاصر خود چیزی بر آیین خدا بیفزاید و یا از آن بکاهد، مدتی نمی گذرد که دین الهی به طور کلی مسخ، محو و نابود می گردد؛ و این قانون تحریم بدعت بوده که تاکنون قرآن و اسلام را نگه داشته است.

بسیاری از بدعتها به خاطر شرایطی به سرعت پخش می شود و گاه در طول زمان باقی می ماند و گروه های کثیری را به انحراف می کشاند و بار گناه بدعت گذار را روز به روز سنگین می کند، به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: مردی در گذشته تحت تأثیر وساوس شیطانی، بدعتی گذارد و مردم را به سوی آن دعوت کرد، گروهی تحت تأثیر او واقع شدند؛ بعد به خود آمد که این چه کاری بود که من کردم و در صدد توبه برآمدم و به انواع وسایل متشبث شدم. خداوند به پیامبر آن زمان وحی فرستاد که به او بگو: به عزت و جلالم سوگند! اگر آن قدر مرا بخوانی تا بند بند تو از هم جدا شود، دعای تو را مستجاب نخواهم کرد، مگر این که افرادی که تحت تأثیر بدعت تو واقع شدند زنده کنی و آنها از بدعت باز گردند، آنگاه توبه ات پذیرفته خواهد شد.^{۱۱}

از آنچه گفته شد معلوم می شود که بدعت نه شامل اختراعات و ابداعات و علوم و فنون طبیعی و پزشکی و صنعت می شود، و نه نوآوری هایی که در صحنه فرهنگ و ادبیات صورت می گیرد، و نه آداب و رسوم زندگی، و نه تطبیقات فقها در زمینه مسائل مستحدثه با استفاده از قواعد کلیه کتاب و سنت.

۹ - شرح نهج البلاغه خویی، ج ۳، ص ۲۵۱.

۱۰ - «اصول کافی»، ج ۱، ص ۵۴، باب «البدع...».

۱۱ - «بحار الانوار»، ج ۶۹، ص ۲۱۹.



بدعت آن است که حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کنند و چیزی از آیین خدا بکاهند و یا چیزی بر آن بیفزایند بی آن که دلیل معتبری بر آن قائم باشد، و یا آیین جدیدی اختراع کنند و مردم را به عنوان یک دین به سوی آن دعوت نمایند، این یکی از عظیمترین گناهان کبیره است.

این که در تاریخ «وهابیت» می خوانیم گروهی از آنان حتی با دوچرخه مخالفت می کردند و آن را مرکب شیطان می نامیدند و یا هنگامی که سران «سعودی» برای خبر گرفتن از مراکز لشکر، خط تلفنی کشیده بودند، آنها ریختند و همه را پاره کردند و از بین بردند و آن را «بدعت» نامیدند، کار بسیار ابلهانه ای است که هیچ ارتباطی با مفهوم بدعت که در فقه اسلامی آمده است ندارد و متأسفانه تاریخ آنها پر از این گونه امور است.

گفتار کسانی که راه افراط را در برابر این گروه پیش گرفته اند و می گویند در دین هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، گفتار خطرناکتر و باطل تری است که تمام ارزشهای الهی را بر باد می دهد و راه هرگونه تحریف و تغییر را به استناد افکار و خواسته های این و آن باز می گذارد و اصالت دین را بکلی از بین می برد.

این سخن را با گفتاری از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در «کلمات قصار» (کلمه ۱۲۳) پایان می دهیم:

آن جا که می فرماید: «طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ... وَ عَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَ وَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَ لَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ؛ خوشا به حال کسی که در نزد خود کوچک است (و تکبر و برتری بینی ندارد)... آزار او به مردم نمی رسد؛ سنت پیامبر برای او کافی است و هرگز بدعتی به او نسبت داده نمی شود!»

در این عبارت سنت و بدعت در برابر یکدیگر قرار گرفته، آنها که مطیع فرمان خدا و پیرو سنت پیامبر او هستند به سراغ بدعت نمی روند؛ ولی بدعت گذاران پشت به سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کرده و به پندار خود آن را کافی نمی دانند که این گمراهی بزرگ و خطرناکی است.

۲- خطرناکترین گناه، بار گناه دیگران را بر دوش کشیدن است.

بسیاری از گناهان است که مسؤلیت فردی دارد هرچند گناه کبیره ای محسوب می شود، مانند ارتکاب اعمال منافی عفت و یا نوشیدن شراب و سایر محرّمات؛ ولی خطرناکترین گناهان، گناهی است که گروه دیگری را به گناه می افکند و بنیانگذار آن بارگناهان آنها را بر دوش می کشد بی آن که چیزی از گناهان آنها کم شود. سردمداران ظلم و فساد، بدعت گذاران و آمران به منکر و ناهیان از معروف و صاحبان ادعاهای باطل در این گروه جای دارند.

گاه دامنه گناه انسان بعد از مرگ او تا قرنهای و نسلها ادامه دارد و شخص گناهکار باید جریمه تمام آنها را بپردازد (همان گونه که گاهی کار نیک و صواب چنین است و برکاتش قرنهای و نسلها ادامه دارد).



قرآن مجید درباره این گونه اشخاص می فرماید: «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالُوا مَعَهُمْ أَثْقَالَهُمْ وَ لَيْسَتُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ آنها بار سنگین گناهان خویش را بر دوش می کشند و همچنین بارهای سنگین دیگری را علاوه بر بارهای سنگین خویش. و روز قیامت به یقین از تهمت‌هایی که می بستند سؤال خواهند شد!»^{۱۲}

بزرگترین خطر این گونه گناهان آن است که غالباً قابل توبه نیست؛ چرا که شرط توبه، شستن آثار گناه است؛ چگونه انسان می‌تواند آثار این گونه گناهان را - که گاه منطقه وسیعی را فرا می‌گیرد، و یا بسیاری از کسانی که آلوده به آن شده‌اند از دنیا رفته‌اند یا در آینده که این پایه گذار از دنیا می‌رود به وجود می‌آیند - بزدايد؟

در نتیجه باید بسیار با دقت گام برداشت! مبدا خدای ناکرده انسان، آلوده چنین گناهان غیر قابل جبرانی شود و تعبیر مولا علی (علیه السلام) در فراز بالا درباره او صادق گردد که می‌فرماید: «حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ؛ بار گناهان کسانی را که همراه ساخته به دوش می‌کشد و در گرو گناهان خویش نیز می‌باشد».

بخش دوم: وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوَضِّعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ، عَادَ فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ، عَمَّ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ؛ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ؛ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءِ آجِنٍ، وَ أَكْثَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لُبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ؛ لَا يَذْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ؛ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ وَ إِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ. جَاهِلٌ حَبَّاطٌ جَهَّالَاتٍ، عَاشَ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعْصَ عَلَى الْعِلْمِ بَضِيرٌ قَاطِعٌ، يَذْرُو الرُّوَايَاتِ ذَرَوَ الرِّيْحِ الْهَشِيمِ. لَأَمَلِيٌّ - وَاللَّهِ - بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ، وَ لَا أَهْلٌ لِمَا قُرِطَ بِهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَ لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِعَيْرِهِ، وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اِكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءِ، وَ تَعْزِجُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ.

شرح و تفسیر

جاهلان عالم نما!

امام (علیه السلام) بعد از توصیف جامعی که درباره گروه اول بیان فرمودند به اوصاف گروه دوم می‌پردازد و از کسی سخن می‌گوید که در جهل و نادانی غوطه ور است، ولی خود را دانا می‌پندارد و بی آن که اسباب بزرگی آماده کند تکیه بر جای بزرگان می‌زند. در مرحله اول پنج صفت برای چنین کسی بیان می‌کند.

۱۲ - سوره عنکبوت، آیه ۱۳.



نخست این که «او مردی است که انبوهی از جهل و نادانی را در خود جمع کرده است» (وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا).

با توجه به تعبیراتی که ارباب لغت در معنای قَمَش ذکر کرده اند که آن را به معنای جمع و جور کردن اشیای پراکنده و بدون تناسب و نیز اشیای بی ارزش یا کم ارزش دانسته اند، نکته این تعبیر در کلام امام (علیه السلام) به خوبی روشن می شود که این نادانهای عالم نما به دنبال شبه معلوماتی می روند که نه ارزشی دارد و نه تناسب منطقی در جمع آن دیده می شود. مرحوم «علامه خویی» در شرح این کلام می گوید: منظور این است که مطالبی را از دهان این و آن و از روایات غیر معتبر و از طریق قیاس و استحسان و منابعی از این قبیل، جمع آوری می کند (که حجمش زیاد اما ارزشش بسیار کم یا بی ارزش است). در دومین توصیف می فرماید: «او با سرعت در میان مردم نادان به هر سو می شتابد (تا مریدان و یارانی از جنس خود برگرد خویش جمع کند)» (موضع ۱۳ فی جَهَالِ الْأُمَّةِ).

بدیهی است که چنین افرادی خریدارانی جز آن گروه ندارند و برای آنان در میان خردمندان جایی نیست. هدفشان جلب نظر جهال و نفوذ در میان آنهاست چرا که از ورود به جرگه خردمندان مأیوس و ناامیدند. در سومین توصیف می افزاید: «او در تاریکیهای فتنه ها به پیش می دود» (عاد ۱۴ فی اَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ).

با توجه به این که «عَبَش» (مفرد اَغْبَاش) طبق تصریح ارباب لغت^{۱۵} به معنای شدت ظلمت یا ظلمت آخر شب است که بهترین موقع برای پیشرفت کار سارقان و دزدان می باشد روشن می شود که این گونه افراد، همیشه به دنبال آن هستند که از آب گل آلود فتنه ها، ماهی بگیرند. همیشه از روشنایی می گریزند و به ظلمات و تاریکیها که بهترین جا برای فریب مردم نادان است، پناه می برند؛ چرا که اگر ظلمت فتنه فرو نشیند و آفتاب علم و دانش سرزند چهره واقعی آنان نمایان می گردد و نزد خاص و عام رسوا می شوند.

در چهارمین توصیف به یکی دیگر از بدبختیهای بزرگ چنین کسی اشاره کرده، می فرماید: «او از دیدن منافع پیمان صلح در میان مردم نابیناست» (عَمَ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ^{۱۶}).

روشن است که منظور از «هدنه» (آرامش) در این جا، صلح میان مسلمانان و غیر مسلمین نیست؛ چرا که این سخن درباره کسی است که به گواهی جمله های بعد، به عنوان قاضی در میان مردم مطرح شده است. بنابراین منظور ایجاد صلح و مصالحه در میان توده های مردم و حلّ منازعات از طریق مصالحه است؛ و به تعبیری دیگر «هدنه» در این جا نقطه مقابل «فتنه» است که در جمله قبل آمده بود.

۱۳- «موضع» از ماده «ایضاع» به معنای سرعت در حرکت است (و با این که از باب افعال است معنای لازم دارد نه متعدی) و در این جا اشاره به حرکت سریع جاهلان عالم نما در میان قشر جهال است.

۱۴- «عاد» از ماده «عَدُو» (بر وزن صبر) به معنای دویدن است.

۱۵- مقایس اللغة، جوهری، لسان العرب.

۱۶- «هدنه» به معنای سکون و آرامش است و در مورد پیمان های صلح نیز به کار می رود.



اصولاً این قبیل افراد، همیشه خواهان این هستند که آتش اختلاف شعله‌ور باشد تا به نیت پلید و مقاصد شوم خود برسند؛ در حالی که اگر می‌دانستند آرامش و صلح در میان مردم به نفع همه افراد است و درگیری و نزاع برای هیچ کس سودی ندارد، به سراغ این امور نمی‌رفتند.

آری! این گونه اشخاص از درک این حقیقت و مشاهده آن نابینا هستند.

در پنجمین توصیف می‌فرماید: «انسان نماها او را عالم و دانشمند می‌نامند در حالی که چنین نیست!» (قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ).

اصولاً همان جاذبه‌ای که ذرات این جهان را در زمین و آسمان به هم پیوند می‌دهد و هر موجودی گرایش به همانند خود دارد، در میان این گروه و پیروانشان نیز دیده می‌شود.

چه تعبیر زیبایی! که از پیروان این عالم نماها به عنوان «أَشْبَاهُ النَّاسِ» یاد می‌کند، اشاره به این که انسان نماهایی در خدمت این عالم نماها هستند و دو چهره ساختگی و کاذبی از واقعیتها دارند.

بدیهی است شباهت آنها با انسانها همچون شباهت پیشوایانشان به عالمان و دانشمندان، یک شباهت صوری بیش نیست و این تعبیر همیشه در این گونه موارد که تنها شباهت صوری وجود دارد به کار می‌رود؛ مانند: «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالًا» که در خطبه ۲۷ «نهج البلاغه» آمده است.

بعد از این توصیف‌های پنجگانه، امام به بخشی از کارهای زشت و نادرست این گروه می‌پردازد که نتیجه مستقیم همان صفات و نقاط ضعف بارز آنهاست؛ می‌فرماید: «صبح که از خواب برمی‌خیزد کاری جز انباشتن چیزهایی که اندکش بهتر از بسیار است، ندارد» (بَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ مِنْ جَمْعٍ؛ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ).^{۱۷}

این تعبیر ممکن است اشاره به امکانات مادی و دنیوی باشد که فزونی آن باعث غفلت و تکبر و اشتغال دائم به مادیات و دور ماندن از معنویات است؛ و همواره مقدار کم آن از مقدار زیادش بهتر است؛ و مصداق کفاف و عفاف، از تکاثر و تفاخر، به سلامت و سعادت نزدیکتر می‌باشد. یا اشاره به فضول کلام و مسائل کم ارزش علوم و پرداختن به شاخ و برگهای کم فایده، به قیمت فراموش کردن اصول و ریشه هاست.

بعضی آن را اشاره به آرای باطله و عقاید فاسده دانستند ولی این احتمال بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که این آرا و عقاید، مقدار کم آن هم مضر است؛ هرچند با بعضی از جمله‌های آینده سازگار است.

سپس می‌افزاید: «این وضع همچنان ادامه می‌یابد تا از این آبهای گندیده (زشتیها و پلیدی‌ها) سیراب می‌شود و انبوهی از مسائل بیهوده را (در مغز و فکر خود) جمع می‌کند، آن گاه بر مسند قضا و داوری در میان مردم می‌نشیند (و عجب این که این

۱۷ - جمله «مَا قَلَّ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ» ممکن است به صورت توصیف برای «جَمْعٌ» باشد که مفهومش چنین می‌شود: مجموعه‌ای را جمع آوری می‌کند که کمش از بسیارش بهتر است، این احتمال نیز داده شده که مضاف الیه باشد و در این صورت احتیاج به تقدیر دارد به این صورت که «مِنْ جَمْعٍ شَيْءٌ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ» ولی چندان تفاوتی در معنا نخواهد داشت.



بینوای (نالایق) تضمین می کند حقایقی را که بر دیگران مشتبه شده است روشن و خالص سازد» (حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءِ آجِنٍ^{۱۸} وَ أَكْثَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ^{۱۹} جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِيَتَخَلِّصَ مَا التَّبَسَّ عَلَيَّ غَيْرِهِ).

آری این مرد نادان و گمراه و عالم نما که سرمایه علمی او یک مشت اشتباهات و یا مسائل بیهوده است و مغز و روح او انباشته از آبهای گندیده حبّ دنیا و علاقه به زرق و برق عالم ماده است، تکیه بر جایی می زند که جز انبیا و معصومین و جانشینان به حق آنها کسی نمی تواند بر آن جا بنشیند. همان طور که در حدیث معروف وارد شده است که علی (علیه السلام) خطاب به «شریح قاضی» فرمود: «يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ؛ ای شریح! بر جایی نشستی که در این جا جز پیامبر یا وصی پیامبران یا شقی نمی نشیند!»^{۲۰}.

از آن بدتر این که او ادعایی بزرگ دارد که من می خواهم حقایقی را که از دیگران مکتوم مانده است، واضح و آشکار سازم و همیشه جاهلان عالم نما از این ادعاهای بزرگ و بلند پروازی های احمقانه داشته و دارند!

بعضی از شارحان «نهج البلاغه»، بر این کلام امام چنین افزوده اند که نه تنها در آن زمان، که در عصر ما هم در میان کسانی که برمسند قضاوت تکیه زدند از این جاهلان عالم نما و آلودگان به زرق و برق دنیا کم نیستند! همان گروهی که اگر حق و عدالت باشد باید همراه مجرمان در قعر زندانها به سر می برند! و این خود یکی از مشکلات بزرگ دستگاههای قضایی عصر ماست.^{۲۱} کسانی که تنها به حفظ کرد چند ماده قانون دلخوش کرده اند و یا به مطالعه سطحی بعضی از کتابهای قضایی شرق و غرب بسنده نموده اند.

اکنون ببینم این جاهل بی خبر که بر مسند قضاوت تکیه کرده در عمل چه می کند، امام (علیه السلام) در تبیین حال او چنین می فرماید: «در این هنگام هرگاه با مسأله مبهمی روبه رو گردد، برای روشن ساختن آن، افکار بیهوده و حرفهای پوچ و توخالی را پیش خود آماده می سازد (و از این مقدمات نادرست نتیجه می گیرد) و به نتیجه نادرست آن حکم می کند!» (فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَسَوًا رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ).

تعبیر به «حَسَوًا رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ» - با توجه به این که «حَسَوًا» به معنای اشیای زاید و بی فایده و «رَثًّا» به معنای کهنه و پوسیده است - گویی به این نکته اشاره می کند که او نه اهل ابتکار است، نه ذهن وقاد و روشنی دارد و نه می تواند؛ دلایل مفیدی برای رسیدن به مقصود خویش گردآوری کند. سرمایه او تنها یک مشت افکار زاید و بی ارزش و کهنه و پوسیده است که دائماً بر آن تکیه دارد و همینهاست که وسیله اظهار قطع و یقین و رأی دادن اوست!

۱۸ - «آجن» به معنای آب گندیده است.

۱۹ - «طَائِل» از ماده «طَوَّل» (بر وزن قَوْل) به معنای فایده و امتداد است و «مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ» به معنای بی فایده و بیهوده است.

۲۰ - «وسائل الشیعه»، ج ۱۷، ص ۳۷ (روشن است وصی پیامبران در این جا مفهوم گسترده ای دارد که عالمان عادلانی که در خط پیامبران هستند را نیز شامل می شود).

۲۱ - شرح «نهج البلاغه مرحوم مغنیه»، ج ۱، ص ۱۴۴.



بدیهی است این گونه مقدمات باطل و فاسد هرگز یقین آور نیست! او مردم را فریب می دهد و اظهار یقین می کند و به فرض که یقین باشد چون در مقدماتش راه خطا را از روی تقصیر پوییده، هرگز نزد خدا معذور نیست!

مشکلات قضایی مانند سایر مشکلات علمی و اجتماعی و سیاسی، همیشه از طریق بررسی مقدمات صحیح و منطقی حل و فصل می شود؛ ولی آن کس که هیچ گونه آشنایی با این مقدمات صحیح ندارد و به مسائل باطلی دل بسته و روح خود را از آنها انباشته است، نه تنها به نتیجه صحیحی نمی رسد؛ بلکه در وادی ضلالت حیران و سرگردان می شود و دیگران را نیز به گمراه می کشاند؛ و از همه بدتر این که هرچه در این بیراهه ها جلوتر می رود، از واقعیتها دورتر می شود!

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می فرماید: «در برابر شبهات فراوانی که وی را احاطه کرده، همانند عنکبوت است که تارهایی دور خود می تند و بر آن تکیه می کند (تارهایی بسیار سُست و بی اساس که نه در برابر باران، تاب مقاومت دارد و نه در برابر یک نسیم، بلکه سنگینی ناچیز گرد و غبار را تحمل نمی کند و از هم گسیخته شده، از سقف آویزان می گردد!)» (فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ).^{۲۲}

در تفسیر این تشبیه مولا، میان شارحان نهج البلاغه، بحثهای گوناگونی دیده می شود که بعضی از آنها خالی از تکلف و تقدیر و تغییر در عبارت نیست. آنچه مناسبتر به نظر می رسد این است که امام (علیه السلام) این گونه افراد جاهل مغرور ضعیف الفکر را به عنکبوتی تشبیه می کند که تارهایی برای خود می تند که هم خانه و لانه اوست و هم دام برای شکارش، خانه ای که به هیچ وجه قابل اعتماد نیست، دامی که شکارش تنها حشرات ضعیف و ناتوان است.

آری او هم با این دام خود تنها افراد جاهل و بی مایه ای همچون خودش را شکار می کند. بنابراین او همانند عنکبوت و افکارش همانند تارهای سُست و شکارش همان فریب خوردگان بی مایه و دور از علم و دانش است.

«این بینوا در حالی این راه خطرناک را می پوید که نمی داند درست حکم کرده یا به خطا رفته است، به همین دلیل اگر (از روی تصادف) راه صحیح رفته باشد، از این بیم دارد که خطا کرده باشد؛ و اگر راه خطا را پیموده است، امید دارد (تصادفاً) صحیح از آب درآید!» (لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ).

این سرنوشت همه افراد نادان و بی خبری است که عهده دار کارهای مهمی می شوند که از صلاحیت آنها بیرون است. همواره در شک و تردید بسر می برند حتی اگر در راه صواب گام نهند، چون به آن ایمان ندارند؛ متزلزلند و همواره تیر در تاریکی رها می کنند به امید این که شاید به هدف بخورد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه به تصور این که جمله های اخیر با جمله بالا که می فرماید: (ثُمَّ قَطَعَ بِهِ) در تضاد است زیرا در آن جمله، سخن از قطع و یقین است و در این جا سخن از شک و تردید، به فکر حل این تضاد افتاده اند؛ در حالی که جمله بالا

۲۲- «عَنْكَبُوت» حشره معروفی است و در این که در اصل از ماده «عَكَبَ» یا «عَنْكَبَ» است اختلاف است و بعضی گفته اند در اصل از ماده «عكوب»

به معنای «غبار» گرفته شده است چرا که تارهایش شبیه به غبار است.



به معنای حکم کردن قاطعانه است نه قطع و یقین خود قاضی، در واقع او تنها حکم می کند و چهره انسان قاطعی را به خود می گیرد در حالی که در درون وجودش طوفانی از شک و تردید برپاست.

آری! بدبختی بزرگ او در این است که اگر تصادفاً به واقع برسد، چون یقین و اطمینان به آن ندارد دائماً متزلزل است و از این متزلزل رنج می برد و قادر به تصمیم گیری های خود نیست؛ و اگر خطا کند چون به خطای خود واقف نیست راه بازگشت بر او بسته است.

سپس در توصیف دیگری، حال این گونه اشخاص را با تعبیرات کوبنده و تشبیهات بسیار گویا و رسا، چنین بیان می فرماید، می گوید: «او نادانی است که در تاریکیهای جهالت سرگردان و حیران است!» (جاهلِ خَبَاطٌ^{۲۳} جهالات).

«او همچون نابینایی است که در ظلمات پر خطر، همچنان به راه خود ادامه می دهد» (عاشِ رِکَّابُ عَشَوَاتٍ^{۲۴}).

امام تنها به توصیف او به جاهل بودن قناعت نمی کند، بلکه بر آن تأکید می نهد و می فرماید: در میان جهالتها همواره سرگردان است و به نابینا بودن او بسنده نمی کند، بلکه می افزاید او همواره سوار بر مرکب ظلمت و تاریکی شده و بی آن که بداند به کدام سو می رود و به کجا منتهی می شود، به پیش می تازد و این نخستین توصیف و تشبیه درباره آنهاست.

توجه داشته باشید «عاش» از ماده «عشا» بر وزن «فنا» گاه به معنای نابینایی مطلق تفسیر شده و گاهی به معنای ضعف بینایی چشم، و گاه گفته اند به معنای «شب کوری» است؛ هر چه باشد صاحب چنین چشمی قادر به دید صحیح اشیا و آنچه در اطراف او می گذرد نیست؛ و اگر بی احتیاط و بدون مطالعه یا بدون راهنما حرکت کند، گاه در چاه می افتد، گاه در آتش! چنین است حال کسی که بدون علم و آگاهی کافی در راه پرخطری همچون راه قضا و داوری میان مردم گام بگذارد، که هر روز از زندگی می گذرد بدبختیهای تازه ای برای خود و دیگران بار می آورد و سرانجام در دره هولناک کفر و شقاوت سقوط می کند و از همه بدتر این که چنین آدمی خود را آگاه و دانا و آشنا به موازین داوری و حق و عدالت می داند! خطایش قابل شمارش و گناهِش قابل احصا نیست!

باز در توصیف دیگری درباره جهل و نادانی این گونه اشخاص می فرماید: «او هرگز علوم و دانشها را به طرز صحیحی فرا نگرفته! (به همین دلیل در هیچ مسأله ای با اطمینان و یقین داوری نمی کند!)» (لَمْ يَعْضْ عَلَى الْعِلْمِ بَضْرُسٍ قاطع).

در این توصیف، امام (علیه السلام) این گونه افراد را به کسانی تشبیه می کند که غذای خوبی در اختیار دارند، اما نجویده فرو می برند و هرگز جذب بدن آنها نمی شود.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند «ضِرْس» در این جا اشاره به دندان عقل است که معمولاً هنگام کمال عقل بیرون می آید و این جاهلان مغرورگویی هرگز دندان عقل در نیاوردند و هیچ مسأله ای را با معیار صحیح ارزیابی نمی کنند و نقطه

۲۳- «خَبَاطٌ» از ماده «خَطَطٌ» در اصل به معنای زدن نامنظم و یا حرکت نامنظم است که طبعاً به نتایج نادرست منتهی می شود و به همین دلیل افراد دیوانه یا کسانی که نمی توانند تعادل خود را حفظ کنند «خابط» یا «خَبَاطٌ» گفته می شود.

۲۴- «عَشَوَاتٌ» جمع «عَشْوَةٌ» به معنای ظلمت و تاریکی است.



مقابل آنها کسانی هستند که در مسائل کاملا آگاه و اهل خبره اند و درباره آنها گفته می شود که به ضرس قاطع سخن می گویند یعنی سخنانشان روی مبنا و مطابق اصول صحیح است.

در توصیف سوّم می فرماید: «او همانند تندبادی که گیاهان در هم شکسته را بی هدف به هر سو پراکنده می کند، روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در هم می ریزد! (تابه گمان خویش از آن نتیجه ای به دست آورد)» (يَذْرُو^{۲۵} الرّوایاتِ ذَرُو^{۲۶} الرّیحِ الهَشیم^{۲۶}).

اشاره به این که او در ظاهر برای بسیاری از مطالب، روایت و سنّت پیامبر را می خواند، اما چه فایده که به هیچ وجه قدرت تحلیل آن را ندارد! نه از مفاد آن آگاه است و نه از چگونگی قوّت و ضعف سند، نه راه جمع بین روایات متعارضه را می داند و نه روایات محکم را از متشابه می شناسد. درست همانند تندباد که گیاهان خشکیده را بی هدف به هر سو می برد که از آنها هیچ حاصلی به دست نمی آید.

گیاهان خشکیده (هشیم) فایده چندانی ندارند، ولی اگر جمع شود ممکن است مختصر فایده ای از آن حاصل شود؛ ولی تندباد چنان آنها را پراکنده می کند که آن مختصر فایده نیز از بین می رود و چنین است حال آگاهان بی خردی که به سراغ روایات می روند و صحیح را از ضعیف و درست را از نادرست نمی شناسند.

در چهارمین توصیف می فرماید: «به خدا سوگند! این نادان مغرور نه برای حل مسائلی که بر او وارد می شود قابل اعتماد است و نه برای مدحی که مدّاحان چاپلوس درباره او سر می دهند شایستگی دارد!» (لَا مَلِيَّ - وَاللّهِ - بِإِصْدَارِ^{۲۷} مَا وَرَدَ عَلَيْهِ، وَ لَا أَهْلَ لِمَا قُرِظَ بِهِ^{۲۸}).

بدیهی است حل مشکلات قضایی و به اصطلاح فقها، ردّ فروع به اصول، نیاز به سرمایه عظیم علمی دارد که این جاهلان مغرور فاقد آنند؛ و همین فقر علمی (توجه داشته باشید ملیّ به معنای غنی و پرمایه آمده است) سبب می شود که در مشکلات زانو زند و راه ورود و خروج را در مسائل مختلف شناسد (توجه داشته باشید که صدور و ورود در برابر همدند و اشاره به همان مطلبی است که در تعبیرات علما بسیار دیده می شود که می گویند فلان کس مرد عالم و آگاهی است، راه ورود و خروج از مسائل را به خوبی می شناسد ولی فرد مورد بحث در خطبه «شریف» به خاطر بی مایگی، از این ویژگی بکلی خالی است!).

یکی از بدبختیهای این گونه افراد این است که گروهی متملق و چاپلوس به خاطر دستیابی به منافع مادی و جیفه دنیا، آنها را احاطه می کنند و به مدّاحی و گزافه گویی می پردازند و صفاتی برای آنها بیان می کنند که هرگز شایسته آن نیستند، آنها از

۲۵- «يَذْرُو» از ماده «ذَرُو» (بر وزن ضَرَب) به معنای پراکنده کردن است (این لغت به صورت ناقص واوی و ناقص یایی هر دو آمده است).

۲۶- «هَشِيم» از ماده «هَشَم» (بر وزن پشم) به معنای شکستن چیز خشکی است، خواه تو خالی باشد یا تو پُر. از این جهت گیاهان خشکیده درهم شکسته را «هَشِيم» می گویند.

۲۷- «إِصْدَار» از ماده «صدر» نقطه مقابل ورود است. در اصل به معنای ورود و خروج از آبگاه است؛ سپس به هر دخول و خروجی نسبت به امور مختلف، ورود و صدور اطلاق شده است.

۲۸- «قُرْظٌ» از ماده «تَفْرِيط» به معنای مدح کردن کسی در حال حیات است؛ در مقابل تأبیین که به معنای مدح کردن و بزرگداشت بعد از مرگ است و در اصل به معنای دَبّاعی کردن پوست با مادّه ای است که آن را «قُرْظُ» (بر وزن غرض) می نامند که مایه مرغوبیت پوست می شود.



این دروغهای شرم آور در آغاز لذت می برند؛ با این که می دانند دروغ است ولی کم کم باورشان می آید و گمان می کنند به راستی دارای چنین شایستگی هایی هستند و این اوج بدبختی آنهاست که راه های نجات را به رویشان می بندند!^{۲۹}

سپس در توصیف پنجم می افزاید: «این (بینوا) باور نمی کند که ورای آنچه را شناخته است علم و دانشی باشد و جز آنچه او فهمیده است نظر دیگری در کار باشد!» (لَا يَحْسَبُ الْعُلَمَاءُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَىٰ أَنْ مِنْ وَّرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لَّغَيْرِهِ).

این در حقیقت از لوازم کوتاه فکری و محدود بودن دانش و آگاهی است که انسان خود را علم کل می داند و ماورای آن را منکر است و کمترین احترامی برای افکار دیگران قائل نیست در حالی که دانشمندان بزرگ کسانی هستند که نهایت علم و دانش خود را اعتراف به نادانی می شمردند و عقیده دارند در هر مغزی جرقه هایی از حقیقت است که باید با تلاش و کوشش بر آن دست یافت، آنها با تواضع و سعه صدر سخنان دیگران را می شنوند و به مصداق: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^{۳۰}.

آنچه خوب و شایسته است بر می گزینند، و در حالی که جاهلان مغرور در همه جا با قاطعیت سخن می گویند، آنها در مسائل علمی با احتیاط گام بر می دارند؛ زیرا می دانند وسعت دایره علوم، فوق آن است که ما تصور می کنیم. سپس به ششمین توصیف می پردازد و می فرماید: «هرگاه مطلبی بر او مبهم شود، کتمان می کند چرا که از جهالت خویش آگاه است!» (وَإِنْ أَنْظَلَّمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ).

این یک تفاوت روشن در میان عالمان و جاهلان مغرور است؛ عالم هنگامی که به امر مبهمی برخورد کند آن را در متن مطالعات خود قرار می دهد و اگر توانایی بر حل آن پیدا نکرد، از افکار دیگران و مشاوره با آنان بهره می گیرد؛ ولی جاهل مغرور آن را می پوشاند و بی تفاوت از کنار آن می گذرد؛ چرا که می داند هر قدر در آن درنگ کند مایه رسوایی بیشتر است.

کوتاه سخن این که او برخلاف آنچه در روایات اسلامی آمده است که فرموده اند اگر چیزی را نمی دانید حیا نکنید بروید و یاد بگیرید و اگر از شما درباره چیزی سؤال کنند که علم به آن ندارید حیا نکنید و با صراحت بگویید نمی دانم؛ «وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ

مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ»^{۳۱}

عمل می کند و این کار عواقب زیانبار و دردناکی برای خود آن شخص و جامعه ای که در آن زندگی می کند دارد که امیرمؤمنان (علیه السلام) در جمله بعد به آن اشاره کرده و به عنوان یک نتیجه گیری از کار این قاضیان جاهل و مغرور و بی تقوا،

۲۹ - در این جا بعضی از شارحان نهج البلاغه، به جای «قَرُطٌ» که از ماده «تَقْرِيطٌ» به معنای مدح و ستایش است «فَرُطٌ» که از ماده «تَفْرِيطٌ» و «فَوْضٌ» که از ماده «تَفْوِضٌ» است ذکر کرده و تفسیرهایی برای آن بیان داشتند، اما چون بنای ما در این شرح این است که سراغ اختلاف نسخه ها نرویم و تنها به نسخه معروفی که امروز متداول است بسنده نماییم از ذکر آنها صرف نظر می کنیم.

۳۰ - سوره زمر، آیات ۱۷ - ۱۸.

۳۱ - نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۸۲.



می فرماید: «خونها از داوری ظالمانه اش فریاد می کشند! و میراث‌های بر باد رفته از قضاوت او صیحه می زنند!» (تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ، وَ تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ).

آری! خونهایی که از این قضاوت‌های ظالمانه ریخته شده و اموالی که با این داوریه‌های نابخردانه بر باد رفته به زبان حال فریاد می زنند و گوش شنوای آگاهان، این صدا را به خوبی می شنود و لرزه بر اندامشان می افتد؛ در حالی که این جاهل مغرور عربده مستانه می کشد و خنده احمقانه سر می دهد!

تعبیر به «تَصْرُخُ...» و «تَعَجُّ...» تعبیر بسیار جالب و زیبایی است، چرا که برای آن خونهای به ناحق ریخته و اموال بر باد رفته، گویی علم و شعور و درک و آگاهی قائل می شود که حتی این موجودات بی جان فریاد می زنند؛ اما این مغرور به ظاهر انسان، در بی خبری کامل بسر می برد؛ و این که بعضی آمدند در این جا کلمه اهل را در تقدیر گرفته اند و می گویند اولیای این خونها و صاحبان آن اموال فریاد می کشند تقدیری است که لطافت بیان مولا را که در بالا به آن اشاره شد از بین می برد.

به هر حال، قاضیانی که باید حافظ خون و اموال مردم باشند، بر اثر جهل و نادانی و بی تقوایی، درست در جهت مخالف آن حرکت کرده، امنیت را از بین می برند و همه چیز را بر باد می دهند.

این سخن شبیه تعبیر تکان دهنده ای است که امام صادق (علیه السلام) در روایت معروف «ابو ولاد» بعد از آن که بعضی از قضاوت‌های بسیار ظالمانه را شنید چنین بیان فرمود: «فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَ شِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بِرَكَاتِهَا؛ این گونه قضاوتها سبب می شود که از آسمان رحمت الهی نبارد و زمین برکاتش را باز دارد».^{۳۳}

نکته ها

۱- عالمان سوء و خطرات آنان

در فراز بالا از کلام مولا علی (علیه السلام) اشارات بسیار پرمعنایی به ضررهای فوق العاده جاهلان عالم نماو عالمان زشت سیرت شده است که هم خود را به بدبختی می کشانند و هم جامعه ای را که در آن زندگی می کنند. خطرات آنها تا آن جاست که خونهای بیگناهان ریخته می شود و حقوق مظلومان بر باد می رود، خونها از قضاوت ظالمانه آنها فریاد می کشند و اموال به غارت رفته از دست آنها صیحه می زنند.

در حدیث معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است: «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ؛ آن کسی که بدون آگاهی عهده دار کاری می شود خرابکاری او از اصلاحات او بیشتر است!»

۳۲- «تَعَجُّ» از ماده «عَجَّ» و «عَجِيج» است که به معنای بلند شدن صدا یا بلند شدن غبار و مانند آن می باشد و در عبارات بالا به معنای فریاد می باشد.

۳۳- «وسائل الشیعه»، ج ۱۳، ص ۲۵۶.



در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِيخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ وَ الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ؛ کسی که بدون آگاهی کافی فتوا دهد در حالی که نه ناسخ را از منسوخ می شناسد و نه محکم را از متشابه، هم خودش هلاک می شود و هم دیگران را به هلاکت می کشاند!»^{۳۴}

این گونه افراد هرچه بیشتر و سریعتر کار کنند بدبختی آنها و جامعه بیشتر می شود؛ همان گونه که در حدیث پرمعنایی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: «الْعَالِمُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا؛ کسی که بدون آگاهی عمل می کند همچون کسی است که از بیراهه می رود که هرچه بر سرعت سیر خود بیفزاید، از جاده اصلی دورتر می شود!»^{۳۵}

۲- معلوماتی همچون تارهای عنکبوت

در فراز بالا معلومات این گونه جاهلان عالم نما، به تارهای عنکبوت تشبیه شده است؛ تشبیهی که در واقع از سوره عنکبوت در قرآن مجید گرفته شده است که معبودهای مشرکان را به تارهای عنکبوت تشبیه می کند.

عنکبوت از عجایب و شگفتیهای جهان آفرینش است. این حشره از قطره بسیار کوچک آب لزجی که در زیر شکم دارد و آن را با چنگال خود بیرون می کشد، تارهایی برای خود می تند، زیرا این مایع دارای ترکیب خاصی است که هرگاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می شود. بعضی از دانشمندان می گویند هر عنکبوتی قادر است با این مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد در حدود پانصد متر از این تارها بتند و عجیبتر این که سستی این تارها به خاطر نازکی آن است ولی اگر از این تارها به ضخامت یک سیم فولادی درست کنند از فولاد محکمتر خواهد بود! و یا به تعبیری دیگر اگر سیمی از فولاد به نازکی تار عنکبوت دست شود از تار عنکبوت سست تر است.

به هر حال این تارها که با مهندسی خاصی ساخته می شود هم لانه عنکبوت را تشکیل می دهد و هم دام او را، ولی همان گونه که قرآن می گوید در جهان خانه ای سست تر از آن وجود ندارد، یک نسیم مختصر آن را در هم می ریزد؛ یک قطره باران آن را سوراخ می کند؛ شعله ضعیفی از آتش آن را به کلی ویران می سازد و حتی طاقت گرد و غباری را که بر روی آن می نشیند، ندارد و آن را از هم گسسته و خراب می کند و این گونه است معبودهای مشرکان و علم و دانش جاهلان مغرور، که در مقابل هر مشکلی ضعیف و ناتوان است.

عالمانی که بر قیاسها و استحسانهای ظنی و مانند آن تکیه می کنند، کار آنها نیز همچون کار عنکبوت است که به آن خانه سستش دل می بندد و بر آن تکیه و اعتماد می کند!

ضمناً از این تشبیه که در مورد جاهلان عالم نما آمده است استفاده می شود که افرادی در دام آنها گرفتار می شوند که همچون حشرات و پشه های بی مقدارند و آنها که اهل تحقیق و دقتند هرگز در دام این عنکبوتهای زشت گرفتار نمی شوند.

۳۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳.

۳۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴.



۳- مذاحان چاپلوس

در این فراز سخن از عدم اهلیت آنها برای مدح مذاحان چاپلوس آمده بود؛ همان بلای بزرگی که گریبان این دسته از جاهلان عالم نما را می گیرد و کم کم باور می کنند علم و دانشی دارند و لیاقت و ارزشی، و به همین دلیل بر مسندهایی تکیه می زنند که هرگز اهل آن نیستند و مایه هلاکت خویش و جامعه می شوند. ضرر آن مذاحان چاپلوس که اطراف ناهلان را می گیرند و آنها را بر مسند قدرت می نشانند از زیان آن سردمداران نالایق کمتر نیست؛ بلکه بیشتر است!

در قرآن مجید و روایات اسلامی از این کار شدیداً مذمت شده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: «إِذَا مُدِحَ الْفَاجِرُ اهْتَرَّ الْعَرْشُ وَ غَضِبَ الرَّبُّ؛ هنگامی که برای شخص فاجر مدح و ثنا گفته شود، عرش خداوند به لرزه در می آید و پروردگار غضب می کند!»^{۳۶}

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ مَدَحَ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ تَخَفَّ وَ نَضَعَعَ لَهُ طَمَعًا فِيهِ كَانَ قَرِينَهُ إِلَى النَّارِ؛ کسی که سلطان ظالمی را ثنا گوید و به خاطر طمع در امکانات مادیش برای او تواضع کند، همنشین او در آتش دوزخ خواهد بود!»^{۳۷}

به همین دلیل در احادیث اسلامی شدیداً نسبت به مدح مذاحان هشدار داده شده است که حتی افراد باتقوا مراقب خطرات این گونه مذاحان باشند! در حدیث معروف نبوی می خوانیم: «أَحْثُو فِي وُجُوهِ الْمَدَاحِينَ التُّرَابَ؛ خاک به صورت مذاحان بپاشید! (و آنها را از خود دور کنید که شما را از عیوب غافل می کنند)».^{۳۸}

امیرمؤمنان در «عهدنامه» معروف «مالک اشتر»، به مالک در این زمینه هشدار می دهد و بعد از آن که او را به همنشینی اهل ورع و صدق و راستی دعوت می کند، می فرماید: «ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَى أَلَا يُطْرُوكَ وَ لَا يُبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحَدِّثُ الزَّهْوَ وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ آنان را طوری تربیت کن که ستایش بیهوده از تو نکنند و تو را نسبت به اعمالی که انجام نداده ای، تمجید ننمایند! زیرا کثرت مدح و ثنا، خود پسندی و عجب به بار می آورد و انسان را به تکبر و غرور نزدیک می سازد!»^{۳۹}

۳۶ - «بحار الانوار»، ج ۷۴، ص ۱۵۰.

۳۷ - «بحار الانوار»، ج ۷۲، ص ۳۶۹.

۳۸ - «بحار الانوار»، ج ۷۰، ص ۲۹۴.

۳۹ - «نهج البلاغه»، نامه ۵۳.



خطبه ۲۸

بخش اول: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْبَرَتْ، وَ آذَنْتُ بِوَدَاعٍ وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَ أَشْرَفْتُ بِاطِّلَاعٍ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ عَدَا السَّبَّاقِ وَ السَّبَبَةَ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةَ النَّارُ؛ أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَيِّتِهِ! أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ يُؤْسَهُ! أَلَا وَ إِنَّا كُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ. وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ.

اما بعد، همانا دنیا روی برگردانده و وداع خویش را اعلام داشته و آخرت روی آورده و طلایه های آن آشکار گردیده است. بدانید امروز روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب ماندگان آتش دوزخ است. آیا کسی نیست که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند آیا انسانی پیدا نمی شود که قبل از رسیدن روز ناراحتیش، عمل نیکی برای خود انجام دهد؟ آگاه باشید! شما در دوران امید و آرزوئی به سر می برید (که فرصت بسیار گرانبهایی است) و مرگ در پی آن است (با این حال) هر کس (از این فرصت استفاده کند) و در ایام امیدش، پیش از فرا رسیدن اجلش به عمل صالح پردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرا رسیدن اجلش، زیانی به او نمی رساند. و هر کس در ایام امیدش و پیش از فرا رسیدن اجلش، در عمل کوتاهی کند گرفتار خسران شده و فرا رسیدن اجلش برای او زیانبخش خواهد بود (چرا که فرصت گرانبهایی و غیر قابل بازگشتی را از دست داده است).

شرح و تفسیر

جایگاه دنیا و آخرت از دیدگاه علی (علیه السلام)

همان گونه که در بالا اشاره شد، امام (علیه السلام) در این خطبه غرّاً برای سوق دادن انسان ها به زهد و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا به ده نکته مهم اشاره می کند؛ زیرا، همانطور که در حدیث آمده و تجربه نیز در تمام طول تاریخ ثابت کرده حبّ دنیا سرچشمه همه گناهان و (رأس كل خطیئة) است و بی اعتنائی به آن نخستین و مهم ترین گام برای اصلاح نفوس و مبارزه با فساد فردی و اجتماعی است.

در نخستین نکته به سپری شدن دنیا و وداع کردن آن با اهل دنیا اشاره کرده می فرماید: «اما بعد دنیا روی برگردانده و وداع خویش را اعلام داشته است؛ (أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْبَرَتْ، وَ آذَنْتُ^{۴۰} بِوَدَاعٍ).

چگونه دنیا پشت کرده و آهنگ وداع کرده است؟ نشانه های آن، بسیار روشن است. قبرستان های خاموشی که از نسل های پیشین، یعنی پادشاهان و فرماندهان و زورمندان، جوانان و کودکان و پیران، باقی مانده همه، گواه ادبار دنیا و فریادهای وداع آن است. قَدْ خَمِيده پیران، موی سپید کهنسالان و بیماری های گوناگون مشرفان به مرگ هر یک نشانه ای از ادبار دنیا و اعلان وداع او است.

۴۰- «آذنت» از ماده «اذن»، به معنای «اعلام کردن» است. و به اذان از این جهت اذان می گویند که وقت نماز را اعلام می کند.



ظاهراً دنیا خاموش است، اما گویی، با هزار زبان، سخن می گوید!

این، همان است که علی (علیه السلام) در یکی دیگر از خطب نهج البلاغه، به آن اشاره کرده می فرماید:

«فَكَفَىٰ وَعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَأُنزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ. فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا؛ برای عبرت و اندرز شما، همین بس است که مردگانی را با چشم خود دیده آید که آنها را بی اختیارشان، به گورهایشان حمل می کردند و در میان قبر قرار می دادند، بی آن که خود، بتوانند یا بخواهند در آن روز فرود آیند. (چنان از نظرها محو می شوند) که گویی، هرگز در میان مردم این گیتی نبوده اند و گوئی سرای آخرت، همواره خانه آنان بوده است».^{۴۱}

در نکته دوم، اشاره به موضوع اقبال آخرت و روی آوردن سرای دیگر است، می فرماید: آخرت روی آورده و طلایه های آن آشکار گردیده است»، (وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَ أَشْرَفَتْ بِاطْلَاعِ).^{۴۲}

نخستین منزلگاه آخرت، مرگ است که همواره، مردم جهان را یکی پس از دیگری در کام خود فرو می برد و این، خود نشانه روی آوردن جهان آخرت است.

به این ترتیب، امام (علیه السلام) به همگان هشدار می دهد که دیر یا زود، آماده وداع با این جهان و گام نهادن در سرای دیگر شوند و آنچه را که لازمه این سفر عمومی و پرخوف و خطر است فراهم سازند و پیش از آن که فرصت از دست رود به تهیه ساز و برگ برخیزند.

در سومین نکته ترسیم بسیار گویا و جالبی از چگونگی این سرا و آن سرا و پیوند و ارتباط میان این دو فرموده و می گوید: «بدانید! امروز، روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب ماندگان آتش دوزخ است، (أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ^{۴۳} وَ غَدَاً السَّبَّاقَ^{۴۴} وَ السَّبْقَةَ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةَ النَّارُ؛ در تشبیهی که در این جمله زیبا وارد شده، انسان را به سوارکارانی همانند می کند که در یک مسابقه بزرگ شرکت می کنند. روشن است که آنها باید قبلاً به تمرین

۴۱ - خطبه ۱۸۸.

۴۲ - «اطلاع» از ماده «طلع» در اصل، به معنای «ظهور و بروز» است. و طلوع خورشید، به معنای ظهور آن است. و طَلَعُ به معنای «شکوفه خرما» نیز از همین ماده گرفته شده است. اطلاع به معنای «سرکشیدن و سرکشی کردن و آگاهی یافتن» نیز از همین معنا سرچشمه گرفته است. بعضی معتقدند که این واژه به «آگاهی ناگهانی» گفته می شود.

۴۳ - مضمار، همانطور که در متن گفته ایم، به معنای «مکان یا زمان لاغر شدن» است و به گفته بعضی برای این که اسب ها در میدان مسابقه از قدرت کافی برخوردار شوند، مدتی به آنها آب و علف فراوان می دادند تا قوی شوند و سپس با تمرین های پی در پی اندام آنها لاغر، ولی محکم و قوی می شد. به این کار تضمیر - یعنی لاغر کردن - می گفتند، سپس کلمه «مضمار» به میدان های تمرین اطلاق شده، خواه سبب لاغری باشد یا نباشد.

۴۴ - «سباق» از ماده «سبق» به معنای «پیشی گرفتن» است. مسابقه، از باب مفاعله به معنای «پیشی گرفتن بر هم» است. و سباق نیز به همین معنا است. «سَبْقَهُ» یا به معنای هدف مطلوبی است که برای آن، مسابقه می گذارند یا به معنای جایزه است.

۶ - سوره حدید، آیه ۲۱.



فراوان بپردازند و خود را آماده کنند و از آنجا که تمرین سواری با اسب ها، آنها را چابک و ورزیده و در عین حال لاغر می کند، عرب، از آن تعبیر به «مضمار» یعنی مکان یا زمان لاغر شدن می کند. جالب این که به گفته راغب در مفردات، ضامر، به هر حیوان لاغری گفته نمی شود بلکه به حیوان لاغری گفته می شود که بر اثر تمرین و کار لاغر شده باشد که لازمه آن چابکی است. بعد از آن، دوران مسابقه شروع می شود و در هر مسابقه ای جوایزی برای برندگان و تبعاً خسارتی برای بازندگان خواهد بود. امام (علیه السلام) زندگی این جهان را دوران ورزیدگی و آمادگی و میدان آخرت را میدان مسابقه و جایزه برندگان را بهشت و خسارت بازندگان را آتش دوزخ می شمارد.

بدیهی است که هیچ کس در میدان مسابقه نمی تواند مشغول تمرین و آمادگی و ورزیدگی شود، بلکه باید آنچه در این زمینه لازم است از قبل فراهم شده باشد؛ در میدان محشر نیز جایی برای تهیه حسنات و توبه از سیئات و تهذیب نفوس و تطهیر قلوب نیست. همه اینها باید در دنیا فراهم شده باشد. کسانی که این واقعیت را به فراموشی سپارند و آمادگی لازم را از نظر روحانی و معنوی، در این دنیا فراهم نکنند، به یقین در مسابقه سرنوشت ساز آخرت، شکست می خورند، شکستی که سرانجامش دوزخ است.

این نکته نیز قابل توجه است که برندگان جوایز مسابقه همه در یک سطح نیستند و ردیف نخست و دوم و سوم و... دارند. در مسابقه بزرگ و سرنوشت ساز آخرت نیز مطلب همین است.

از آنچه گفتیم روشن شد که «سباق» به معنای مسابقه و «سبقه» به معنای هدفی است که به سوی آن پیش می روند و سُبْقه (بر وزن لقمه) به معنای جایزه است.

مرحوم سید رضی (رضوان الله تعالی علیه) در ذیل همین خطبه - چنان که خواهیم دید - اشاره به نکته ظریفی کرده و آن این که چرا امام (علیه السلام) در مورد جَنَّت (بهشت) فرموده (وَالسَّبِقَةُ الْجَنَّةُ) و در مورد «نار (جهنم)» تعبیر به غایت کرده و نه سبقه! آن گاه می گوید که این به خاطر آن است که سبقه، هدف مطلوبی است که به سوی آن پیش می روند و بهشت چنین است، ولی دوزخ هدف محبوبی نیست، بلکه سرانجام شومی است که شکست خوردگان گرفتار آن می شوند، به همین دلیل امام (علیه السلام) در میان این دو تعبیر تفاوت گذارده است.

این سخن، با آیه شریفه (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ)^{۴۵} منافاتی ندارد؛ زیرا تعبیر به «سابقوا» به معنای «مسابقه در این جهان نیست بلکه آماده شدن برای مسابقه در جهان دیگر است. به دلیل این که جَنَّت و بهشت را هدف نهایی این مسابقه قرار داده است. به تعبیر دیگر، در اینجا، مسابقه ای است به سوی اعمال خیر و در آنجا مسابقه ای است به سوی بهشت جاویدان که نتیجه اعمال است.

۴۵ - به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است.



در چهارمین نکته اشاره به یکی از مهمترین توشه های این سفر بزرگ و خطرناک می کند و آن توشه توبه است. می فرماید: «آیا کسی نیست که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند؟ آیا انسانی پیدا نمی شود که قبل از رسیدن روز ناراحتیش عمل نیکی برای خود انجام دهد؟ (أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ! ۴۶ أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ!)»

این تعبیرها - که برای تحریک و تشویق هر چه بیشتر آگاهان و تنبیه و بیدار ساختن غافلان ایراد شده است - در واقع نتیجه منطقی جمله های قبل است، زیرا با توجه به این که دنیا، بسرعت پشت می کند و آخرت با شتاب روی می آورد و امروز، روز آمادگی و فردا، روز مسابقه سعادت و شقاوت است، چرا افراد عاقل و هوشیار، با توبه کردن و بازگشت به سوی خدا و انجام عمل نیک پیش از آن که فرصت از دست رود خود را آماده این سفر نکنند؟

این همان چیزی است که در خطبه دیگری نیز به آن اشاره شده می فرماید: «فَاعْمَلُوا وَ أَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبِقَاءِ، وَ الصَّحْفُ مَشُورَةٌ وَ التُّوبَةُ مُبْسُوطَةٌ» ۴۷؛ حال که در متن زندگی و حیات قرار دارید، و نامه های عمل باز و میدان توبه گشوده است عمل صالح انجام دهید».

قیامت را به «یوم بُؤْس» تعبیر کردن، به خاطر حوادث شدید و عذاب های سخت و نگرانی های فوق العاده آن است. آن عذابها در آیات مختلف قرآن منعکس شده است و به انسان ها هشدار می دهد تا امروز که فرصتی در دست دارند، برای آن روز سخت - که انبوه مشکلات آن را احاطه کرده - فکری کنند و ذخیره ای بیندوزند.

در پنجمین نکته، به فرصت های زودگذر و موقت، اما بسیار پرارزش اشاره می کند که غفلت از آن، مایه ندامت و پشیمانی سخت و دردناک است، می فرماید: «آگاه باشید! شما، در دوران امید و آرزویی به سر می برید (که فرصت بسیار خوبی برای انداختن ذخائر معنوی است) و مرگ، در پی آن است، با این حال هر کس (از این فرصت استفاده کند) و در ایام امیدش، پیش از فرا رسیدن اجلش، به عمل صالح بپردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرا رسیدن اجلش زیانی به او نمی رساند؛ أَلَا وَ إِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ.»

و هر کس که در این ایام امیدش، و پیش از فرا رسیدن اجلش، در عمل کوتاهی کند، گرفتار خسران شده و فرا رسیدن اجلش برای او زیان بخش خواهد بود، (چرا که فرصتی گران بها و غیر قابل بازگشتی را از دست داده است)؛ وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ.

تعبیر به «ایام أمل (روزهای امید)»، از زندگانی دنیا، تعبیر لطیفی است که موقعیت مثبت این جهان را روشن می سازد؛ زیرا دقائق عمر بهترین فرصت برای رسیدن به سعادت جاودان است. گاه می شود که انسان با استفاده از توبه ای که در لحظه

۴۶- «منیه» از ماده «منی» (بر وزن نفی) به گفته مقاییس اللغة در اصل به معنای مقدر ساختن چیزی است و سپس واژه منیه به معنای مرگ آمده است. چون مرگ امری است مقدر. واژه «منی» به آرزوهایی که انسان در ذهن خود تقدیر می کند اطلاق می شود.

۴۷ - خطبه ۲۳۷.



زودگذری از این زندگی انجام می شود دریا‌های آتش را خاموش می کند و با عمل خالصی که در ساعتی از عمرش انجام می‌گیرد، بهشت جاودان را برای خود خریداری می‌کند.

نکته ها

۱ - دنیا و آخرت در احادیث اسلامی

از دیدگاه اسلام و تمام ادیان آسمانی، دنیا سرای ناپایداری است که انسان برای اندوختن زاد و توشه و کسب کمال و معرفت و به دست آوردن بال و پر برای پرواز در سرای جاویدان به آن گام نهاده است و به همین دلیل خداوند او را با انواع آزمایش ها و تمرین های سخت، اعم از عبادات و طاعات و ترک شهوات و مصائب و مشکلات - که با زندگی دنیا آمیخته است پرورش می‌دهد و برای زندگی ابدی در جهان دیگر - که سرایی است مملو از خیر و برکت برای نفوس پاک و مهذب - آماده می‌سازد. در روایات از تعبیرات بسیار متنوعی برای بیان این واقعیت استفاده شده است که هر یک از دیگری زیباتر و پرمعناتر است. در خطبه بالا دنیا به میدان تمرین و کسب آمادگی برای مسابقه در سرای دیگر تشبیه شده است، و امتیاز برندگان این مسابقه بهشت و سرنوشت بازندگان، دوزخ ذکر شده است.

در حدیث معروفی می‌خوانیم: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»^{۴۸}، بدیهی است که مزرعه جای زیستن نیست، بلکه جای فراهم کردن آذوقه جهت زیستن در محل دیگر است.

در تعبیرات دیگری که در نهج البلاغه آمده است، از دنیا تعبیر به «مَتَجَرَّ» (تجارتخانه) و گاه «دارموعظه» (سرای اندرز و محل فراگیری علم و آگاهی) و گاه «مُصَلِّي» (نمازخانه) شده است، می‌فرماید:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا... وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَحْبَبَاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطٌ وَحَى اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؛ دُنْيَا جَايْغَاهُ صِدْقٌ وَ رَاسْتِي اسْتِ، بَرَايَ اَن كَسَّ بَا اَن بَه دَرَسْتِي رِفْتَار كَنْد، سَرَايَ اَنْدَرَز اسْتِ، بَرَايَ اَن كَسَّ كَه اَز اَن پَنْد گِيرِد، مَسْجِد دُوسْتَان خُدا وَ نَمَاز گَاه فَرَشْتِگَان پَرُور دِگَار وَ مَحَل نَزُول وَحَى اِلهِي وَ تِجَارَتِخَانَه اَوْلِيَاءِ حَقَّ اسْتِ.»^{۴۹}

در تعبیر دیگری، از امام علی بن الحسین (علیه السلام) از حضرت مسیح (علیه السلام) نقل شده است که به اصحاب خاص خود (خواریون) فرمود: «إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا؛ دُنْيَا پَلِي اسْتِ كَه بَايْد اَز اَن بَگْذَرِيْد، نَه اِيْن كَه تَوْقِف كْنِيْد وَ بَه اَبَادِي وَ زَرَق وَ بَرَق اَن بِيْر دَا زِيْد.»^{۵۰}

در حدیث دیگری، همین معنا، از امام صادق (علیه السلام) از موعظه های لقمان حکیم به فرزندش، نقل شده است که دنیا را به منزله پلی دانسته که بر نهری زده شده و باید از آن عبور کرد.^{۵۱}

۴۸ - کلمات قصار، شماره ۱۳۱.

۴۹ - بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۱۹، حدیث ۲۱.

۵۰ - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۹، حدیث ۳۶.

۵۱ - نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۳.



در تعبیرهای دیگری در نهج البلاغه، دنیا، به عنوان «دَارُ مَمَرٍ» (سرای گذرگاه) و «دَارُ مَجَازٍ»^{۵۲} (سرای عبور) معرفی شده است. و بالأخره، در حدیث دیگری که از امام هادی (علیه السلام) نقل شده، دنیا را به عنوان بازاری معرفی می کند که گروهی در آن سود می کنند و گروهی زیان می برند؛ ایشان فرموده اند: «الْدُّنْيَا سَوْقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ؛ دنیا، بازاری است که گروهی در آن سود می برند و گروهی زیان می بینند.»^{۵۳}

تمام این تعبیرات، نشان می دهد که نباید به دنیا، به عنوان یک هدف نهایی نگاه کرد؛ بلکه ابزار و وسیله ای است برای اندوختن سرمایه عمل صالح و تحصیل معارف الهی جهت نتیجه گیری در جایگاه ابدی.

ممکن است این مطلب در نظر بعضی ساده باشد، ولی در واقع سرنوشت سازترین مسأله در زندگی انسانها، همین مسأله است که به مواهب مادی دنیا و امکاناتی که در اختیار او است، به کدام دیده نگاه می کند؛ دیده ابزار و وسیله یا دیده هدف نهایی و مطلوب واقعی - و به اصطلاح - غرض غایی.

تأکید امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آغاز این خطبه بر این مطلب که دنیا میدان آمادگی برای مسابقه سرای آخرت است، در واقع یک پایه گذاری محکم برای سایر اندرزهای مهمی است که در این خطبه آمده است.

۲ - زیان غیر قابل جبران!

نکته دیگری که در لابه لای این فراز از خطبه، بدان اشاره شده و توجه به آن بسیار لازم است، این است که خسارت هایی که در زندگی این جهان، دامن انسان را می گیرد و فرصت هایی که از دست می رود، بعد از پایان زندگی و سرآمد عمر، قابل جبران نیست. در واقع، مسابقه ای که انسان ها در پیش دارند، تنها، یک بار انجام می شود؛ یک دوران آمادگی و یک میدان مسابقه و دیگر، تکراری در آن نیست که افراد غافل و بی خبر یا مقصّر کوتاه نگر، بعد از آگاهی از خسران عظیمی که دامانشان را گرفته است، به فکر چاره و جبران مافات بیفتند! به همین جهت، امام (علیه السلام) در جمله های بالا فرمود: «وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ؛ هر کس در ایام امید و آرزو پیش از فرا رسیدن اجلس کوتاهی کند، خسران می بیند و فرا رسیدن اجل، برای او زیانبار خواهد بود.»

ندامت ها و پشیمانی ها، هرگز مشکلی را حل نمی کند و فریاد (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ) - خدا راه، ای فرشتگان الهی! مرا بازگردانید تا اعمال صالحی را که انجام نداده ام به جا آورم - با پاسخ (كَلَّا) (هرگز چنین نیست) - رو به رو خواهد شد.^{۵۴}

و به گفته شاعر:

سرمایه عمر جاودانی بگذشت

افسوس که ایام جوانی بگذشت

۵۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

۵۳ - بحار الانوار، جلد ۷۵، مواظ امام هادی (علیه السلام)، صفحه ۳۶۶.

۵۴ - سوره مؤمنون: آیه ۱۰۰.



کز جوی من آب زندگانی بگذشت

تشنه به کنار جوی، چندان خفتم

و به گفته شاعر دیگر:

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم

جز حسرت و اندوه، متاعی نخریدیم

سرمایه ز کف رفت، تجارت نمودیم

بخش دوم: أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ! أَلَا وَ إِنِّي لَمُ أَرُ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِيهَا، وَ لَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِيهَا، أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ، يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى، يَجْرُ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى. أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أَمَرْتُمْ بِالظَّنِّ وَ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ إِنَّا أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهُوَى، وَ طُولُ الْأَمَلِ، تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.

بانگ الرحیل را سر داده اند! آگاه باشید! همان گونه که به هنگام ترس عمل می کنید در موقع آرامش نیز عمل کنید! (و تنها، در سختی ها و مشکلات، به یاد خدا نباشید). بدانید! من هرگز چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبانش (این گونه) به خواب فرو رفته باشند و نه همانند آتش دوزخ که فراریانش (این گونه) به خواب فرو روند. آگاه باشید! آنها که از حق سود نگیرند، زیان باطل دامنه‌شان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت، او را به راه راست نبرد، (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می‌کشد. بدانید! فرمان کوچ برای شما صادر شده و به زاد و توشه (این راه پرخطر) راهنمایی شده‌اید. و ترسناک‌ترین چیزی را که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: هواپرستی و آرزوهای دراز (نخستین، انسان را از پیروی از حق باز می‌دارد و دومی، آخرت را به فراموشی می‌سپارد).

(حال که چنین است) در این دنیا، از این دنیا، زاد و توشه ای بگیرید که فردا بتوانید خود را با آن حفظ کنید.

شرح و تفسیر

یاد همیشگی خدا

در ششمین نکته، امام (علیه السلام) به مسأله مهمی می‌پردازد که بسیاری از مردم، از آن غافلند و آن این است که می‌فرماید: آگاه باشید! همان گونه که به هنگام ترس و ناراحتی، (بر خدا عمل می‌کنید) به هنگام آرامش نیز عمل کنید؛ أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ!

خداپرستی و دینداری، به این نیست که در مشکلات، به سوی خدا رویم و دست به دامان لطف او بزنیم، اما به هنگام فرو نشستن طوفان مشکلات خدا و طاعت او را به فراموشی بسپاریم. اگر چنین باشد مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت نیز از خداپرستان خالص بودند؛ زیرا قرآن درباره آنها می‌گوید: (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى



الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) هنگامی که سوار بر کشتی شوند (و امواج غول پیکر دریا و گرداب ها از هر سو آنها را احاطه کند) خدا را با اخلاص می خوانند، ولی هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، راه شرک را پیش می گیرند.^{۵۵}

و در جای دیگر خطاب به این گونه افراد، می فرماید: (وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا) هنگامی که در دریا، زبانی به شما برسد (و خطراتی به سراغ شما بیاید)، تمام کسانی که (برای حل مشکلات می خوانید) جز او (خدا) به فراموشی سپرده می شوند، اما هنگامی که شما را به خشکی و ساحل می رساند و نجات می دهد، رویگردان می شوید و انسان بسیار ناسپاس است.^{۵۶}

غافل از این که روی آوردن در مشکلات به سوی خدا افتخاری نیست، بلکه افتخار آن است که در آرامش و راحتی و سلامت و قدرت، انسان متوجه خدا باشد و طوق بندگی او را بر گردن نهد. آنها که در چنین ساعاتی به یاد او هستند خدا آنان را در ساعات سخت و طوفانی از لطف خود محروم نخواهد کرد.

نشانه ایمان خالص آن است که انسان در سلامت و بیماری، جوانی و پیری، فقر و غنا، پیروزی و شکست، آزادی و زندان و بالأخره در همه حال به یاد او باشد و بر آستان او پیشانی نهد.

به همین دلیل، پیامبران بزرگ و امامان و پیشوایان راستین را می بینیم که در همه حال، به یاد او بودند. حالات علی (علیه السلام) را در زمانی که در گوشه خانه بود و دستش به ظاهر از همه جا کوتاه بود، با زمانی که ظاهراً بر تخت قدرت تکیه زده بود، یکسان می بینیم. عبادت و راز و نیاز شبانه، رسیدگی به بینوایان و دردمندان، زهد و بی اعتنایی نسبت به دنیا، در هر دو حالت از زندگی او ظاهر و آشکار بود.

در هفتمین نکته، باز، به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «بدانید! من، هرگز چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبانش (این گونه) به خواب فرو رفته باشند و نه همانند آتش (وحشتناک) دوزخ که فراریان از آن (این گونه) به خواب فرو روند؛ أَلَا وَ إِنِّي لَمُ أَرْكَالِجَنَّةٍ نَامٍ طَالِبُهَا وَ لَا كَالنَّارِ نَامٍ هَارِبُهَا.»

افرادی را دیده ایم که وقتی سفر کوچکی در پیش دارند که مختصر منافع مادی در آن است، شبانگاه خواب از چشمشان می پرد و بیدار می مانند و یا هنگامی که خطری جزیی آنها را تهدید می کند، خواب به چشمانشان فرو نمی رود، با این حال چگونه ممکن است که انسان طالب بهشت در سرای جاودان باشد - نعمتی که بالاتر از آن تصور نمی شود، یا ترسان از آتش دوزخ باشد، درد و رنج جاودانی بی نظیری که از آن رنجی برتر تصور نمی شود - ولی چنان به خواب غفلت فرو رود که گویی، خبری نیست که نیست؟!

این پدیده ممکن است از ضعف ایمان نسبت به جهان دیگر سرچشمه گیرد و یا از غرق شدن در منافع زودگذر و زرق و برق دنیا؛ هر چه باشد پدیده ای دردناک و وحشتناک است.

۵۵ - سوره عنکبوت: آیه ۶۵.

۵۶ - سوره اسراء، آیه ۶۷.



به هر حال، وظیفه رهبران الهی است که مردم را همواره از این خواب غفلت بیدار کنند و با تقویت مبانی ایمان و زدودن آثار خود باختگی در برابر سود و زیان زودگذر دنیا، آنان را به وظایف اصلی و اهداف بزرگی که در پیش دارند آشنا و آشناتر سازند.

در هشتمین نکته، امام (علیه السلام) به مسأله مهم دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می فرماید:

«آگاه باشید! آنها که از حق سود نگیرند، زیان باطل دامنشان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت او را به راه راست نبرد، (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می کشاند؛ أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ، يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ؛ وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى، يَجْرُ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى.

عمق این سخن، هنگامی روشن می شود که تعریف واضحی از حق و باطل داشته باشیم.

حق، عبارت از واقعیت ها است، خواه، حق تکوینی باشد یا تشریحی. حق تکوینی واقعیت های جهان هستی است و در مقابل آن باطل، همان خیال ها و سراب ها، موجوداتی که جز در عالم پندار وجود ندارند، است.

و حق در جهان تشریح، همان امتیازاتی است که در قوانین الهی برای افرادی یا گروه هایی بر طبق مصالح معین و لیاقت ها و شایستگی های ذاتی یا اکتسابی قرار داده شده است. و باطل همان قانون شکنی های در لباس قانون و بی عدالتی های تحت عنوان عدل و سلب حریت و آزادی واقعی در زیر نقاب آزادیخواهی است.

بدیهی است، آن کس که به سراغ حق نرود، خواه در جهان تکوین یا در جهان تشریح، در دام باطل یعنی خیالات واهی و سرابهایی که از دور به شکل آب است و از نزدیک هیچ نیست، گرفتار می شود و روشن است که انسان از طریق هیچ به جایی نمی رسد. این واقعیتها است که منبع آثار است، ولی خیالات خام و پندارهای بی اساس، جز خسران و زیان، چه سودی دارد؟!

ممکن است انسان چند صباحی از طریق هیچ و پوچ و باطل، مردمی را اغفال کند و با وعده و وعید، آنها را سرگرم سازد به بن بست می رسد، بن بستی که جز خسران و بدبختی برای خودش و دیگران به بار نمی آورد.

بنابراین، اگر مولی می فرماید: «آن کس که حق او را سود نبخشد، زیان باطل دامنش را می گیرد و آن کس که با نور هدایت راه نسپرد، در وادی گمراهی سرگردان و هلاک می شود» یک، واقعیت بسیار روشن است.

درست است که قبول حق و پیروی از آن، غالباً با تلخی هایی همراه است، ولی این تلخی مانند تلخی دوی شفا بخشی می باشد که پایانش، سلامت و عافیت و رهایی از چنگال بیماری و مرگ است.

از آنچه در بالا گفته شد، این مطلب آشکار گشت که حق و باطل، وجودهای ساختگی و امور اعتباری نیستند؛ حق در عالم تکوین آفرینش همان وجودهای عینی است و در جهان تشریح همان بایدها و نبایدهایی است که از مصالح و مفسد - که واقعیت های عینی هستند - سرچشمه می گیرد. به خواست خدا، در موارد مناسب در این رابطه شرح بیشتری خواهیم داد.

به هر حال هدف امام از بیان این جمله علاوه بر توجه دادن به یک اصل کلی که در سرنوشت انسانها بیشترین اثر را دارد، این است که به مردم بفهماند اگر از دستورات او که هماهنگ با حق و عدالت است پیروی نکنند، در چنگال ظلم و ستم گرفتار خواهند شد و زیان باطل، تمام زندگی آنها را فرا خواهد گرفت، همان گونه که سرانجام نیز چنین شد.



در نهمین نکته امام (علیه السلام) به مطلب مهم دیگری اشاره می کند که همه انسانها در آن شریکند و بخواهند یا نخواهند، باید به آن تن در دهند؛ می فرماید: «بدانید! فرمان کوچ، برای شما صادر شده و به زاد و توشه (این راه پرخطر)، راهنمایی شده اید؛ أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ^{۵۷} وَ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ.

فرمان کوچ، همان قانون فرسودگی و مرگ است که حاکم بر زندگی همه انسانها است، کودکان، رو به جوانی می روند و جوانان، رو به سوی کهولت و سرانجام، پیری و فرسودگی و در پایان مرگ است. این قانونی است تخلف ناپذیر و بدون استثنا و قانونی است که احدی هر قدر قوی و نیرومند و هوشیار و آگاه باشد، قدرت مخالفت با آن را نخواهد داشت. این مسیری است که دست قدرت آفریدگار به منظور تکامل انسانها برای آنان ترسیم کرده است. در جای جای آیات قرآن نیز این فرمان تکوینی در کتاب تشریح آمده است.

در یک جا می فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) هر انسانی سرانجام مرگ را می چشد.^{۵۸} در جای دیگر می فرماید: (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ) هر جا باشید مرگ شما را درمی یابد، هر چند در برجهای محکم قرار گیرید.^{۵۹}

حتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) - که برترین موجودات عالم خلقت است - مخاطب به این خطاب می شود.

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ؛ به یقین تو وفات می کنی و آنها نیز خواهند مرد».^{۶۰}

نه تنها انسانها، که جهان خلقت جملگی، رو به سوی مرگ می رود:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ همه چیز جز، ذات او، فانی می شود».^{۶۱} و امثال این تعبیرها.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از فرمان کوچ، در جمله «أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ» فرمان آمادگی برای کوچ از دنیا باشد، مانند آنچه در خطبه ۲۰۴ آمده است که می فرماید: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ؛ آماده حرکت شوید! که ندای رحیل در میان داده شده است».^{۶۲}

۵۷ - «ظُنن» (بر وزن ظعن) به معنای «کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر» است. به همین جهت «ظعینه» به معنای «هودج» آمده است چرا که از وسایل کوچ کردن بوده است، و از آنجا که غالباً زنان بر هودج سوار می شدند، گاهی این واژه به عنوان کنایه از زن به کار می رود.

۵۸ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۵۹ - سوره نساء، آیه ۷۸.

۶۰ - سوره زمر، آیه ۳۰.

۶۱ - سوره قصص، آیه ۸۸.

۶۲ - طبق معنای نخست، امر در «أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ»، امر تکوینی و اجل الهی است، ولی چیزی در جمله، در تقدیر نیست. اما طبق معنای دوم امر، جنبه تشریحی دارد و عبارت «تجهز شدن»، در تقدیر است و یا «ظعن» به معنای مجازی است.



و اما در مورد دستور به زاد و توشه، تمام انبیای الهی بدون استثنا این دستور را از سوی خدا با خود آوردند که ای انسانها، راهی پرنشیب و فراز و پرخوف و خطر، در پیش دارید؛ راهی دراز و طولانی که فاصله دنیا و آخرت را در برمی گیرد و این راه را، بی زاد و توشه، نمی توان طی کرد و زاد و توشه این راه، چیزی جز تقوا و ایمان و عمل صالح نیست؛ «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه بگیرید! به یقین، بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است.^{۶۳}

آنچه در بازار قیامت خریدار دارد و مایه نجات و رستگاری است، همان قلب سلیم و مملو از عشق و ایمان به خدا و نورانیت تقوا است: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم (و خالی از هرگونه شرک) به پیشگاه خدا آید.^{۶۴}

رهروان این راه، به نقش و نگارهای منزلگاههای وسط راه نباید دل خوش کنند و فریب زرق و برق این کشتی را بخورند، بلکه باید به سر منزل مقصود و ساحل نجات فکر کنند و ببینند در آنجا چه چیزی به کار می آید.

(الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا؛ مال و فرزند زینت زندگی دنیا است و کارهای نیکی که باقی می ماند، ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تر است.^{۶۵}

در دهمین و آخرین نکته، امام (علیه السلام) بعد از بیدار ساختن پیروان خود و توجه دادن به موقف دنیا نسبت به آخرت و کارهای مختلفی که برای نجات ابدی باید انجام گیرد به دو مانع خطرناک و هولناک بر سر راه سعادت انسان و مسیر قرب الی الله، اشاره کرده، می فرماید:

«ترسناک ترین چیزی را که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: هواپرستی و آرزوهای دراز؛ وَ إِنِّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَ طُولُ الْأَمَلِ.»^{۶۶}

همین معنا، در خطبه ۴۲ با توضیح بیشتری - به خاطر اهمیت فوق العاده ای که دارد - آمده است، می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! وَ إِنِّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ. فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ؛ ای مردم! بدانید که ترسناکترین چیزی که از آن بر شما خائفم، دو چیز است: پیروی از هوا و هوس و آرزوهای طولانی. پیروی از هوا و هوس، انسان را از حق باز می دارد و آرزوهای طولانی آخرت را به دست فراموشی می سپارد.»

۶۳ - سوره بقره: آیه ۱۹۷.

۶۴ - سوره شعراء، آیات ۸۸ - ۸۹.

۶۵ - سوره كهف، آیه ۴۶.

۶۶ - «أَمَلٌ» (بر وزن عمل)، به معنای «امید و آرزو» است. البته آرزو، بر دو قسم است: آرزوهایی که می توان به آن دست یافت که مفهومی با امید، تقریباً، یکی است و آرزوهای دور و درازی که دست نیافتنی است و مفهومی، از امید، جدا است.



بررسی روایات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نشان می دهد که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این سخن را از استاد بزرگ و پیشوایش، پیامبرگرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) اقتباس کرده است؛ زیرا همین معنا در بحارالأنوار، ضمن کلمات آن حضرت نقل شده است.^{۶۷}

در واقع این دو موضوع، بزرگ ترین مانع راه و وحشتناک ترین عوامل گناه است؛ زیرا، هواپرستی، هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و هنگامی که بر انسان چیره شود، چشم و گوش او را نابینا و کر می کند؛ نه قدرت شنوایی سخنان حقّ پیامبران و پیشوایان معصوم را دارد و نه چشم دلش، توانایی دیدن آنچه را در این جهان، در اطراف او می گذرد دارا است و به این ترتیب او مانند کوران و کرانی است که در جاده پرخطری به راه افتاده و هر لحظه احتمال سقوطش در پرتگاه می رود.

و اما آرزوهای دور و دراز دنیا و مواهب مادی را چنان در چشم انسان تزیین می کند که گویی جایگاه ابدی همین جا است و به این ترتیب، در بیابان زندگی گرفتار سرابهایی می شود و برای همیشه از رسیدن به مقصد باز می ماند.

در پایان این خطبه، این معلم بزرگ جهان انسانیت، در یک نتیجه گیری کوتاه و پرمعنا، چنین می فرماید: «حال که چنین است، در این دنیا، از این دنیا، زاد و توشه ای برگیرید که فردا بتوانید خود را با آن حفظ کنید؛ تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ^{۶۸} بِهٖ اَنْفُسَكُمْ غَدًا».

آری، سفری طولانی در پیش است و راهی بس دور و دراز. در اینجا، زاد و توشه فراوان به چنگ می آید، ولی در نیمه راه، خبری نیست. عاقل باید این هشدار مهم را به گوش جان بشنود و در جمع زاد و توشه، با جدّ تمام، به پا خیزد و پیش از فوت وقت، بار سفر را ببندد و آن اندازه جمع آوری کند که تا پایان سفر او را کافی باشد. از خطراتی که بر سر راهش کمین کرده اند، به شدّت بپرهیزد و از شیاطینی که در هر گوشه و کنار، با سخنان و اعمال وسوسه انگیزشان، او را به سوی خود می خوانند برحذر باشد.

نکته ها

۱ - کدام زاد و توشه را از این جهان بگیریم!

اگر انسان ها را به مسافرانی تشبیه کنیم که از یک محیط کوچک و آلوده، به سوی جهانی بزرگ و مملوّ از پاکی ها و نیکی ها در حرکتند، چیزی به گزاف نگفته ایم، بلکه مسافرت واقعی همین سفر است که انسان از جهان پست و کوچک دنیا به سوی جهان والا و بی نهایت آخرت کوچ می کند و تمام اموری که در یک سفر معمولی دنیا، از مکانی به مکان دیگر لازم است، در این سفر نیز وجود دارد: زاد و توشه و مَرُكَبْ، مبدأ و مقصد، دلیل راه، موانع و خطرات و احياناً راهزنان راه، که بحث درباره هر یک از اینها گسترده است.

۶۷ - بحارالانوار، (جلد ۷۰، صفحه ۹۱)، این حدیث، از جابرین عبدالله انصاری، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در باب «حب الدنيا» نقل شده است.

۶۸ - «تحرزون» از مادّه «حرز» به معنای «نگاهداری کردن» و حرز (بر وزن حرص) به معنای محلّ مطمئنّی است که چیزی را در آن نگاهداری می کنند.



در مورد زاد و توشه، قرآن مجید با صراحت تمام آن را تقوا و پرهیزگاری، یعنی پرهیز از گناهان و اطاعت فرمان خدا و گرایش به تمام نیکیها و پاکیها معرفی می کند.

در جای جای خطبه های نهج البلاغه روی این معنا تکیه شده است، از جمله در خطبه ۱۸۳ می فرماید: «وَأَنْتُمْ بُنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ قَدْ أُودِنْتُمْ مِنْهَا بِالْأَرْحَالِ وَ أَمْرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ؛ شما مانند مسافرانی هستید که از سرایی که خانه (حقیقی) شما نیست (به سوی سرای جاودان خود) در حرکتید. فرمان کوچ از این سرا، صادر شده و دستور گرفتن زاد و توشه را به شما داده اند.»

در اینجا، جای این سؤال باقی می ماند که معمولاً زاد و توشه در طول مسافرت به کار می آید نه در مقصد، در حالی که تقوا و پرهیزگاری در قیامت به کار می آید و سبب نجات و کلید ورود در بهشت است؛ پس چگونه نام زاد و توشه، بر تقوا نهاده شده است؟ توجه به این نکته، پاسخ این سؤال را روشن می سازد و آن این که مبدأ این سفر طولانی، از لحظه مرگ و سقرات موت شروع می شود و در عالم برزخ ادامه دارد و همچنان در مواقف قیامت و منزلگاههای سؤال و حساب و صراط - که منازل مخوف و متعددی هستند - تداوم می یابد تا سرانجام به بهشت منتهی شود. بی شک تقوا هم در جهان برزخ زاد و توشه راه است و هم در مواقف قیامت و منزلگاههایی که قبل از ورود به بهشت وجود دارد. آری، زاد و توشه تقوا است که انسان را از این منازل پرخطر، بسلامت عبور می دهد و به سر منزل مقصود - که بهشت برین و جنات عدن است - رهنمون می شود.

این نکته نیز قابل دقت است که اگر در آیه شریفه، **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ؛ ملاک و معیار کرامت و ارزش انسان، تقوا قرار داده شده، نیز ناظر به همین معنا است که تنها سبب نجات، تقوای برخاسته از ایمان است که گاه از آن به عنوان «زاد و توشه» و گاه به عنوان «معیار کرامت انسان» تعبیر شده است.**

در خطبه ۲۰۴ نهج البلاغه، تعبیرات روشنی دیده می شود که توضیحی بر بحث بالا است، می فرماید: «وَأَنْتُمْ بُنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ قَدْ أُودِنْتُمْ مِنْهَا بِالْأَرْحَالِ وَ أَمْرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ؛ با تهیه زاد و توشه (ایمان و تقوا و عمل صالح) به سوی آخرت حرکت کنید؛ زیرا، گردنه هایی سخت و دشوار و منزلگاههایی خوفناک، در پیش دارید که باید در آنها فرود آید و (مدتی) توقف کنید.»

از خدای بزرگ می خواهیم که توفیق تهیه این زاد و توشه پر ارزش را، پیش از فوت وقت به همه ما مرحمت کند و دست خالی (هر چند، هر چه فراهم کنیم، باز دست ما خالی است) در این سفر سرنوشت ساز، به راه نیفتیم.

۲ - هواپرستی و آرزوهای دراز دو دشمن سرسخت سعادت انسان

هشدار را که در پایان این خطبه، درباره خطرات عظیم هواپرستی و آرزوهای دراز داده شده، باید بسیار جدی گرفت؛ چرا که نقطه اصلی درد و خطر همین جا است.

هواپرستی، بزرگترین مانع راه سعادت انسان است. تسلیم بی قید و شرط در برابر شهوات و خواسته های نفس، مهمترین دشمن سعادت بشر است.



قرآن، حتّی نسبت به این موضوع به پیامبران نیز هشدار می دهد، از جمله در مورد حضرت داوود می گوید که ما به داوود گفتیم: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ از هوای نفس، پیروی نکن! که تو را از طریق حق گمراه می سازد».^{۶۹}

در جای دیگر، از هوای نفس، به عنوان یک بت خطرناک، یاد می کند و می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَشَاوَهُ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ آیا دیدید آن کس را که معبودش را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با علم (به این که شایسته هدایت نیست)، گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر نهاده و بر چشمش پرده افکنده، با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا، او را (در سایه توبه و بازگشت) هدایت کند، آیا متذکر نمی شوید؟»^{۷۰}

براستی که هواپرستی، چشم و گوش را کور و کر می کند و بر عقل و فکر انسان، مهر می زند و او را از تشخیص بدیهی ترین مسائل زندگی، محروم می سازد! چه خطری از این برتر و بالاتر است؟!

به همین دلیل، قرآن بهشت را تنها از آن کسانی می شمرد که از مخالفت خداوند خائف و در برابر هوای نفس ایستادگی به خرج دهند: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى.»^{۷۱}

آرزوهای دراز، به یقین، یکی از بدترین و خطرناکترین دشمنان سعادت انسان است؛ چرا که تجربه در تمام طول تاریخ نشان داده که انسان در بلند پروازی آرزوها هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و هر قدر در آن پیش می رود، باز آرزو دارد از آن هم پیشتر رود. بدیهی است که چنین آرزوهای طولانی و بی حدّ و مرز تمام قدرت فکری و جسمی او را به خود جلب و جذب می کند و چیزی برای پرداختن به امر آخرت و زندگی جاویدان او باقی نمی گذارد. افرادی را می بینیم و می شناسیم که تا آخرین لحظات عمر چنان غرق در خیالات واهی و آرزوهای دور و دراز بودند که حتّی لحظه ای نتوانستند به امر تربیت فرزندان خود بپردازند، تا گامی در راه تهذیب نفس بردارند.

از شگفتیهای این آرزوها این است که هر چه انسان پیشتر می رود جاذبه های کاذب آن بیشتر می شود و امواج غرور و غفلت آن سهمگین تر می گردد.

این همان است که قرآن مجید درباره آن خطاب به پیامبر اسلام، در اشاره به وضع گروهی از کفار می فرماید: (ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِيهِمُ الْأُمْلُ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ)؛ آنها را به حال خود واگذار! تا بخورند و از لذت‌های این زندگی مادی بهره گیرند و

۶۹ - سوره ص، آیه ۲۶.

۷۰ - سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۷۱ - سوره نازعات، آیات ۴۰ - ۴۱.



آرزوهای (دراز)، آنها را در غفلت فرو برد، ولی به زودی خواهند فهمید،^{۷۲} (که چه اشتباه بزرگی کرده اند و چه فرصت های پرارزشی را جاهلانه از دست داده اند).

در کلمات قصار نهج البلاغه آمده است: «مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلُ؛ آن کس که آرزوهای خود را طولانی کند، مرتکب اعمال بدی می شود».^{۷۳}

با استفاده از اسباب مشروع، هرگز نیل به آن آرزوها امکان پذیر نیست، و فقط، از طریق آمیختن حلال به حرام و پایمال کردن حقوق دیگران و به فراموشی سپردن فرمان خدا تنها به بخشی از آن خواهند رسید.

در آخر خطبه ۸۶ نهج البلاغه، حضرت با تعبیر بسیار گویایی در این زمینه به همه انسانهایی که طالب سعادتند؛ هشدار داده است، و می فرماید: «وَاَعْلَمُوا! اِنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ وَ يُنْسِي الذِّكْرَ فَكَذِبُوا الْأَمَلَ! فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَ صَاحِبُهُ مَغْرُورٌ؛ بدانید! آرزوهای دراز، عقل را گمراه می سازد و یاد خدا را به فراموشی می سپرد. بنابراین به این گونه آرزوها اعتنا نکنید که فریب است و دارند این آرزوها فریب خورده است».

این مسأله، به قدری اهمیت دارد که امام (علیه السلام) در خطبه ۸۱، آن را رکن اصلی زهد می شمرد و می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! الزَّهَادَةُ، قِصْرُ الْأَمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ؛ ای مردم! زهد در سه چیز خلاصه می شود: کوتاهی آرزوها، و شکر گذاری در مقابل نعمتها و پرهیز از گناهان».

آرزوهای آدمی، همیشه، فراتر از عمر و امکان و قدرت او است و به همین دلیل، هواپرستان و دنیا طلبان هرگز به آرزوی نهایی خود نمی رسند و غالباً به هنگام جان دادن با ناراحتی و زجر فراوان دنیا را وداع می گویند.

بزرگ معلم جهان انسانیت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این مطلب را در ضمن مثال جالب و روشنی بیان کرده است. آن حضرت روزی سه قطعه چوب را گرفت، یکی را در پیش روی خود بر زمین فرو نشاند و دومی را کمی آن طرف تر، ولی سومی را بسیار دورتر قرار داد. سپس رو به یاران کرد و فرمود: «می دانید اینها چیست؟» عرض کردند: خدا و پیامبرش، آگاه تر است. حضرت فرمود: «این قطعه چوبی که در برابر من قرار داد، بمنزله انسان است، و قطعه دوم - که کمی از آن دورتر است به منزله اجل و پایان زندگی است و اما آن قطعه سوم - که در فاصله دوری قرار دارد - آرزوها است که انسان، به سراغش می رود، ولی اجل پیش از رسیدن به آن مانع و حائل می شود».^{۷۴}

البته نباید فراموش کنیم که اصل وجود آرزو و امید به آینده برای انسانها انگیزه حرکت و تلاش و کوشش و فعالیت است. وجود امید و آرزو در انسان عیب نیست، بلکه حُسن است و بدون آن زندگی کردن بسیار مشکل است، اما آنچه مایه بدبختی می شود، آرزوهای غیرمنطقی و بیش از حد و دور و دراز است.

۷۲ - سوره حجر، آیه ۳.

۷۳ - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۶.

۷۴ - تنبیه الخواطر، صفحه ۲۲۶ (به نقل از میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۱۴۳).



این، همان چیزی است که در حدیث معروف پیامبر، به عنوان یک اصل اساسی آمده است. آن حضرت فرموده: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضِعَتْ وَالِدَةٌ وَ لَدَهَا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید به آینده و آرزو، مایه رحمت برای امت من است. اگر نور امید نبود هیچ مادری، فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت».^{۷۵}

بنابراین وظیفه معلمان اخلاق، در اینجا سنگین است؛ چرا که باید از یک سو چراغ امید به آینده و آرزو را در دلها فروزان کنند و از سوی دیگر آن را در حد معقول و منطقی محدود سازند.

آرزوهای منطقی و معقول آن است که به مقدار نیاز انسان و در حد قدرت و توان او باشد و او را به گونه ای مشغول نکند که از اهداف اصلی حیات بماند.

اسلام هرگز با برنامه ریزی برای آینده مخالف نیست، به خصوص برای کارهای اجتماعی که مایه سربلندی جامعه مسلمانان و عدم وابستگی آنها به دشمنان اسلام است. چنین کاری، نه تنها مذموم نیست، که نوعی عبادت محسوب می شود. در زندگی فردی نیز عاقبت اندیشی کار مقبولی است و همان چیزی است که در روایات به «حزم» تعبیر شده است. آنچه در اسلام مذموم شده در واقع یک چیز است و آن، این است که انسان چنان غرق آرزوها شود که آخرت را به فراموشی بسپارد و تمام توان و نیروی خود را در آرزوهایی که هرگز به آن نمی رسد، صرف کند.

تکمله

قال السيد الشريف (رضی الله عنه) و أقول: إنه لو كان كلامٌ يأخذ بالاعتناق الى الزهد في الدنيا و يضطر الى عمل الآخرة، لكان هذا الكلام وكفى به قاطعاً لعلائق الآمال و قادحاً زناد الاعتاظ و الازدجار و من أعجبه قوله (عليه السلام): «ألا و إنَّ اليَوْمَ المِضْمَارَ وَ غَدًا السَّبَّاقَ، وَ السَّبْقَةُ الجَنَّةُ وَ الغَايَةُ النَّارُ»، فإن فيه - مع فخامة اللفظ و عظم قدر المعنى و صادق التمثيل، و واقع التشبيه - سرّاً عجيباً و معنى لطيفاً، و هو قوله (عليه السلام): «وَالسَّبْقَةُ الجَنَّةُ، وَ الغَايَةُ النَّارُ» فخالف بين اللفظين لاختلاف المعنيين و لم يقل: «السَّبْقَةُ النَّارُ». كما قال، «السَّبْقَةُ الجَنَّةُ»؛ لأن الاستباق انما يكون الى امر محبوب و غرض مطلوب و هذه صفة الجنة و ليس هذا المعنى موجوداً في النار، نعوذ بالله منها ... !

مرحوم سید رضی (قدس سره) در پایان این خطبه توضیحاتی به این شرح بیان فرموده است: من می گویم اگر سخنی باشد که در دنیا مردم را با نهایت قوت، به سوی زهد بکشاند و به عمل کردن برای آخرت وادار سازد، همین گفتار (مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام) در این خطبه است که می تواند علاقه انسان را از آرزوهای دراز قطع کند و جرّقه بیداری و تنفّر از اعمال زشت را در دل ها برافروزد.



از شگفت آورترین جمله های این خطبه، این جملات است: «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدَاً السَّبَّاقَ وَ السَّبْقَةَ الْجَنَّةَ وَ الْعَايَةَ النَّارَ!» (آگاه باشید! امروز روز تمرین و آمادگی و فردا روز مسابقه است. جایزه برندگان بهشت و سرانجام عقب ماندگان، آتش دوزخ است!) زیرا امام (علیه السلام) با این که در این گفتارش الفاظ بلند و معانی والا و تمثیل دقیق و تشبیه بجا به کار برده، سرّی عجیب و معنایی لطیف در این نهفته است و آن جمله «وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ، وَ الْعَايَةُ النَّارُ» است. امام میان دو لفظ «السَّبْقَةُ» و «الْعَايَةُ»، به خاطر اختلاف معنای ظریف آنها، جدایی افکنده و در مورد بهشت فرمود: «السَّبْقَةُ الْجَنَّةُ» ولی در مورد جهنّم فرموده است: «السَّبْقَةُ النَّارُ»؛ زیرا سبقت جستن در مورد امری دوست داشتنی است و این از ویژگیهای بهشت است که در مورد آتش دوزخ - که به خدا از آن پناه می بریم - وجود ندارد. (به همین دلیل امام فرموده است: «السَّبْقَةُ النَّارُ»؛ بلکه فرموده: «الْعَايَةُ النَّارُ»؛ زیرا مفهوم الغایة (پایان) مفهوم گسترده ای است که در هر مورد ممکن است به کار رود، خواه مسرت بخش باشد یا نه)!

در واقع این واژه مانند واژه «مسیر» و «مأل» است (که به معنای «سرانجام» می آید. همان گونه که خداوند می فرماید: قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ - به کافران بگو: بهره بگیرید که مصیر (سرانجام) شما به سوی آتش است - روشن است که در این گونه موارد، جایز نیست که گفته شود: سَبَقْتُمْ إِلَى النَّارِ؛ (مسابقه شما به سوی آتش است). باز در این خطبه دقت کن! که باطنش شگفت آور و عمقش زیاد و لطیف است: غالب کلمات مولی (علیه السلام) این طور است.

در بعضی از نسخه های نهج البلاغه، به جای «سبقه» «سُبْقه» (به ضم سین) آمده است. «سُبْقه» نزد عرب، به جایزه ای گفته می شود که برای برنده مسابقه می گذارند و معنای هر دو لفظ، به هم نزدیک است؛ چرا که جایزه را برای کار مذموم قرار نمی دهند، بلکه برای کار خوب و پسندیده قرار داده می شود.

خطبه ۶۴

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاغُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ، وَ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ، وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكَكُمْ، وَ كُونُوا قَوْمًا صِيحَّ بِهِمْ فَاتَّبَهُوا، وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى.

از نافرمانی خدا بپرهیزید ای بندگان خدا! و با اعمال نیک خود، بر مرگتان پیشی بگیرید و به وسیله چیزی که از دست شما می رود، چیزی را که برای شما جاودان می ماند خریداری کنید، از این منزلگاه دنیا، کوچ کنید که به شدت برای کوچ دادن شما اقدام شده است و آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است و از کسانی باشید که آنها را بانگ زدند و بیدار شدند و دانستند که دنیا سرای ابدی آنان نیست، لذا آن را با سرای آخرت مبادله کردند؛ اینها همه به خاطر آن است که خدای سبحان شما را بیهوده نیافریده و بی هدف رها نکرده است!



شرح و تفسیر

مرگ بر همه سایه افکنده!

در بخش اول این خطبه، امام (علیه السلام) به همه مردم هشدار می دهد که مراقب گذشتِ سریع عمر و زوال دنیا و هدفی که برای آن آفریده شده اند باشند و با شش دستور که در عباراتی کوتاه و پر معنا آمده است این هدف مهم را دنبال می کند.

نخست می فرماید: «از نافرمانی خدا بپرهیزید ای بندگان خدا!» (فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ)

اشاره به این که: تمام وجود شما از آن خدا است، و سر تا پایتان غرق نعمت های او است، و شما بنده او هستید چگونه ممکن است بندگان خدا، فرمان خدا را نادیده بگیرند و از آن تخلف کنند؟

تکیه بر تقوای الهی در این خطبه و بسیاری از خطبه های «نهج البلاغه» به خاطر آن است که سرمایه اصلی انسان، همان تقوا است و قرآن با جمله «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ؛ گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است»^{۷۶} و با جمله وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ

خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ زاد و توشه برگزیده که بهترین زاد و توشه ها، زاد و توشه تقوا است.^{۷۷} سخن را درباره تقوا تمام کرده و اهمیت آن را آشکارا نشان داده است.

در دومین دستور می فرماید: «با اعمال نیک خود، بر مرگتان پیش گیرید! (و قبل از آنکه مرگ فرصت را از شما بگیرد ذخایر بزرگی از اعمال نیک فراهم سازید)» (وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ)

گویی مسابقه ای میان انسانها و مرگ در گرفته و اگر انسانها بر مرکب اعمال صالح سوار شوند، پیش از آن که مرگ آنها را از رسیدن به مقصد باز دارد، بر مرگ خود پیشی می گیرند و زود به مقصد می رسند. در واقع مقصد نهایی انسان، سعادت و تکامل و «قرب الی الله» است؛ اگر بر مرکب تقوا و عمل صالح، سوار شود پیش از پایان عمر به این مقصد نایل می گردد، و اگر چنین نباشد مرگ بر او پیشی می گیرد و به مقصد می رسد، یعنی پایان عمر انسان را اعلام می کند!

قرآن مجید در این زمینه، تعبیر بسیار گویایی دارد می فرماید: «وَ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ و از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید پروردگارا چرا (مرگ) مرا مدت کوتاهی به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از صالحان باشم.»^{۷۸}

و در آیه بعد می فرماید: «وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا؛ خداوند هرگز مرگ کسی را، هنگامی که اجلش فرا رسد به تأخیر نمی اندازد.»

۷۶ - سوره حجرات، آیه ۱۳.

۷۷ - سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۷۸ - سوره منافقون، آیه ۱۰.



یعنی این دعا دور از اجابت و این درخواست ناپذیرفتنی است.

در سومین دستور به نکته مهم دیگری اشاره می فرماید و می گوید: «به وسیله چیزی که از دست شما می رود چیزی را که برای شما جاودان می ماند، خریداری کنید» (وَ ابْتَاَعُوا مَا يَبْقَىٰ لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ)

دنیا و مواهب دنیا متاعی ناپایدار است و به سرعت زوال می پذیرد، ولی آخرت و نعمت های اخروی سرمایه های ابدی و جاویدانند؛ کدام عاقل در خریدن متاع جاودانی، به وسیله متاع زوال پذیر، هنگامی که به او چنین معامله ای پیشنهاد شود تردید می کند؟! می کند؟! می کند!؟

«ابْتَاَعُوا» از ماده «ابتیاع» به معنای خریداری کردن است این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیات متعددی به آن اشاره شده است.

در یکجا می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که): در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن آمده است و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؛ پس بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید! و این است آن پیروزی بزرگ.»^{۷۹} این آیه - که داد و ستد معنوی و الهی انسانها را، با خدا به زیباترین بیانی شرح داده و مشتمل بر ده تأکید است - گر چه در مورد جهاد وارد شده، ولی به یک معنا همه زندگی انسانها را شامل می شود؛ چرا که جهاد بخش مهمی از این زندگی است و اصول حاکم بر آن شامل سایر کارهای معنوی و الهی نیز می شود.

شبیبه همین معنا، در سوره صفّ آیه ده تا دوازده نیز آمده است، می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ...؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می بخشد؟!...»

راستی چه تجارتی پر سودتر و عاقلانه تر از این تجارت است که از یک سو، طرف معامله انسان خدای کریم و غفور و رحیم باشد و از سوی دیگر، خداوند متاع فانی و زوال پذیری که بهر حال از دست انسان می رود از او بپذیرد و از سوی سوم گرانبهارترین و پایدارترین متاع پرارزشی را در برابر آن مرحمت کند!!



در چهارمین توصیه، دنیا را به منزلگاهی تشبیه می کند که قافله ای در آن فرود آمده تا ساعتی بیاساید سپس از آن کوچ کند، در حالی که راه بسیار دور و درازی در پیش داشته باشد و قافله سالار نیز، او را برای یک سفر سریع آماده می سازد. می فرماید: (از این منزلگاه دنیا) کوچ کنید! که به شدت برای کوچ دادن شما، اقدام شده است» (و تَرَحَّلُوا^{۸۰} فَقَدْ جُدِبْكُمْ^{۸۱}).

اشاره به اینکه: مسافرت از این دنیا، مطلب شوخی و آسانی نیست، بلکه سخت و جدی است؛ چرا که تمام عوامل درونی و برونی ما فریاد «کوچ کنید!» را بر آورده اند؛ قوای درونی به سرعت تحلیل می رود، و عوامل بیرونی به فرسودگی نیروهای جسمانی کمک می کند؛ آفات، بلا و حوادث غیر منتظره و انواع بیماری ها نیز، آن را تشدید می کند، و همه با زبان حال می گویند: «کوچ کردن شما جدی و شدید است».

در پنجمین دستور فرمان آماده باش می دهد و می گوید: «آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است» (وَأَسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمُ)

یک قافله سالار بیدار و آگاه، هنگامی که احساس می کند سفری طولانی و پر مخاطره در پیش است، به اهل قافله هشدار می دهد که خود را تا آنجا که می توانند آماده سازند و وسایل لازم را تهیه کنند!

بدیهی است منظور از استعداد و آمادگی برای مرگ این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و دنیا را رها سازد و در کنج خانه در انتظار مرگ بنشیند؛ بلکه منظور فراهم ساختن اعمال صالح بیشتر و بهتر و تهذیب نفس و تحصیل فضایل اخلاقی و تهیه «باقیات صالحات» است؛ و به تعبیر دیگر: «فراهم ساختن تمام اموری که در زندگی جاویدان آخرت به درد انسان می خورد».

جمله «فَقَدْ أَظْلَكُمُ» (بر شما سایه افکنده است) اشاره به نزدیکی آن است؛ زیرا تنها اشیای نزدیک است که بر انسان سایه می افکند.

در واقع میان انسان و مرگ هیچ فاصله ای نیست، گاه یک انسان قوی و نیرومند و سالم در یک حادثه ناگوار، در چند لحظه مبدل به یک مشت استخوان و گوشت متلاشی شده می گردد و گاه یک انسان پیر و ناتوان، یا نیرومند و جوان، با یک سگته قلبی و مغزی که عوامل زیادی نمی خواهد در چند لحظه چنان با دنیا وداع می گوید که گویی هرگز اهل این دنیا نبوده است؛ گاه یک لقمه نان یا یک جرعه آب، گلوگیر می شود و انسان را خفه می کند و گاه یک غذای نامناسب انسان را مسموم کرده و از پای در می آورد، و اگر حالت غفلت عمومی - که خداوند طبق مصالحی بر انسانها مسلط ساخته است - نبود هیچ انسانی نمی توانست لحظه ای آرامش داشته باشد.

۸۰- «تَرَحَّلُوا» از ماده «رَحَلْت» به معنای مسافرت و کوچ کردن از محلی به محل دیگر است.

۸۱- «جُدِبْكُمْ»؛ «جُدَّ» از ماده «جَدَّ» به معنای سرعت در چیزی است و به معنای «اهمیت دادن» نیز به کار می رود و این تعبیر هنگامی که در مورد مسافرت به کار رود به معنای «سفرهای سریع» است.



امام (علیه السلام) در ششمین و آخرین دستور این بخش از خطبه، به نکته مهم دیگری اشاره کرده و دستورات گذشته را با آن تکمیل می کند، می فرماید: «از کسانی باشید که آنها را بانگ زدند و بیدار شدند و دانستند که دنیا، سرای ابدی آنان نیست؛ لذا آن را با سرای آخرت مبادله کردند» (وَكُونُوا قَوْمًا صَاحِبِ بِهِمْ فَاتْتَبَهُوا، وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بَدَارٌ فَاسْتَبَدُّوا؛)^{۸۲}

چه کسی فریاد می زند و مردم دنیا را از خواب غفلت بیدار می کند، تا آماده کوچ کردن شوند؟ آیا همان ملکی است که در روایت امام باقر (علیه السلام) و در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به آن اشاره شده است:

«لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ! لِدُّوا لِلْمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ!»

«او فرشته ای دارد که همه روز فریاد می کند بزیاید برای مردن! و بنا کنید برای خراب شدن!»^{۸۳}

یا این که منادی همان عوامل درونی و برونی بدن انسان است که موجب فساد و ویرانی تدریجی، یا ناگهانی آن می شود و با زبان حال فریاد می زند: «آماده کوچ کردن باشید!»

در این زمینه اشعار جالب دیگری در دیوان منسوب به آن حضرت نیز آمده است که دریغ دانستیم از ذکر آن صرف نظر کنیم؛ می فرماید:

إِلَىٰ مَ تَجْرُ أذْيَالُ النَّصَابِي وَ شَيْبِكَ قَدْ نَصَا بَرْدُ الشَّبَابِ

بِلَالِ الشَّيْبِ فِي فَوْدَيْكَ نَادَىٰ بِأَعْلَىٰ الصَّوْتِ حَىٰ عَلَى الدَّهَابِ

خَلِقْتَ مِنَ التُّرَابِ وَ عَنِ قَرِيبٍ تَغِيبُ تَحْتَ أَطْبَاقِ التُّرَابِ

طَمَعْتَ إِقَامَةً فِي دَارِ ظُغْنٍ فَلَا تَطْمَعُ فَرَجْلُكَ فِي الرِّكَابِ

وَ أَرْخَيْتَ الْحِجَابَ فَسَوْفَ يَأْتِي رَسُولٌ لَيْسَ يُحْجَبُ بِالْحِجَابِ

أَعَامِرُ قَصْرِكَ الْمَرْفُوعِ؟ فَأَنْكِ سَاكِنُ الْقَبْرِ الْخَرَابِ!

تا کی دامن عشق ها را می کشی در حالی که پیری تو، طراوت جوانی را از بین برده است.

بلال پیری در دو طرف سر تو، بانگ اذان برداشته و با بلندترین صدا «بشتاب برای رفتن» را سر داده است.

تو از خاک آفریده شده ای و بزودی در زیر طبقات خاک پنهان خواهی شد.

۸۲ - قراین موجود در خطبه فوق نشان می دهد که «فَاسْتَبَدُّوا» به صورت فعل ماضی است درست مانند «فَاتْتَبَهُوا»؛ زیرا هر کدام از این دو به صورت نتیجه برای جمله قبل است. «انتباه» و بیداری نتیجه فریاد بیدار باش است، و «تبدیل کردن دنیا به آخرت» نتیجه علم و آگاهی از موقعیت این دو، می باشد. ولی با کمال تعجب بعضی از شارحان نهج البلاغه اصرار دارند که جمله «فَاسْتَبَدُّوا» به صورت فعل امر خوانده شود که تفاوت زیادی را در مفهوم این جمله و جمله های بعد ایجاد می کند.

۸۳ - منهاج البراعة علامه خوبی، جلد ۴، صفحه ۳۹۹ (همین معنا در کلمات «قصار نهج البلاغه» جمله ۱۳۲ نیز وارد شده است آنجا که می فرماید:

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُّوا لِلْمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ.»



تو طمع داری در سرای موقت اقامت گزینی در این کار طمع نکن، پای تو در رکاب است.

تو گرداگرد خود حجاب و مانعی ایجاد کرده ای ولی بزودی فرستاده ای می آید که هیچ حجابی مانع او نیست.

آیا قصر بلند خود را مرمت می کنی؟ کوتاه کن! چرا که بزودی ساکن قبر ویران خواهی شد!^{۸۴} در پایان این دستورات شش گانه که همه ناظر به ناپایداری دنیا و لزوم آمادگی برای سفر آخرت است امام (علیه السلام) سخنی بیان فرموده که به منزله دلیل و برهان برای سخنان قبل است می فرماید: «اینها همه به خاطر آن است که خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و بی هدف رها نکرده است» (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً)^{۸۵}.

این گفتار در حقیقت اشاره به برهان معروف معاد (برهان حکمت) است که می گوید: اگر هدف آفرینش انسان، همین زندگی چند روزه و خور و خواب در آن باشد، هدف بیهوده ای خواهد بود؛ این آفرینش عظیم، این آسمان و زمین با این همه عجایب و شگفتی ها، این ساختمان عجیب انسان با آن همه ظرافت ها و دقت ها، ممکن نیست برای هدفی این چنین بی ارزش بوده باشد؛ تمام قراین موجود در جهان آفرینش انسان و جهان، گواهی می دهد که هدف بزرگی در آفرینش او بوده است؛ و خداوند حکیم برای آن هدف مهم انسان و جهان را آفریده است و آن هدف، چیزی جز تکامل معنوی انسانها و قرب الی الله و زندگی مملو از سعادت در سرای جاویدان نیست.

بخش دوم: وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ. وَإِنَّ غَايَةَ تَنْقِصِهَا اللَّحْظَةُ، وَتَهْدِيمِهَا السَّاعَةُ، لَجَدِيرَةٌ بِقِصْرِ الْمُدَّةِ. وَإِنَّ غَايَةَ يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ: اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، لِحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ. وَإِنَّ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشَّقْوَةِ لِمُسْتَحِقٍّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ. فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا، مِنَ الدُّنْيَا، مَا تَحْرُزُونَ [تجزون] بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.

میان شما و بهشت و دوزخ، فاصله ای جز فرا رسیدن مرگ نیست. و مسلماً مقصدی که گذشتن لحظات، فاصله آن را می کاهد، و عبور ساعت ها آن فاصله را نابود می کند، سزاوار است که بسیار کوتاه باشد. و امر غایبی که (اشاره به سرآمد زندگی است) گذشت شب و روز، آن را به پیش می راند، سزاوار است به سرعت فرا رسد. و مسافری که به زودی با سعادت و خوشبختی یا با شقاوت و بدبختی فرا می رسد باید بهترین آمادگی را برای استقبال از او داشت؛ حال که چنین است در این جهان، از این جهان، برای خود زاد و توشه ای بگیرید که فردای قیامت خود را با آن حفظ کنید.

شرح و تفسیر

تا می توانید توشه بگیرید

در ادامه بحث گذشته، امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، اشاره به سه نکته دیگر می کند که مکمل دستورات شش گانه پیشین است.

۸۴ - منهاج البراعة، جلد ۴، صفحه ۳۹۹.

۸۵ - «سدى» از ماده «سدو» (بر وزن سرو) به معنای رها شده و بیهوده و بی هدف



نخست هشدار می دهد که: «میان شما و بهشت و دوزخ فاصله ای جز فرا رسیدن مرگ نیست» (وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزَلَ بِهِ).

اشاره به این که اگر به شما هشدار دادم که آماده مرگ شوید و با اعمال صالح، بر اجل خود پیشی بگیرید به خاطر این است که فاصله میان شما، و بهشت و دوزخ، بسیار کوتاه است؛ در یک لحظه مرگ فرا می رسد و خود را در میان بهشت یا دوزخ (به تناسب اعمالتان) می بینید.

آنها که آگاه و بیدارند کوتاهی این فاصله را به خوبی درک می کنند و به مقتضای (إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ)^{۸۶} آن را از نظر زمانی، نزدیک می بینند و به مقتضای (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيْباً)^{۸۷} آن را از نظر مکان نیز، نزدیک مشاهده می کنند. بدیهی است این سخن اشاره به قیامت صغرا است نه قیامت کبرا؛ توضیح این که انسانها دارای دو قیامتند:

۱- قیامت کبرا که تمامی اولین و آخرین، در یک زمان معین در صحنه محشر حضور می یابند و به حساب همه انسانها رسیدگی می شود، نیکوکاران مشمول عنایات حق و برخوردار از بهشت برین می شوند و بدکاران به کیفر اعمالشان راهی دوزخ می شوند.

۲- قیامت صغرا که با مرگ هر کس فرا می رسد؛ رابطه او با دنیا قطع شده، پرونده اعمال بسته می شود و نشانه های رحمت، یا عذاب الهی آشکار می گردد و قبر، باغی از باغ های بهشت یا حفره ای از حفره های دوزخ می شود. همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَاماً فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ... أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ قبر همه روز سخنی دارد و سخنش این است: من خانه غربتم... من باغی از باغهای بهشت، یا حفره ای از حفره های آتشم!»^{۸۸}

البته این بهشت و دوزخ، بهشت و دوزخ برزخی است نه بهشت و دوزخ قیامتی. بهر حال، امام (علیه السلام) در این قسمت از خطبه، از نزدیک بودن قیامت و پاداش و کیفر خبر می دهد هر چند دنیاپرستان محجوب، آن را دور می دانند.

سپس در دومین جمله از این فراز، امام (علیه السلام) به نکته مهمی اشاره می کند که نشان می دهد مرگ که دریچه بهشت و دوزخ است از آدمی چندان دور نیست هر چند غالب مردم از آن غافلند؛ می فرماید: «مقصودی که گذشتن لحظات، فاصله آن را می کاهد، و عبور ساعت ها، آن فاصله را نابود می کند، سزاوار است که بسیار کوتاه باشد.» (وَ إِنَّ غَايَةَ تَقْصُصِهَا اللَّحْظَةُ، وَ تَهْدِمُهَا السَّاعَةُ، لَجَدِيرَةٍ بِقِصْرِ الْمُدَّةِ).

۸۶ - سوره قمر، آیه ۱.

۸۷ - سوره معارج، آیه ۶.

۸۸ - کافی جلد ۳، صفحه ۲۴۲.



منظور از «غایت» در اینجا همان عمر آدمی یا پایان عمر است که لحظه به لحظه، از آن کاسته می شود و گذشت هر ساعتی، بخشی از آن را ویران می کند؛ چرا که مجموع عمر، ترکیبی از ساعات و لحظه هاست.

این همان حقیقتی است که در سوره «والعصر» به آن اشاره شده و می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ هر انسانی گرفتار خسران است. (و چه بخواهد یا نخواهد سرمایه عمر را تدریجاً از کف می دهد).»

و نیز همان حقیقتی است، که در یکی از کلمات قصار، به آن اشاره شده: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ هر نفسی که انسان می کشد یک گام به مرگ نزدیکتر می شود.»^{۸۹} چرا که قلب و مغز و اعضای هر انسانی استعداد معینی برای زیستن دارد که اگر هیچ مانعی بر سر راه او پیدا نشود و هیچ بیماری، عمر او را کوتاه نسازد، لحظه ای فرا می رسد که مانند شمعی که مواد قابل اشتعالش پایان گرفته، خاموش می شود.

راستی عجیب است، اگر به انسانی بگویند تمام عمرت را با چه چیز حاضری مبادله کنی؟ می گوید با هیچ چیز؛ ولی لحظه ها و ساعات را مفت و رایگان از دست می دهد، در حالی که مجموعه عمر چیزی جز ترکیب همان لحظه ها و ساعات نیست. در اینجا سزاوار است اشاره به داستان زیبا و گویایی کنیم که یکی از بزرگان فقها، مرحوم «محقق نراقی» در کتاب طنزآمیز و پندآموز خود به نام «طاقدیس» - که تمام آن در لباس شعر است - آورده است.

او می گوید: «یک نفر «طرار» به سراغ دکان بقالی رفت و از او قیمت گردو را سؤال کرد او در پاسخ گفت: هر هزار گردو به ده درهم است. سؤال کرد: قیمت صد عدد چه مقدار است؟ گفت: پیدا است یک درهم؛ سراغ قیمت ده عدد را گرفت گفت: معلوم است یک دهم درهم؛ سرانجام قیمت یک گردو را سؤال کرد؟ گفت: قیمتی ندارد. مرد طرار گفت: اگر قیمتی ندارد یک عدد به من عطا کن! صاحب دکان بی گفتگو یک عدد گردو به او داد. او برگشت و یکی دیگر تقاضا کرد باز صاحب دکان یک گردو به او داد. بارسوم که تقاضای خود را تکرار نمود، بقال متوجه شد؛ گفت: تو کجایی هستی؟ گفت اهل فلان جا، گفت: ای طرار حقه باز! دیگری را فریب ده (می خواهی سرمایه مرا با این حيله و نیرنگ از چنگ من به درآوری؛ من هرگز فریب تو را نخواهم خورد).» سپس می افزاید: «اگر از عمر ما چهل سال باقی مانده باشد، کسی بگوید این چهل سال را با چه معامله می کنی، می گوئیم تمام دنیا را به ما بدهی قیمت آن نخواهد بود؛ گردهی صد ملک بی تشویش را می فروشم کی حیات خویش را! ولی این انسان نادان این عمر عزیز را که از ماه و سال و روزها تشکیل یافته تدریجاً مفت و رایگان از دست می دهد؛ لیکن این کودن بین بی قیل و قال می دهد مفت از کف خود ماه و سال؛ ای دو صد حیف از چنین گنج نهران کان ز دست ما برون شد ناگهان.»



در سومین جمله، همان معنا را با تعبیر زیبایی دیگر تکمیل کرده، می فرماید: «آن امر غایبی که گذشت شب و روز آن را به پیش می راند سزاوار است به سرعت فرا رسد!» (وَإِنَّ غَائِبًا يَحْدُوهُ^{۹۰} الْجَدِيدَانِ: اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، لَحَرِيٌّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ^{۹۱})

منظور از «غایب» در اینجا اجل و سرآمد زندگی است، که گویی همچون شتر سریع السیری از آینده به سوی انسانها در حرکت است و شب و روز، همچون دو ساربان، برای سرعت حرکت این حیوان، به خواندن آواز معروف «حُدا» مشغولند. بدیهی است چنین شتری به سرعت به سوی انسان باز می گردد و بر در خانه او زانو می زند.

تعبیر به «جدیدان» به عنوان کنایه از شب و روز، به خاطر آن است که دائماً نو می شوند و یکی جانشین دیگری می گردد. و تعبیر «أوبه» که به معنای بازگشت است در مورد اجل و سرآمد زندگی، از این نظر است که بنا به تصریح قرآن و دلایل حسّی و یقینی، انسان در آغاز، ماده بی جانی بیش نبود، سپس لباس حیات بر تن پوشید، و باز هم به سوی مرگ می شتابد، و دگر بار در قیامت به فرمان خدا زنده می شود: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ چگونه به خدا کافر می شوید! در حالی که شما مرده (و جسم بی روحی) بودید، او شما را زنده کرد، سپس شما را می میراند و بار دیگر شما را زنده می کند، سپس به سوی او بازگردانده می شوید.»^{۹۲}

شبهه همین معنا به تعبیر بسیار روشنی در کلمات قصار آمده است، می فرماید: «إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ وَالْمَوْتِ فِي إِقْبَالِ فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى؛ هنگامی که تو در بازگشت (عمر) هستی و مرگ به جلو می آید چه زود ملاقات صورت می گیرد.»^{۹۳}

جمعی از شارحان «نهج البلاغه» احتمال داده اند که: منظور از «غایب» در جمله بالا انسان باشد زیرا از وطن اصلی و منزل حقیقی خود که باید به آن بازگردد، یعنی سرای آخرت دور مانده و غایب شده است، و شب و روز این انسان را با سرعت به سوی منزلگاه اصلی می راند، و به همین دلیل به زودی به آن باز می گردد.

این تفسیر با جمله (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) که نشان می دهد: «ما از سوی او آمده ایم و به سوی او باز می گردیم» و با جمله دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در وصیّت نامه تاریخی اش به امام مجتبی (علیه السلام) که می فرماید: «وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ

مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارِبُهُ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَاِدْعَا؛ فرزندم بدان! آن کس

۹۰- «يَحْدُو» از ماده «حَدُو» (بر وزن ضرب) و «حُدا» (بر وزن دعا)، در اصل به معنای آواز خواندن برای شتران به منظور سرعت حرکت آنهاست؛ زیرا در میان اعراب معمول بوده که با نوعی آهنگ و صدای مخصوص در مواقعی که می خواستند شتران را به سرعت، حرکت دهند برای آنها می خواندند، و صحیح آن «حُدا» است و در لسان عامّه «حُدی» گفته می شود.

۹۱- «أوبه» معنای مصدری دارد و با «إياب» که به معنای رجوع و بازگشت است، یک مفهوم را می رساند.

۹۲- سوره بقره، آیه ۲۸.

۹۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۸.



که مرکبش شب و روز است، دائماً در حرکت است هر چند خود را ساکن می‌پندارد، و همواره قطع مسافت می‌کند گر چه ظاهراً ایستاده و متوقف است»^{۹۴}، هماهنگ است.

ولی آنچه این تفسیر را از نظر دور می‌کند، این است که تعبیر «غایب» از انسان، نیازمند به تکلف است در حالی که این تعبیر درباره مرگ و سرآمد زندگی، بسیار به ذهن نزدیک است.

در چهارمین جمله که این بحث را تکمیل می‌کند می‌فرماید: «مسافری که با سعادت و خوشبختی یا با شقاوت و بدبختی فرا می‌رسد باید بهترین آمادگی را برای استقبال از او داشت» (وَإِنَّ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوْ الشَّقْوَةِ لَمُسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ)

روشن است که منظور از «قادم» در این جمله، انسان است که همچون مسافری از منزلگاه دنیا، به سوی سرای جاودان در حرکت است و ره آوردی که با خود دارد، یا سعادت است یا شقاوت. چه بهتر که بهترین زاد و توشه را با خود برگیرد، تا بتواند در آن سرا سعادت‌مند وارد شود.

در واقع انسانها همچون مسافرانی هستند، که سفر درازی را در پیش دارند اگر زاد و توشه خوبی همراه داشته باشند، سلامت خود را در طول سفر حفظ کرده و پر نشاط و با طراوت به مقصد می‌رسند، و اگر زاد و توشه بدی با خود داشته باشند بیمار و رنجور و ناتوان و بدبخت، وارد آن سرا می‌شوند.

جمعی از شارحان «قادم» را نیز به معنای مرگ و سرآمد عمر، تفسیر کرده اند که یا با پیام سعادت وارد می‌شود یا خبر ناگوار شقاوت؛ و طبعاً برای ورود او باید بهترین آمادگی را داشت.

این تفسیر از آن جهت که هماهنگ با مفهوم جمله قبل (وَإِنَّ غَائِبًا...) می‌باشد، ترجیح دارد.

منظور از «أَفْضَلُ الْعُدَّةِ» (برترین آمادگی) همان فراهم ساختن زاد و توشه تقوا است که در «قرآن مجید» به عنوان «خیر الزاد» معرفی شده است (وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)^{۹۵}

به همین دلیل، امام (علیه السلام) در آخرین جمله این فراز، به عنوان یک نتیجه‌گیری چنین می‌فرماید: «حال که چنین است در این جهان، از این جهان، برای خود زاد و توشه ای برگیرید که فردای قیامت خود را با آن حفظ کنید.» (فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا)

امام (علیه السلام) تعبیر بسیار جالبی در این عبارت فرموده، می‌فرماید: در دنیا، از خود دنیا، برای آخرت زاد و توشه برگیرید. اشاره به اینکه مواهب این جهان مادی می‌تواند در عالم آخرت که مملو از معنویت است کارساز باشد، آن هم در صورتی ممکن است که انسان از وجود خود، در دنیا بهره‌گیرد، و پیش از آنکه از جهان چشم‌بربندد، زاد و توشه لازم را فراهم سازد، و همان گونه که زاد و توشه مسافر در دنیا، او را از خطر گرسنگی و مرگ حفظ می‌کند، زاد و توشه تقوا نیز، انسان را در قیامت از خطرات محشر و عذاب الهی نگاه می‌دارد.

۹۴ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۹۵ - سوره بقره، آیه ۱۹۷.



در احادیث اسلامی نیز بر این معنا تأکید شده است؛ در حدیثی از امام «علی بن ابی طالب»^(علیه السلام) تقوا به عنوان حرز مؤمن معرفی شده، می فرماید: (التَّقْوَى حِرْزٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا)^{۹۶} و در جایی دیگر، تقوا را به عنوان یک «دژ محکم» و «حصن حصین» معرفی فرموده، می فرماید: (التَّقْوَى حِصْنٌ حَصِينٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهَا)^{۹۷} و در جای دیگر، به عنوان «سپر محکم» ذکر فرموده است. می فرماید: (الْجَأُ إِلَى التَّقْوَى فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مَنِعَةٌ).^{۹۸}

بخش سوم: فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ، نَصَحَ نَفْسَهُ، وَ قَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَ غَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ أَجَلَ مَسْتُورٍ عَنْهُ، وَ أَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ، وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا، وَ يُمَيِّئُهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا، إِذَا هَجَمَتْ مَنِئْتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا؛ فَيَالَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ! نَسْأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تَبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَ لَا تَقْصُرُ [تَقْتَصِرُوا] بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً، وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ لَا كَابَةً.

بنده باید از پروردگارش بترسد! خویشتن را اندرز دهد، توبه را مقدم دارد، و بر شهوات خود چیره شود؛ زیرا مرگ او، از نظرش پنهان است و آرزوی او را فریب می دهد؛ شیطان همواره مراقب اوست و گناه را در نظرش جلوه می دهد، تا مرتکب شود؛ و او را در آرزوی توبه نگه می دارد، تا آن رابه تأخیر اندازد و هنگامی که مرگ بر او هجوم می آورد در غافلترین حالت باشد! ای وای بر انسان غافلی که عمرش حجتی بر ضد اوست! (و در قیامت گواهی می دهد که همه امکانات در اختیار او بود اما از آن بهره نگرفت) و وای به حال انسانی که روزگارش (که باید سرچشمه سعادت او شود) او را به شقاوت کشاند! از خداوند سبحان می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را مست و مغرور نمی سازد و هیچ هدفی آنها را از اطاعت فرمان پروردگار باز نمی دارد و بعد از فرا رسیدن مرگ، پشیمانی و اندوه به آنان روی نمی آورد.

شرح و تفسیر

وای بر انسانهای غافل!

امام^(علیه السلام) در این بخش که در واقع نتیجه گیری از بخش های گذشته است و با «فاء» تفریع شروع می شود می فرماید: «بنده باید از پروردگارش بترسد، خویشتن را اندرز دهد، توبه را مقدم دارد، و بر شهوات خود چیره شود» (فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ، نَصَحَ نَفْسَهُ، وَ قَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَ غَلَبَ شَهْوَتَهُ).^{۹۹}

۹۶ - غرر الحکم، حدیث ۱۱۲۸.

۹۷ - غرر الحکم، حدیث ۱۵۵۸.

۹۸ - غرر الحکم، حدیث ۲۵۵۳.

۹۹ - «افعالی» که در این جمله هاست، گر چه به صورت ماضی آمده، لیکن معنای امر را در بر دارد گویا چنان شنونده مطیع فرمان است که بدون گفتن، آنها را انجام داده است.



امام در جمله اول، دستور به تقوا می دهد که در واقع توضیحی است برای جمله «فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا» که قبلاً آمده بود؛ زیرا می دانیم بهترین زاد و توشه ها زاد و توشه تقواست. و روی عنوان عبودیت که انگیزه تقوا است تکیه می کند و بعد از ذکر این اجمال، به تفصیل آن، در سه جمله می پردازد: نخست اندرز دادن خویش و به دنبال آن توبه کردن و سرانجام بر شهوات غالب شدن که مجموعاً یک نسخه کامل برای سعادت انسانهاست؛ انسانی که از اندرز خویش غافل شود به سراغ توبه و جبران گذشته نمی افتد و چنین انسانی مغلوب شهوات می شود.

سپس اشاره به مطلبی می کند که در حقیقت دلیلی است برای آنچه در جمله قبل آمده، می فرماید: «زیرا مرگ انسان، از نظرش پنهان است (ناگهان فرا می رسد در حالی که توبه نکرده و از اسارت شهوات رهایی نیافته) و آرزویش وی را فریب می دهد، شیطان همواره مراقب اوست، گناه را در نظرش جلوه می دهد تا مرتکب شود، و او را در آرزوی توبه نگه می دارد، تا آن را به تأخیر اندازد و هنگامی که مرگ بر او هجوم می آورد در غافلترین حالت باشد!» (فَإِنَّ أَجَلَ مَسْتُوْرٍ عَنْهُ، وَ أَمَلُهُ خَادِعٌ لَهُ، وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمُعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا، وَ يَمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا^{۱۰۰} مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلُ مَا يَكُونُ عَنْهَا، إِذَا هَجَمَتْ).

با توجه به اینکه «أَغْفَلُ مَا يَكُونُ عَنْهَا» در مقام بیان حال است، مجموع جمله چنین معنا می دهد که: «هنگام هجوم مرگ، چنین انسانی که اسیر شهوات، آرزوها و شیطان است، در غافلترین حالات به سر می برد، و هنگامی چشم باز می کند که کار از کار گذشته است و در آغوش اجل قرار گرفته است.»

این احتمال نیز وجود دارد که «اذا» معنای شرطیت نداشته باشد و «اذا»ی «مفاجات» باشد و آنگاه مفهوم جمله چنین می شود: «ناگهان مرگ او فرا می رسد، در حالی که در غافلترین حالات است» البته نتیجه هر دو تعبیر یکی است و آن فرا رسیدن مرگ، بدون هیچ گونه آمادگی است.

در ادامه این سخن امام (علیه السلام) می فرماید: «ای وای بر انسان غافلی که عمرش دلیلی بر ضد او است (و در قیامت گواهی می دهد که همه امکانات در اختیار او بود اما از آن بهره نرفت) و وای به حال انسانی که روزگارش (که باید سرچشمه سعادت او شود) او را به شقاوت کشاند!» (فَبِأَلْحَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ!) آری سرمایه ای عظیم تر و پربرکت تر از ساعات و ایام عمر انسان وجود ندارد؛ سرمایه ای است که گاه بهره گیری از یک ساعت آن، می تواند انسان را از پست ترین حالات به اوج عظمت برساند و همچون «حر بن یزید ریاحی» از صف اشقیا درآید و در صفوف بهترین صالحان و شهیدان جای گیرد؛ یا اینکه در لحظه ای، ضربه ای بر پیکر کفر وارد سازد که پاداشش برتر از عبادت جن و انس باشد (همانگونه که درباره امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در روز تاریخی احزاب آمده است) و یا شسی از آن را در بستر به سر برد، در حالی که بالاترین معامله را با خدا کرده باشد (آنگونه که در «لیلة المبيت» واقع شد).

۱۰۰- «يُسَوِّفَهَا» از ماده «تسویف» به معنای امروز فردا کردن و تأخیر انداختن کاری است و در اصل از جمله «سوف افعل کذا» (بزودی این کار را انجام می دهم) گرفته شده است.



چنین عمری که ساعات و لحظاتش این قدر گرانبها است اگر دهها سال آن، در اختیار انسان قرار گیرد و کمترین بهره ای از آن بر ندارد، آیا حسرت بار و اسف انگیز نیست و همین است که امام (علیه السلام) در جمله های بالا به خاطر آن تأسف می خورد. در پایان، امام (علیه السلام) با یک دعای بسیار پرمعنا و آموزنده، خطبه را پایان می دهد، می فرماید: «از خداوند سبحان می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را مست و مغرور نمی سازد، و هیچ هدفی آنها را از اطاعت فرمان پروردگار باز نمی دارد، و بعد از فرا رسیدن مرگ، پشیمانی و اندوه به آنان روی نمی آورد» (نَسْأَلُ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ^{۱۰۱} عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً، وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ لَا كَاَبَةَ^{۱۰۲} نِعْمَةً وَ لَا تُقْصِرُ بِهِ).

امام (علیه السلام) در این سه جمله - که در مقام دعا ذکر کرده - سه درس دیگر به همگان می دهد؛ نخست اینکه: مراقب باشید نعمتهای الهی شما را مست و مغرور نکند؛ دیگر اینکه: مواظب باشید، اهداف مادی شما را از اطاعت خدا باز ندارد؛ سوم اینکه: کاری کنید که اگر مرگتان فرا رسد، نادم و پشیمان و اندوهناک نباشید و آمادگی کافی برای آن به دست آورده باشید!

نکته ها

۱- فلسفه پنهان بودن مرگ

در این خطبه اشاره ای به مسأله پنهان بودن مرگ شده است (فَإِنَّ أَجَلَ مَسْتَوْرٍ عَنْهُ) و این یکی از رازهای مهم خلقت است؛ هیچ کس نمی داند یک ساعت دیگر زنده است یا در صف مردگان؟ امروز «مُخْبِر» است و فردا «خبر»؛ امروز در مجلس یاد بود دوستش شرکت می کند، و فردا دوستان دیگر در مجلس یاد بود او هستند. بی شک اگر پایان عمر هر کس بر او روشن بود سرچشمه مفاسد بی شماری می شد که «امام صادق (علیه السلام)» در توحید معروف «مفضل» به آن اشاره فرموده، می گوید: «ای مفضل! درباره مخفی بودن مدت حیات انسان، بیندیش! اگر انسان مقدار عمر خود را می دانست (از دو حال خارج نبود) اگر عمرش کوتاه بود، همان مقدار از عمر به خاطر انتظار مرگ بر او گوارا نبود؛ بلکه به کسی می ماند که دارایی اش به پایان رسیده و پیوسته احساس فقر می کند و در ترس و وحشت است. این در حالی است که فنای عمر از فنای مال مهمتر می باشد، زیرا مال جانشین دارد اما عمر جانشینی ندارد. و اگر عمر او طولانی بود و از آن آگاه می شد، احساس امنیت و بقا می کرد و غرق معاصی و گناهان می گردید؛ به این امید که بهره کافی از شهوات ببرد و هنگامی که پایان عمرش نزدیک می شود، به توبه بنشیند. این چیزی است که خداوند از بندگانش نمی پسندد (به همین دلیل مدت عمر را پنهان نگه داشت تا بندگانش

۱۰۱- «تُبْطِرُ» از ماده «بَطَر» (بروزن نظر) در اصل به معنای شکافتن چیزی است و «بِطَار» (دامپزشک) را نیز از این جهت «بِيطَار» می گویند که بدن حیوان را با نیشتر برای معالجه می شکافد؛ سپس به هرگونه طغیان و تجاوز از حد، در اظهار خوشحالی به هنگام روی آوردن نعمت ها، اطلاق شده است و در یک تعبیر می توان «بَطَر» را به معنای مستی و غرور ناشی از نعمت، تفسیر کرد.

۱۰۲- «کآبه» (بر وزن خرابه) معنای مصدری و اسم مصدری دارد و به معنای ناراحتی و دل شکستگی از غم و اندوه است و گاه گفته اند: «به ناراحتی های ناشی از اندوه که آثارش در چهره ظاهر می شود» اطلاق می گردد.



همیشه در میان خوف و رجا باشند؛ همان حالتی که از یک سو به انسان آرامش می دهد و از سوی دیگر هشدار و سبب تکامل او می گردد»^{۱۰۳}

۲- فریب آرزوها را نخورید.

امام (علیه السلام) در جمله دیگری به فریب آرزوها اشاره فرموده و می گوید: (وَ أَمَلُهُ خَادِعٌ لَهُ)

چرا و چگونه آرزوها انسان را فریب می دهد و بهترین ساعات عمر او را در پندارها و خیالات واهی سپری می کند؟! به خاطر اینکه دامنه آرزوها هرگز محدود نیست. بسیاری هستند که گمان می کنند اگر خانه کوچک محقری در تملک آنها درآید برای همیشه از نظر مسکن آسوده خاطر خواهند بود، ولی چیزی نمی گذرد که خانه کوچک را بر خود تنگ می بینند. و اگر به خانه وسیعتری برسند باز آن را محدود و ناکافی می پندارند. دیده شده است افرادی خانه ها و قصرهای متعدد داشته اند ولی باز عطش درونی آنها فرو ننشسته و آرزوهای خانه های بیشتر و قصرهایی مجلل تر داشته اند؛ روحیه آنان طبق آن تعبیر معروف است که: «اگر اقلیم های هفت گانه را به پادشاهی بدهند باز در بند این است، که چنگ به آسمانها بیندازد و اقلیم دیگری بر آن بیافزاید.»

این تنها در مورد مسکن بود، در مورد سایر مواهب زندگی مادی نیز، عیناً همین است! این آرزوهای دور و دراز و بی انتها، صاحبان خود را لحظه ای راحت نمی گذارد و تمام نیروهای آنها را به خود جذب می کند، در حالی که همه آنها انبوهی از پندارها است و این همان چیزی است که امام (علیه السلام) از آن تعبیر به «خدعه» و «نیرنگ آرزو» کرده است.

۳- تزیین کردن شیطان!

از نکات مهمی که در خطبه بالا به آن اشاره شده، زینت بخشیدن معاصی به وسیله شیطان است که در آیات قرآنی نیز به آن اشاره شده؛ در آیه چهل و سه سوره «انعام» درباره گروهی از امت های پیشین می خوانیم: «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ لیکن دل های آنها قساوت پیدا کرد و شیطان کارهایی را که می کردند برای آنان زینت داد» و در سوره «حجر» از قول خود شیطان می خوانیم که وقتی از درگاه خداوند مطرود شد و کمر به دشمنی فرزندان آدم و گمراه ساختن آنها بست، چنین گفت: «لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَّ لَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ من (لذات مادی را) در زمین، در نظر آنها زینت می دهم؛ همگی را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را».^{۱۰۴}

این تزیین شیطانی، از طرق مختلفی صورت می گیرد: گاه از طریق آرزوهای دور و دراز یا پندارهای باطل! و گاه از طریق وسوسه لذات زود گذر و شیرینی های ظاهری که در بعضی از گناهان وجود دارد، و دقیقاً امتحان انسانها از همین جا شروع می

۱۰۳- بحارالانوار، جلد ۳، صفحه ۸۳-۸۴ (حدیث توحید مفضل).

۱۰۴- سوره حجر، آیات ۳۹ - ۴۰.



شود که چگونه پرده های پندار و پیرایه آرزوهای زود گذر را بدرند و به لذت های ظاهری - که همانند عسل مسمومی، در کام روح انسان، شیرینی موقتی ایجاد می کند و آنگاه آمعای درون انسان را متلاشی می سازد- اعتنا نکنند و در حقیقت خطر مهم گناهان و معاصی، همین تزئین های شیطانی و یا تزئین های نفس است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که در بعضی از آیات قرآن، تزئین اعمال به خدا نسبت داده شده است اینگونه آیات با آیات بالا چگونه سازگار است؟

پاسخ این سؤال با توجه به آیه چهار سوره «نمل» به خوبی روشن می شود که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ؛ کسانی که به آخرت ایمان ندارند اعمال (بد) آنها را برای آنان زینت می دهیم به گونه ای که سرگردان می شوند». این آیه به خوبی نشان می دهد که این تزئین الهی نوعی مجازات الهی برای افراد بی ایمان و منحرف است و یا به تعبیر دیگر: اعمالشان سبب می شود که خداوند آنها را در چنگال شیطان رها سازد و از آنان حمایت نکند. به این ترتیب هر دو بخش از آیات به یک حقیقت اشاره می کند و شاید تعبیر (وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُزِينُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا) که در خطبه بالا آمده اشاره به همین باشد.

۴- عمر انسانها حجتی بر ضد آنهاست!

از تعبیرهای پر معنایی که در خطبه بالا آمده است «حجت بودن عمر» است. چگونه عمر انسان می تواند حجتی بر ضد او باشد؟ ظاهراً نکته اش این است که خداوند در طول عمر انسان، به قدر کافی درسهای عبرت به او می دهد و حوادث بیدار کننده و هشدار دهنده را فراهم می سازد، علاوه بر پیام هایی که به وسیله پیامبران مرسل و اوصیای آنها برای انسان فرستاده است. از همین رو در آیه «سی و هفت» سوره «فاطر» چنین می خوانیم: «هنگامی که فریاد دوزخیان بلند می شود و از پیشگاه خدا تقاضا می کنند ما را از دوزخ خارج کن و بار دیگر به دنیا بازگردان تا اعمال صالحی غیر از آنچه داشتیم انجام دهیم به آنها گفته می شود: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ؛ آیا شما را به آن اندازه، عمر نبخشیدیم که هر کس اهلیت دارد در آن متذکر شود و آیا انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟!»

۵- غرور و مستی نعمت!

نکته دیگری که در خطبه بالا به آن اشاره شده، حالتی است به عنوان «بَطْر» که به افراد کم ظرفیت به هنگام وفور نعمت دست می دهد و در قرآن مجید به آن اشاره شده است. در آیه «چهل و هفت» سوره «انفال» می خوانیم: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ؛ و مانند کسانی نباشید که از روی غرور و مستی نعمت و خود نمایی و ریاکاری در مقابل مردم، از خانه های خود بیرون آمدند و مردم را از راه خدا باز می داشتند».



واژه «بَطْر» (بر وزن نظر) همان گونه که در قبل نیز اشاره شد، در اصل به معنای شکافتن است و سپس به معنای طغیان و غرور، به خاطر فزونی نعمت - که سبب می شود انسان پرده های تقوا و اطاعت الهی را پاره کند - اطلاق شده است و این حالتی است که در بسیاری از صاحبان نعمت که ایمان و ظرفیت کافی برای فزونی نعمتهای الهی را ندارند پیدا می شود؛ حالتی شبیه حالت مستان پیدا می کنند به گونه ای که قادر بر کنترل حرکات و سخنان خود نیستند: حالتی بسیار زشت و زنده و مایه ننگ و عار!

به همین دلیل در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَخْتَرِرَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ سُكْرِ الشَّبَابِ؛ انسان عاقل باید از مستی مال و مستی قدرت و مستی علم و مستی مدح مداحان و مستی جوانی بپرهیزد» و در پایان حدیث می افزاید: «فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحًا خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخْفُّ الْوَقَارَ؛ زیرا این مستی ها بادهای کثیف و آلوده ای دارد که عقل را می رباید و وقار انسان را از بین می برد».^{۱۰۵}

آری مستی این امور غالباً از مستی شراب سنگین تر است، چرا که مستی شراب یک شبه از بین می رود ولی مستی این امور گاهی یک عمر، همراه انسان است!

خطبه ۱۰۰

بخش اول: الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ، وَ الْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ. نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ، وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا، وَ بَذَرَهُ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَ مَضَى رَشِيدًا؛ وَ خَلَفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقٌ، وَ مَنْ لَزِمَهَا لِحَقٌّ، دَلِيلُهَا مَكِيثُ الْكَلَامِ، بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَنْتُمْ لَهُ رِقَابِكُمْ، وَ أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَ يَضُمُّ نَشْرُكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ نَزِلَ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ، وَ تَثْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرَجَعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا.

ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و بخشش خود را در تمامی مخلوقات منتشر ساخته، و دست جود و سخایش را به سوی آنان گشوده است! او را در تمام کارهایش ستایش می کنیم و برای رعایت حقوقش از او یاری می طلبیم؛ و گواهی می دهیم که جز او معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. او را فرستاد تا فرمان حق را آشکارا بیان کند، و به تبیین اوصافش پردازد.



او با امانت رسالت خویش را ادا کرد و با راستی و درستی به راه خود ادامه داد و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذارد. پرچمی که هر کس از آن پیشی گیرد از دین خارج شود! و هر کس از آن عقب بماند، هلاک گردد! و آن کس که همراه و ملازم آن باشد (به سر منزل سعادت) می رسد.

راهنمای این پرچم، با تأنی سخن می گوید و دیر به پا می خیزد؛ اما هنگامی که به پا خاست، با سرعت و قاطعیت پیش می رود. اما زمانی که شما تحت فرمان او در آیدید و با انگشت به سوی او اشاره کنید (و همه تسلیم فرمان او گردید) مرگ او فرا می رسد و دورانش سپری می شود و بعد از او، مدتی در انتظار خواهید بود، تا خداوند شخصی را ظاهر کند که شما را جمع نماید و پراکندگیتان را به جمعیت مبدل سازد. بنابراین، به چیزی که نیامده، دل نبندید و نسبت به آنچه گذشته، مأیوس و نگران نباشید! زیرا آن کس که پشت کرده، ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و دیگری برقرار ماند. سپس هر دو با هم، به جای خود باز گردد و ثابت شود (و پیروزی بیافریند).

شرح و تفسیر

با پرچم حق همراه باشید.

بی شک، هدف اصلی خطبه، بیان اوصاف رسول الله (صلی الله علیه وآله) و خدمات آن حضرت و مقامات اهل بیت او است؛ ولی از آن جا که به مضمون حدیث معروف که: «إِنَّ كُلَّ خُطْبَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَشْهَدُ فَهِيَ كَالْيَدِ الْجَذْمَاءِ؛ هر خطبه ای که در آن شهادتین نباشد، مانند دست قطع شده است»^{۱۰۶} امام (علیه السلام) سخن خود را با حمد و ثنای الهی و شهادت به الوهیت پروردگار و نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آغاز می کند، تا دل های شنوندگان در پرتو این دو شهادت، نور و صفا یابد و آماده پذیرش مطالب آینده خطبه شود. می فرماید:

«ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و بخشش خود را در تمامی مخلوقات منتشر ساخته و دست جود و سخایش را به سوی آنان گشوده است». (الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ، وَ الْبَاسِطِ فِيهِمُ بِالْجُودِ يَدَهُ).

توصیف پروردگار به این اوصاف، در واقع دلیلی است بر اختصاص او به هرگونه ستایش و حمد؛ آری، کسی که این گونه فضل و جود و سخای او همگان را فرا گرفته و خوان نعمت او همه جا گسترده شده، باید شایسته مدح و ستایش باشد، نه غیر او؛ چرا که همه ریزه خوار خوان او هستند.

سپس به گسترش دامنه حمد و ستایش او اشاره کرده، می فرماید: «ما او را در تمام کارهایش ستایش می کنیم، و برای رعایت حقوقش از او یاری می طلبیم!». (نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ).

تعبیر به «جَمِيعِ أُمُورِ» اشاره به آن است که نه تنها در نعمت و کامیابی و سلامت و رفاه او را حمد و سپاس می گوئیم؛ بلکه، در بلا و شدت و مصیبت، و به هنگام هجوم طوفان حوادث نیز، شاکر و سپاسگزاریم. چرا که، اولاً می دانیم هر کاری می کند،

۱۰۶ - شرح نهج البلاغه مرحوم علامه خوبی، جلد ۷، صفحه ۱۵۷.



موافق حکمت و نهایت مصلحت است، حتّی مصایبی که برای آزمایش ما، یا به عنوان کفّاره گناهان ما، یا سبب بیداری ما از خواب غفلت است.

و ثانیاً، این حوادث، سبب می شود که ما اجر صابران، و پاداش شاکران را ببریم و این خود نعمت دیگری است. جمله «وَسْتَغْنِيَهُ...» اشاره به این حقیقت است که برای اطاعت فرمان او، و رعایت حقوقش، نیز باید از او یاری بجوییم؛ که بدون یاری او، کاری از ما ساخته نیست و این همان چیزی است که شب و روز در نمازها می گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». بعد از این حمد و ثنا، شهادت به الوهیت او می دهد و می گوید: «گواهی می دهیم، جز او معبودی نیست». (وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

زیرا هنگامی که پذیرفتیم همه نعمت ها از سوی او است، عبودیت و پرستش نیز تنها شایسته ذات پاک او خواهد بود. سپس می افزاید: «و گواهی می دهیم که محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست». (وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ).

تکیه بر عبودیت، قبل از رسالت، علاوه بر اینکه هرگونه شرک را از مؤمنان دور می سازد، اشاره به این است که مقام عبودیت، از مقام رسالت نیز برتر و بالاتر است! زیرا، بنده کامل و خاصّ خدا کسی است که تمام وجودش متعلّق به او باشد؛ به جز او نیندیشد و غیر از او را نخواهد و این، اوج تکامل انسان است و مقامی فراتر از آن نیست و همان است که شایستگی لازم برای رسالت را فراهم می سازد.

به دنبال آن، در پنج جمله، اوصافی را برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بیان می کند که بسیار پرمعنا و پر بار است؛ می فرماید: «او را فرستاد تا فرمان حق را آشکارا بیان کند، و به شرح و تبیین اوصافش بپردازد. او با امانت، رسالت خویش را ادا کرد؛ و با راستی و درستی به راه خود ادامه داد، و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذارد». (أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا^{۱۰۷} وَ بَذَرَهُ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَ مَضَى رَشِيدًا؛ وَ خَلَفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ).

امام (علیه السلام) در این چند جمله، به ابعاد خدمات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اشاره می کند: از یک سو، اشاره به ابلاغ اوامر و نواهی حق می فرماید؛ که به طور شفاف و روشن و آشکار و بدون پرده پوشی همه را بیان فرمود.

و از سوی دیگر، آنچه برای معرفه الله و شناخت پروردگار لازم بود، تشریح کرد.

از سوی سوم، در ابلاغ این ماموریت ها نهایت امانت را رعایت کرد.

و از سوی چهارم، خودش نیز در عمل، این راه را بیپیمود و سرمشقی برای همگان شد.

و از سوی پنجم، به فکر نسل های آینده بود و پرچم حق را که همان کتاب و سنت باشد، در میان مردم به یادگار گذاشت.

در تفسیر «رَايَةَ الْحَقِّ» (پرچم حق) در میان مفسران گفتگوست؛ بعضی آن را به قرآن مجید، و بعضی به کتاب و سنت و بعضی به قرآن و عترت - که در حدیث ثقلین آمده است - تفسیر کرده اند.

۱۰۷- «صادع» از مادّه «صَدَع» به معنای شکافتن است و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود، این واژه به معنای اظهار و افشا نیز آمده است و در جمله بالا به همین معنا است و اینکه به درسرهای شدید «صُدَاع» گفته می شود، به این دلیل است که گویی می خواهد سر را بشکافد.



ولی با توجه به جمله هایی که از «دَلِيلُهَا مَكِيْثُ الْكَلَامِ...» شروع می شود، مناسبتر از همه آن است که «رایة حق» همان کتاب و سنت باشد (زیرا کتاب الله، دعوت به سنت هم نموده است).

سپس می افزاید: «پرچمی که هر کس از آن پیشی گیرد از دین خارج شود، و هر کس از آن عقب بماند هلاک گردد، و آن کس که ملازم آن باشد (به سرمنزل سعادت) می رسد». (مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ^{۱۰۸}، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقٌ^{۱۰۹}، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ).

جمله های سه گانه بالا درباره نحوه برخورد گروههای سه گانه مردم با حق و واقعیت است: گروهی اهل افراطند و از حق پیشی می گیرند و در بیراهه ها سرگردان و گمراه می شوند؛ مانند خوارج که به گمان خود می خواستند در عمل کردن به قرآن، از امام زمان خود پیشی بگیرند و با کارهای احمقانه، گرفتار تضاد شدند. یا همچون کسانی که در عصر پیامبر هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سفر روزه خود را افطار کرد، آنها گفتند: ما چنین نخواهیم کرد و احترام ماه رمضان را باید حفظ کنیم! که آنها به نام «عصاة» (گردنکشان) نامیده شدند.^{۱۱۰}

گروه دیگر، تفریط کاران هستند که چند قدمی به دنبال حق می روند و سپس تنبلی و سستی و هوا پرستی آنها را از ادامه پیروی از حق باز می دارد.

گروه سوم، ملازمان حقتند؛ که نه بر آن پیشی می گیرند و نه از آن عقب می مانند؛ همیشه در ظل و سایه حق گام بر می دارند و به سر منزل مقصود می رسند.^{۱۱۱}

در ادامه سخن، به مسئله مهم دیگری پرداخته می فرماید: «راهنمای این پرچم (دارای این اوصاف است): با تائی سخن می گوید، و دیر به پا می خیزد، اما هنگامی که به پا خاست با سرعت و قاطعیت پیش می رود!». (دَلِيلُهَا مَكِيْثُ^{۱۱۲} الْكَلَامِ، بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيْعٌ إِذَا قَامَ).

تعبیر به «دَلِيلُهَا» آیا اشاره به کسی است که «حامل رایت»، یعنی پرچمدار است؟ و یا آن کس که پیشاپیش لشکر حرکت می کند و آشنایی کامل به جاده دارد و آنها را در مسیر صحیح هدایت می کند؟ احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد؛ چرا که پرچمدار عهده دار بخشی از راهنمایی نیز می باشد و به هر جا می رود احاد لشکر موظفند به دنبال او حرکت کنند.

۱۰۸- «مَرَقٌ» از ماده «مُرُق» (بر وزن غروب) به معنای خارج شدن تیر از کمان است و بر همین اساس، به «خوارج که از ایمان خارج شدند، «مار قین» گفته می شود.

۱۰۹- «زَهَقٌ» از ماده «زُهوق» به معنای اضمحلال و هلاکت و نابودی است.

۱۱۰- وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۱۲۵، حدیث ۷. (ابواب من یصح منه الصوم).

۱۱۱- مفعول «لحق» می تواند «کتاب الله» یا «رسول الله» یا «حق» و یا همه اینها بوده باشد.

۱۱۲- «مکیث» از ماده «مکت» به معنای ماندن و توقف توأم با انتظار است و «مکیث» به کسی گفته می شود که عاقل و هوشیار است و حساب شده سخن می گوید و حرکت می کند.



ولی دلیل و راهنما (اگر نیازی به وجود او باشد) دلیل و راهنمای لشکر و قافله است، نه راهنمای پرچم که در عبارت بالا آمد. در هر حال، منظور از این تعبیر - به تصریح غالب شارحان نهج البلاغه - شخص امیرمؤمنان یا همه اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است؛ چرا که آنها به مقتضای «حدیث ثقلین» همواره با قرآن بودند و قرآن با آنها و هیچگاه از هم جدا نمی شدند و نمی شوند؛ و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) همان کس است که به گواهی روایات شیعه و اهل سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: «أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ حَيْثُمَا دَارَ؛ تُو بَا حَقِّ هَسْتِي وَ حَقِّ بَا تُوَسْتِ، هَرْ گُوْنَه گَرْدَش کَنْد.»^{۱۱۳} او کتاب ناطق بود و مفسر قرآن مجید و بیانگر سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).

تعبیر به «مَكِيَّةُ الْكَلَامِ» به این معنا نیست که او کم سخن می گوید؛ بلکه مفهومش این است که با تأنی و دقت و تفکر سخن می گوید و به تعبیری دیگر: همیشه سنجیده سخن می گوید.

و توصیف او به «بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيْعٌ إِذَا قَامَ» تأکید بر این معنا است که اعمال او نیز، همچون گفتارش سنجیده است؛ شتابزده برای انجام کاری قیام نمی کند؛ اما هر زمان، وقت کاری فراهم شد فرصت را از دست نمی دهد. قاطعانه بر می خیزد و بدون تردید به انجام آن می پردازد! هر کس با زندگی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آشنا باشد، وجود این اوصاف را آشکارا در حضرتش می بیند. بارها بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) افراد سرشناسی آمدند و حضرتش را دعوت به قیام کردند، اما چون شرایط آماده نبود و دشمن سوء استفاده می کرد، نپذیرفت؛ ولی در آن زمان که شرایط فراهم گشت، تردیدی به خود راه نداد. در بیانات آن حضرت نیز شواهد روشنی بر این اوصاف دیده می شود.^{۱۱۴}

سپس اضافه می فرماید: «زمانی که شما تحت فرمان او در آید، و با انگشت به سوی او اشاره کنید (و همه تسلیم فرمان او گردید)، مرگ او فرا می رسد، و دورانش سپری می شود». (فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَ أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ).

۱۱۳ - این حدیث و شبیه آن، به طرق مختلف از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به وسیله «ام سلمه» نقل شده است. از جمله «ابن عساکر» در «تاریخ دمشق» و «ابوبکر بغدادی» در «تاریخ بغداد» و «حموینی» در «فرائد السمطين» و کتب دیگر نقل کرده اند. در «صحیح ترمذی» نیز به این عبارت نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ؛ خَدَاوَنَدَا حَقِّ رَا بَا وَ قَرَارِ دَه، هَرْ گُوْنَه گَرْدَش مِي كَنْد.» (برای شرح بیشتر به کتاب احقاق الحق، جلد پنجم، صفحه ۶۲۳ به بعد، و الغدير، جلد ۳، صفحه ۱۷۶ به بعد مراجعه شود).

جالب اینکه «فخر رازی» در تفسیر سوره «حمد» در مورد جهر به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (بلند خواندن بسم الله) از «بیهقی» دانشمند معروف اهل سنت، از «ابوهریره» نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) جهر به بسم الله می کرد؛ سپس می افزاید: عمر، ابن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر نیز، همگی جهر به بسم الله می کردند؛ اما علی (علیه السلام) به تواتر ثابت شده است که همواره جهر به بسم الله می کرد و هر کس در دینش به علی اقتدا کند، به راه هدایت رفته و دلیل بر آن، حدیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که فرمود: «اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ» (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد اول، صفحه ۲۰۴ و ۲۰۵).

۱۱۴ - به شرح خطبه پنجم و ششم نهج البلاغه، در جلد اول از این کتاب مراجعه شود.



اشاره به اینکه: او زحمت فراوانی می کشد، تا شما را زیر پرچم خویش گردآورد و رهبری او برای شما آن چنان مسلّم شود، که از هر سو به او اشاره کنید؛ ولی بعد از فراهم شدن مقدمات پیروزی و اتحاد شما، دست تقدیر او را از شما خواهد گرفت و شما بار دیگر پراکنده می شوید و دشمنان مسلط می گردند.

جمله های بالا می تواند اشاره به همان چیزی باشد که قبلاً در سند همین خطبه آوردیم، که اهل عراق در آن ماه که امام (علیه السلام) شربت شهادت نوشید، بیش از هر زمان دیگر، گرد آن حضرت جمع شدند؛ به گونه ای که یک صد هزار لشکر، هر ۱۰ هزار تن تحت فرماندهی یک نفر، آماده پیکار تحت فرمان آن حضرت با ستمگران شام شده بودند. ولی شهادت آن امام شیرازه آنها را درهم ریخت.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این بخش از خطبه کرده اند و گفته اند که اشاره به تمام دوران حضرت است؛ ولی این تفسیر، بسیار بعید به نظر می رسد! چرا که تعبیرات قبل از این جمله، خلاف این معنا را می رساند؛ به خصوص اینکه، این خطبه بعد از خلافت آن حضرت ایراد شده و اشاره به آینده می کند.

امام (علیه السلام) برای این که اصحاب و یارانش مأیوس نشوند، آنها را به پیروزی های آینده بشارت می دهد و می فرماید: «بعد از او مدّتی در انتظار خواهید بود، تا خداوند شخصی را ظاهر کند که شما را جمع نماید و پراکندگی تان را به جمعیت مبدل سازد». (فَلَيْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَن يَجْمَعُكُمْ، وَ يَضُمُّ نَشْرُكُمْ).

در اینکه این جمله ها اشاره به قیام کیست؟ «مفسران نهج البلاغه» دو احتمال داده اند: بعضی آن را اشاره به قیام حضرت مهدی (علیه السلام) می دانند و بعضی دیگر، به قیام بنی عباس؛ که زندگی ننگین بنی امیه را به طور کامل درهم پیچیدند و سایه شوم آن گروه ظالم و فاسد و مفسد را، از سر مسلمین کم کردند؛ هر چند خود آنها به شکل دیگری جنایات را آغاز نمودند. ولی تفسیر اول بسیار مناسبتر است؛ چرا که بنی عباس شایسته این تعبیرات در کلام امام (علیه السلام) نبودند و مظالم آنها بر شیعیان علی (علیه السلام) و مردم عراق، کمتر از مظالم بنی امیه نبود. اضافه بر این، سخن در کسی است که پرچمدار حق باشد و به یقین بنی عباس پرچمدار باطل بودند!

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که منظور از اجتماع یاران حضرت بر گرد فرد یا افرادی در آینده، تنها اجتماعی سیاسی و نظامی نیست؛ بلکه اجتماع فکری و فرهنگی را نیز شامل می شود و این معنا در زمان امام باقر و امام صادق و امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) تحقق یافت و جمله های آخر این خطبه را، گواهی بر این معنا گرفته اند. ولی با توجه به ناهماهنگی این تفسیر با جمله های پیشین که از اجتماع سیاسی و نظامی سخن می گوید، این احتمال بعید به نظر می رسد.

ولی به هر حال، هدف از بیان این جمله نفی آن چیزی است که غالباً بعد از شکست ها بر افکار چیره می شود و آن یأس و نومیدی و بدبینی است. می فرماید: این موج به هر حال گذرا است و آینده ای روشن برای جامعه اسلامی در پیش است؛ نگران نباشید!



در تأیید همین سخن، در جمله های بعد می افزاید: «بنابراین، به چیزی که نیامده دل نبندید و نسبت به آنچه گذشته، مایوس و نگران نباشید؛ زیرا آن کس که پشت کرده، ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و دیگری برقرار ماند؛ سپس هر دو باهم به جای خود باز گردد، ثابت شود (و پیروزی بیافریند)». (فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَ لَا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ، وَ تَثْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجِعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا).

در واقع امام (علیه السلام) به بیان دو قاعده کلی می پردازد که در پیشامدها و حوادث سخت باید به آن توجه داشت: نخست این که، نباید در این گونه مواقع گرفتار خوش بینی افراطی شد و دل به چیزی بست که هنوز مقدمات آن فراهم نشده و به دنبال آن قیام نسنجیده ای صورت گیرد. و دیگر این که، شکست ها و مشکلات نیز نباید مایه یأس گردد و آن را امام (علیه السلام) تشبیه به کسی می کند که در جاده ای حرکت می کند و ناگهان یک پای او می لغزد؛ مردم خیال می کنند برای همیشه سقوط کرد! ولی چیزی نمی گذرد که بر پای دیگر تکیه می کند و پای اوّل را به جای خود می آورد و آماده حرکت می شود. بنابراین، در حوادث سخت اجتماعی، در برابر امواج خروشان حادثه، نباید مایوس شد و نسبت به حرکات نسنجیده، نباید امیدوار بود. جمعی از شارحان نهج البلاغه «غَيْرِ مُقْبِلٍ» را اشاره به امامان غیر از مهدی (علیه السلام) از اهل بیت (علیهم السلام) دانسته اند و این که می فرمایند: در آنها طمع نداشتن باشید، اشاره به این است که شرایط قیام برای آنها فراهم نیست و «مُدْبِرٍ» را اشاره به حضرت مهدی (علیه السلام) دانسته اند که نباید از ظهورش در هیچ زمان مایوس بود.

ولی این تفسیر، با جمله های آخر این قسمت از خطبه ابدأ سازگار نیست! چرا که لغزش یک پا و سپس تکیه کردن بر پای دوم و بازگشتن پای لغزیده به جای خود، جز با تکلف زیاد بر آن حضرت تطبیق نمی کند. اضافه بر این، تعبیر به «مُقْبِلٍ» و «مُدْبِرٍ» به صورت نکره نشان می دهد که منظور بیان یک قاعده کلی است، نه اشاره به یک مصداق شخصی و گرنه مناسب بود با الف و لام ذکر شود.

نکته ها

۱- رهبران الهی باید چنین باشند!

ویژگی هایی که امام (علیه السلام) درباره خودش به طور غیرمستقیم در عبارت بالا آورده است؛ در واقع اشاره به اوصافی است که در هر رهبر الهی مدیر و مدبّر و با اقتدار باید باشد. نخست اینکه: باید سخنانش سنجیده و توأم با فکر و تروی باشد. همان گونه که در روایت دیگری از امام (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده است:

«لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان عاقل پشت قلب او قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان او است.»^{۱۱۵}



یعنی خردمندان نخست می اندیشند، سپس سخن می گویند ولی سفیهان، نخست سخن می گویند سپس پیرامون صحت و بطلان کلام خود اندیشه می کنند!!

دیگر اینکه: کارهایش سنجیده و همراه با تدبیر و عاقبت اندیشی است و پس از آگاهی از درستی کار، آن را قاطعانه انجام می دهد. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ، فَإِنَّ يَكُ خَيْرًا وَرُشْدًا فَاتَّبِعْهُ، وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَاجْتَنِبْهُ؛ هنگامی که تصمیم بر کاری گرفتی به عاقبت آن نیک بیندیش! اگر خوب است و نیکی آن آشکار است، پیروی کن و اگر گمراهی است از آن بپرهیز.»^{۱۱۶}

۲- شکست ها پل های پیروزی است!

هنگام بروز حوادث سخت، گروهی ناگهان از همه چیز مأیوس می شوند، یا به فعالیت های خام و ناپخته دست می زنند و این یأس مانع مهمی از فعالیت های حساب شده آینده آنها خواهد شد؛ همان فعالیت هایی که ممکن است شکست را به پیروزی مبدل سازد و ناکامی را به کامیابی.

توجه عمیق به دو نکته ای که امام (علیه السلام) در بالا فرمود می تواند این حالت منفی را برطرف سازد. نخست این که، از کارهای شتاب زده و دل بستگی به آنچه مقدمات آن فراهم نشده است بپرهیزند و دیگر این که، از شکست های مقطعی و موردی مأیوس نشوند؛ چرا که می شود با تجربه های شکست، پل پیروزی ساخت.

اضافه بر این، گاه الطاف خفیه الهی شامل حال انسان می شود و وسایل پیروزی را آماده می سازد. در حدیثی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) طبق روایتی که شیخ صدوق در امالی نقل کرده، چنین می خوانیم که فرمود: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ نسبت به چیزی که امیدوار نیستی از چیزی که امید بدان داری، امیدوارتر باش (نه نسبت به اولی مأیوس باش و نه دل بستگی به دومی داشته باش.)» سپس امام (علیه السلام) با ذکر سه مثال جالب، این مسأله را روشن می سازد؛ نخست می فرماید: «موسی بن عمران برای آوردن مقداری آتش در بیابان سینا به راه افتاد، ولی خداوند با او سخن گفت و به مقام نبوت رسید. و ملکه سبا برای دیدار سلیمان آمد، اما به افتخار اسلام و ایمان با سلیمان مفتخر شد، و ساحران فرعون، به امید تقرب به او به مبارزه با موسی (علیه السلام) برخاستند، ولی سرانجام به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند.»^{۱۱۷}

بخش دوم: أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ: إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنْ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ، وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ.

آگاه باشید! آل محمد (صلی الله علیه و آله) همانند ستارگان آسمانند که هرگاه یکی از آنها غروب کند، دیگری طلوع می کند. گویا (می بینم در پرتو خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)) نعمت های الهی بر شما کامل شده، و آنچه را آرزو داشته اید، خدا به شما ارزانی داشته است.

۱۱۶ - شرح نهج البلاغه علامه خوئی، جلد ۷، صفحه ۱۵۹.

۱۱۷ - امالی صدوق، صفحه ۱۵۰، حدیث ۷.



شرح و تفسیر

در پرتو آل محمد (صلی الله علیه وآله)

در قسمت پایانی این خطبه، امام (علیه السلام) همه مخاطبان خود را که منحصر به معاصران خویش نیست، مخاطب ساخته و مقام و موقعیت اهل بیت را در عباراتی کوتاه، اما بسیار پر معنا برای آنها شرح می دهد. می فرماید: «آگاه باشید! آل محمد (صلی الله علیه وآله) همانند ستارگان آسمانند که هرگاه یکی از آنها غروب کند، دیگری طلوع می کند». (الْأَلَّ إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ: إِذَا خَوَىٰ ١١٨ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ).

سپس در تکمیل این سخن می افزاید: «گویا (می بینم) در پرتو خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، نعمت های الهی بر شما کامل شده و آنچه را آرزو داشته اید خداوند به شما ارزانی داشته است». (فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلَتْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ، ١١٩ وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ).

امام (علیه السلام) در این سخن کوتاه، به چند نکته اشاره فرموده؛ نخست اینکه: آل محمد (صلی الله علیه وآله) همانند ستارگانند که قرآن مجید درباره آنها می فرماید: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ آنها به وسیله ستارگان هدایت می شوند». ١٢٠ و در جایی دیگر می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ؛ خداوند کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد؛ تا در تاریکی های صحرا و دریا بوسیله آنها هدایت شوید». ١٢١

در زمان های قدیم که قطب نما اختراع نشده بود و جاده ها به صورت امروز نبود، قافله ها در صحراها، و کشتی ها در دریاها، در شب های تاریک به وسیله ستارگان آسمان راه را پیدا می کردند و به منزل مقصود می رسیدند و از ظلمات بر و بحر رهایی می یافتند. نجات در دنیا و آخرت و راهیابی به سعادت دارین نیز در پرتو هدایت آل محمد (علیهم السلام) امکان پذیر است.

مطلب دیگر اینکه: آسمان، شب خالی از ستاره نمی شود؛ هر زمان ستارگانی آرام و آهسته غروب می کنند، ستارگان دیگری در افق مشرق ظاهر می شوند؛ اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نیز چنین هستند؛ هر امامی چشم از جهان فرو می بندد، امام دیگری جای او را می گیرد تا نوبت به حضرت مهدی (علیه السلام) رسد و با قیام خود جهان را پر از عدل و داد کند.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که سلسله امامت گسستنی و تعطیل بردار نیست. یا به تعبیر دیگر: روی زمین از حجت خدا، هرگز خالی نمی ماند و تعجب در این است که بعضی از «شارحان نهج البلاغه» (مانند ابن ابی الحدید) هنگامی که جمله های پیشین این خطبه را تفسیر می کند، می گوید: اشاره به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) است که به عقیده طرفداران مذهب ما، در آخرالزمان متولد می شود و قیام به عدالت می کند.

١١٨ - «خوی» از ماده «خوی» (بر وزن هوا) به معنای غروب کردن و سقوط نمودن است.

١١٩ - «صنایع» جمع «صنیه» در این گونه موارد به معنای نعمت و احسان است.

١٢٠ - سوره نحل، آیه ١٦.

١٢١ - سوره انعام، آیه ٩٧.



اگر این گوینده در جمل های محل بحث - که در ذیل خطبه آمده - دقت می کرد، به اشتباه خود در این سخن پی می برد؛ ولی افسوس! که گاهی تعصب ها اجازه نمی دهد تا قرینه ای به این روشنی مورد توجه قرار گیرد. آخرین مطلب اینکه: امام (علیه السلام) می فرماید: پیروی از آل محمد (صلی الله علیه وآله) سبب می شود که به تمام آرزوهای خویش برسید و نعمت های خداوند بر شما به کمال خود برسد و این دلیل بر نقش مؤثر اهل بیت در تکامل دینی و دنیوی در همه زمانهاست و اینکه بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به زمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) دانسته اند، سخنی است بدون دلیل. این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود دارد، که امام (علیه السلام) می فرماید: خداوند همه وسایل سعادت را برای شما فراهم کرده، که یکی از آنها وجود آل محمد (صلی الله علیه وآله) است.

نکته ها

۱- یک حدیث پرمعنا

آنچه امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، در مورد آل محمد (صلی الله علیه وآله) و تشبیه آنها به ستارگان آسمان بیان فرموده، در واقع اقتباسی است از حدیث معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که درباره آنها فرموده است: «الْجُودُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرْقِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْأَخْتِلَافِ؛ ستارگان، مایه امنیّت و نجات از غرق شدن برای اهل زمین هستند (زیرا در مسافرت های دریایی، با کمک ستارگان به مقصد می رسیدند) و اهل بیت من، سبب امان و نجات امّت از اختلافات هستند.» این حدیث را «حاکم نیشابوری» از علمای معروف اهل سنت در کتاب «مستدرک» از «ابن عباس» نقل می کند و به دنبال آن می گوید: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ؛ این حدیثی است که سندش صحیح است.»^{۱۲۲}

عده دیگری از معاریف اهل سنت نیز، این حدیث یا شبیه آن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند؛ از جمله «حموینی» در «فرائد السمطين» «ابن حجر» در «صواعق»، «محمد بن صبان» در «اسعاف الراغبین» و غیر آنان بود.^{۱۲۳} مرحوم «علامه مجلسی» در بحث امامت «بحار الأنوار» بابتی تحت عنوان «إِنَّهُمْ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَذَابِ» ذکر کرده، که در آن احادیث متعددی از طرق اهل بیت (علیهم السلام) آورده و در ضمن تصریح می کند که «احمد بن حنبل» نیز در مسندش این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است.^{۱۲۴}

روشن است که تشبیه اهل بیت (علیهم السلام) به ستارگان، به دلالت التزامی بر آنچه که امام (علیه السلام) در خطبه بالا فرموده نیز دلالت دارد؛ چرا که طبیعت ستارگان آسمان چنین است که هر زمان یکی از آنها در افق مغرب غروب کند، دیگری در افق مشرق طلوع می کند. اضافه بر این، تعبیر «أُمَّتِي» که در حدیث آمده، نشان می دهد که تمام امّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در

۱۲۲ - مستدرک حاکم، جلد ۳، صفحه ۱۴۹. (طبق نقل إحقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۲۹۴).

۱۲۳ - برای آگاهی بیشتر به إحقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۶ مراجعه شود.

۱۲۴ - بحار الأنوار، جلد ۲۷، صفحه ۳۰۸ به بعد.



طول زمان می توانند از هدایت های اهل بیت (علیهم السلام) بهره مند شوند در نتیجه، همیشه امامی از اهل بیت (علیهم السلام) در میان امت خواهد بود.

۲- آخرین مرحله تکامل نعمت های الهی

این نکته نیز قابل توجه است که تکامل نعمت های الهی در پرتو اهل بیت (علیهم السلام) در هر زمان خواهد بود، ولی نهایت کمال آن در عصر ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) ارواحنا فداه است. همان گونه که در حدیثی که مرحوم «ابن میثم» در شرح خطبه بالا نقل کرده است، استفاده می شود. او می گوید: من در خطبه ای از آن حضرت سخنی یافتم که در واقع می تواند شرح خطبه مورد بحث باشد؛ آنجا که می گوید:

«يَا قَوْمِ اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا! إِنَّ الَّذِي يَسْتَقْبِلُ قَائِمَنَا مِنْ أُمَّرِجَاهِلِيَّتِكُمْ لَيْسَ بِدُونِ مَا اسْتَقْبَلَ الرَّسُولُ مِنْ أُمَّرِجَاهِلِيَّتِكُمْ... وَ لَعَمْرِي لَيَنْزِعَنَّ عَنْكُمْ قُضَاةُ السُّوءِ، وَ لَيَقْبِضَنَّ عَنْكُمْ الْمَرَاضِينَ (المَرَاتِين) وَ لَيَعَزِّلَنَّ عَنْكُمْ أُمْرَاءَ الْجَوْرِ، وَ لَيُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ غَاشٍ وَ لَيَعْمَلَنَّ فِيكُمْ بِالْعَدْلِ، وَ لَيَقُومَنَّ فِيكُمْ بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ؛ ای مردم! به یقین بدانید جاهلیتی که امام قائم، ما با آن روبه رو می شود، کمتر از جاهلیتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با آن روبه رو شد، نخواهد بود... و به جان خودم سوگند! که او تمام قضات فاسد را از جامعه شما دور می کند و امتیاز طلبان و سازشکاران (یا ریاکاران) را بر می گیرد و حاکمان جور را معزول می سازد و زمین را از هر خیانتکاری پاک می کند و در میان شما به عدل رفتار می نماید و معیارهای صحیح را در میان شما بر پا می دارد.»^{۱۲۵}

خطبه ۱۱۹

بخش اول: فقال (علیه السلام): مَا بِالْكُمُ أَمْخَرَسُونَ أَنْتُمْ؟

فقال قوم منهم: يا أمير المؤمنين، إن سرت سرنا معك.

فقال (علیه السلام): مَا بِالْكُمُ! لَا سُدَّتُمْ لِرُشْدٍ! وَلَا هُدَيْتُمْ لِقَصْدٍ! أَفِي مِثْلِ هَذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أُخْرَجَ؟ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَ ذَوِي بَأْسِكُمْ، وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجِبَايَةَ الْأَرْضِ، وَ الْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ النَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أُخْرَجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعُ أُخْرَى، أَتَقَلُّقُ تَقَلُّقِ الْقِدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ، وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتَهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَ اضْطَرَبَ ثِفَالُهَا. هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ.

۱۲۵ - شرح نهج البلاغه ابن میثم، جلد ۳، صفحه ۹.



(امام (علیه السلام)) یاران خود را تشویق به جهاد و مقابله با غارتگران شام کرد، ولی آنها ساکت ماندند)

فرمود: شما را چه می شود؟ مگر لال شده اید؟! (چرا جواب نمی دهید؟!)

گروهی عرض کردند: ای امیرمؤمنان! اگر تو حرکت کنی، ما هم در رکابت خواهیم بود! (امام (علیه السلام)) از این سخن برآشفته و فرمود: شما را چه می شود؟ هرگز به راه راست موفق نشوید، و هیچ گاه به مقصد نرسید! آیا در چنین شرایطی سزاوار است من شخصاً (برای مقابله با گروهی از اشرار و غارتگران شام) حرکت کنم؟! (نه) در این موقع می بایست مردی از شما که من از شجاعت و دلوریش راضی باشم، (به سوی دشمن) حرکت کند، و شایسته نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و مالیات و قضاوت میان مسلمین و نظارت بر حقوق مطالبه کنندگان راه را، رها سازم و با جمعی از لشکر، به دنبال جمع دیگری خارج شوم، و همچون تیری که در یک جعبه خالی قرار دارد از این طرف به آن طرف بیفتم.

من همچون قطب و محور سنگ آسیا هستم، که باید در محل خود بمانم (و امور کشور اسلام به وسیله من گردش کند) هرگاه من، (در این شرایط) از مرکز خود دور شوم، مدار همه چیز به هم می ریزد و نتیجه ها دگرگون می شود.

به خدا سوگند! پیشنهاد شما، پیشنهاد بد و نادرستی است (که برای خاموش کردن آتش هر فتنه کوچک یا بزرگی من مستقیماً وارد عمل شوم و مرکز حکومت را خالی کنم).

شرح و تفسیر

بهانه جویان سست و نادان!

هنگامی که به امام (علیه السلام) خبر رسید جمعی از غارتگران لشکر معاویه، به بعضی از مناطق مرزی هجوم آورده اند، مردم را جمع کرد و به آنها دستور حرکت و جهاد داد. اما همان گونه که در بالا آمد، جمعیت سکوت کردند و به ندای او لبیک نگفتند؛ امام (علیه السلام) سخت ناراحت شد و فرمود: «شما را چه می شود؟ مگر لال شده اید؟ (چرا جواب نمی گوید؟)، گروهی عرض کردند: ای امیرمؤمنان! اگر تو حرکت کنی ما هم در رکابت خواهیم بود» (فقال (علیه السلام)): مَا بِالْكُمْ أَمْخَرَسُونَ أَنْتُمْ؟ فَقَالَ قَوْمٌ مِنْهُمْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنْ سِرْتَ، سِرْنَا مَعَكَ).

امام (علیه السلام) از این بهانه جویی سخت برآشفته و فرمود: شما را چه می شود؟ هرگز به راه راست موفق نشوید، و هیچ گاه، به مقصد نرسید^{۱۲۶}، آیا در چنین شرایطی سزاوار است من شخصاً (برای مقابله با گروهی از اشرار و غارتگران شام) حرکت کنم؟ (نه!) در این موقع می بایست مردی از شما که من از شجاعت و دلوریش راضی باشم (به سوی دشمن) حرکت کند. (فقال (علیه السلام)):

۱۲۶ - در این که آیا جمله بالا، جمله خبری است و از وضع حال جمعیت سست و بی اراده کوفه خبر می دهد، و می گوید با راهی که در پیش گرفته اند، هرگز توفیقی در زندگی نخواهند یافت، و یا این که جمله انشایی است و نوعی نفرین درباره آنهاست در میان شارحان نهج البلاغه گفتگوست ولی معنی دوم مناسب تر به نظر می رسد.



مَا بِالْكُفِّ! لَا سُدُّتُمْ^{۱۲۷} لِرُشْدٍ! وَلَا هُدَيْتُمْ لِقَصْدٍ! أَفِي مِثْلِ هَذَا يُنْبَغِي لِي أَنْ أُخْرَجَ؟ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَذَوِي بَأْسِكُمْ).

در هیچ جای دنیا، و در هیچ عصر و زمانی چنین نبوده که رهبر یک قوم و رییس یک کشور، در هر حادثه کوچکی و در ناآرامی های موضعی شخصاً به مقابله برخیزد. همیشه فرماندهی شجاع، با گروهی از وفاداران را برای خاموش کردن این گونه آتش ها، گسیل می دارند. زیرا خالی کردن مرکز حکومت، ممکن است عوارض بسیار نامطلوبی داشته باشد.

به همین دلیل امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، می فرماید: «برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و مالیات، و قضاوت میان مسلمانان و نظارت بر حقوق مطالبه کنندگان را رها سازم، و با جمعی از لشکر، به دنبال جمع دیگری خارج شوم، و همچون تیری که در یک جعبه خالی قرار دارد، از این طرف، به آن طرف بیفتم» (وَلَا يُنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجَبَايَةَ الْأَرْضِ، وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أُخْرَجَ فِي كِتَابَةِ^{۱۲۸} أَتْبَعُ أُخْرَى، أَتَقَلَّقُ تَقَلَّقُ^{۱۲۹} الْقَدْحَ^{۱۳۰} فِي الْجَفِيرِ^{۱۳۱} الْفَارِغِ^{۱۳۲}).

امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه، به شش بخش از وظایف مهم رییس حکومت اشاره کرده که اگر مرکز حکومتش را رها کند، همه آنها با نابسامانی روبه رو می شود: نظارت بر امور لشکر، پاسداری مرکز حکومت، حفظ بیت المال، جمع آوری خراج، داوری میان مسلمین و دفاع از حقوق مردم.

بدیهی است تنها در مواردی که حادثه به قدری بزرگ است که بدون خروج رییس حکومت نمی توان با آن مقابله کرد، جایز است از این مسائل مهم به طور موقت، صرف نظر کند و به مقابله با دشمن برخیزد.

سیره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز نشان می دهد که آن حضرت فقط در «غزوات» مهم و سرنوشت ساز، شخصاً فرماندهی لشکر را بر عهده می گرفت، و در جنگ های کوچکتر، فرمانده ای تعیین می فرمود و پرچم به دست او می داد و سفارش های لازم را می کرد. و اکثر جنگ ها، در تاریخ اسلام به همین صورت انجام شده که نام آن «سریه» گذارده شده

۱۲۷- «سُدُّتُمْ» در اصل از «سَدَّ» گرفته شده که معنی آن معروف است و از آن جا که سَدَّ بنای محکمی است «تسدید» به معنی محکم کردن و استوار نمودن آمده است.

۱۲۸- «کِتَابَةِ» به گروهی از لشکر گفته می شود که به قول بعضی از ارباب لغت، عدد آنها بین صد تا هزار نفر بوده باشد.

۱۲۹- «تَقَلَّقُ»، به معنی حرکت کردن از سوئی به سوئی است.

۱۳۰- «قَدْحَ»، به معنی چوبه تیر، یا قطعه ای از چوب آمده است و گاه گفته اند: چوبه تیر پیش از آن که تراشیده شود و پیکان به آن متصل کنند، «قَدْح» نامیده می شود.

۱۳۱- «جَفِيرِ» ظرفی است که در کنار اسب می بستند و چوب های تیر را در آن می نهادند و در فارسی به آن «ترکش» یا «تیردان» می گفتند.

۱۳۲- «فَارِغِ» به معنی تهی و خالی است.



است. منتها اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در برابر او چنان گوش به فرمان بودند که هر دستوری را بی چون و چرا، اجرا می‌کردند و احدی به خود اجازه نمی‌داد بگوید: «تا تو نیایی ما نمی‌رویم».

درست است که با توجه به تقسیم کارهای مملکت هر یک از این امور مسئولی دارد، ولی نظارت رهبر و رییس بر آنها در پیشرفت این کارها بسیار مؤثر است.

این منطقی بسیار روشن، بلکه بدیهی است، ولی بهانه جویان سست و بی‌اراده، که می‌خواستند به هر بهانه ای شده از مقابله با دشمن سرباز زنند، خروج خود را مشروط به یک شرط کاملاً غیر منطقی، یا به تعبیر دیگر تعلیق بر محال می‌کردند.

باز امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، تشبیه جالبی می‌فرماید، می‌گوید: «من فقط همچون قطب و محور سنگ آسیاب هستم، که باید در محلّ خود بمانم (و همه این امور به وسیله من گردش کند) هرگاه من (در این شرایط) از مرکز خود دور شوم مدار همه چیز به هم می‌ریزد و نتیجه‌ها دگرگون می‌شود) (وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ ۱۳۳ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا ۱۳۴).

در گذشته برای آرد کردن گندم و جو، از آسیاب‌های دستی، یا آبی و بادی استفاده می‌کردند؛ ساختمان همه آنها ساده و روشن بود، سنگی در زیر قرار داشت که همیشه ثابت بود و سنگی در رو، که دائماً به وسیله نیروی دست، یا فشار آبی که از زیر آن عبور می‌کرد، یا باد، حرکت می‌نمود. در وسط این دو سنگ میله‌ای بود که سنگ بر محور آن می‌چرخید و اگر میله می‌شکست، سنگ از مسیر خود خارج می‌شد و به کناری می‌افتاد. در ضمن برای این که آردها به راحتی جمع‌آوری شود، پوست یا پارچه بزرگی را زیر آسیاب دستی پهن می‌کردند، تا هنگامی که آرد از میان دو سنگ بیرون می‌آید، روی آن بریزد. هر گاه آن قطب و محور اصلی از میان می‌رفت، آسیاب از حرکت می‌ایستاد، و سنگ روی آن قطعه پوست و پارچه می‌افتاد و نظم آن را به هم می‌زد. این همان چیزی است که امام (علیه السلام) در جمله‌های فوق با عنوان «اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا» اشاره به آن فرموده است.

اضافه بر این، چیزی که سنگ رویین را در آسیاب‌های آبی و بادی به حرکت درمی‌آورد، نیز همان محور و میله‌ای بود که در وسط سنگ قرار داشت که از پایین به میله بزرگتری متصل بود که آب از یک طرف بر آن می‌ریخت، و آن را به حرکت درمی‌آورد. و به این ترتیب، میله وسط هم عامل حرکت و هم عامل نظم بود و رهبر، امام و پیشوا همین موقعیت را دارد.

و در پایان این بخش امام (علیه السلام) در یک نتیجه‌گیری صریح می‌فرماید: «بخدا سوگند! این پیشنهاد بد و نادرستی است! (که من برای خاموش کردن آتش هر فتنه‌ای شخصاً برخیزم و به این سو و آن سو روم و مرکز حکومت را خالی کنم)» (هَذَا لَعْمَرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ).

۱۳۳- «استحار» از ماده «تحیر و حیرت» به معنی حیران شدن است و به ابرهای سنگینی گفته می‌شود که باد آن را در مسیر خاصی به حرکت درنیاورده است گویی حیران و سرگردان باقی مانده است.

۱۳۴- «ثفال» به معنی سفره چرمی است که آسیاب دستی را روی آن می‌گذارند تا آرده



به یقین چنین پیشنهادی خطاست به گواهی راه و رسمی که همه مدیران و رؤسای حکومت، در زندگی خود داشته و دارند که جز در حوادث مهم، مرکز مدیریت و حکومت خود را ترک نمی کنند.

بخش دوم: وَاللّٰهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَّصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أُطَلِّبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاعِينَ. إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَى النَّارِ!

به خدا سوگند! اگر امیدم به شهادت هنگام برخورد با دشمن نبود - هر گاه چنین توفیقی نصیبم شود - مرکب خویش را آماده می کردم و از شما دور می شدم، و مادام که نسیمهای جنوب و شمال در حرکتند (هرگز) شما را طلب نمی کردم، چرا که شما بسیار طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق و پر مکر و حيله هستید. کثرت جمعیت شما با قلت اجتماع افکارتان، سودی نمی بخشد (من وظیفه خود را درباره شما انجام دادم) شما را به راه روشنی واداشتم که جز افراد ناپاک در آن هلاک نمی شوند. آن کس که در این راه استقامت کرد، به بهشت شتافت و آن کس که پایش لغزید (و از جاده منحرف شد) به جهنم واصل شد!

شرح و تفسیر

اگر امید شهادت نداشتیم...

امام (علیه السلام) در این بخش که بخش نهایی خطبه است، شدیداً مردم «کوفه» را ملامت و سرزنش می کند و نقطه های ضعف آنها را بر می شمرد، و از آینده آنها اظهار یأس و نومییدی می کند، نخست چنین می فرماید: «به خدا سوگند اگر امیدم به شهادت هنگام برخورد با دشمن، نبود - هرگاه چنین توفیقی نصیب من شود - مرکب خویش را آماده می کردم، و از شما دور می شدم و مادامی که نسیم های جنوب و شمال در حرکتند (هرگز) شما را طلب نمی کردم» (وَاللّٰهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَّصْتُ^{۱۳۶} عَنْكُمْ فَلَا أُطَلِّبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ).

تعبیر به (مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ) اشاره به این است که من هرگز به سراغ شما نخواهم آمد. این تعبیر شبیه چیزی است که در یکی دیگر از کلمات آن حضرت آمده است که وقتی به او پیشنهاد تبعیض در تقسیم بیت المال کردند، فرمود: «آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم» «وَاللّٰهِ لَا أُطَوِّرُ

۱۳۵- «حُمَّ» از ماده «حم» (بر وزن غم) به معنی مقدر ساختن چیزی است بنابراین جمله (قد حم لي) مفهومی این است که اگر چنین امری برای من مقدر شده باشد یا چنین توفیقی نصیب من شود.

۱۳۶- «شَخَّصْتُ» از ماده «شخوص» به معنی نقل مکان از محلی به محل دیگر گرفته شده است.



بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا؛ به خدا سوگند تا عمر من باقی است و ستارگان آسمان در پی یکدیگر طلوع و غروب دارند دست به چنین کاری نمی زنم».^{۱۳۷}

در این جا سه سؤال پیش می آید : نخست این که : چگونه حضرت می فرماید : من به خاطر امید به شهادت در میان شما مانده ام و گر نه شما را ترک می گفتم ؟ در حالی که امام (علیه السلام) در چند جمله قبل فرمود : من باید در میان شما بمانم تا تدبیر لشکر کنم و امنیت منطقه را برقرار سازم، و سرپرستی بیت المال و داوری میان مسلمین و احقاق حقوق کنم. این دو، چگونه با یکدیگر سازگار است ؟

دیگر این که : حضرت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مژده شهادت را شنیده بود، و می دانست به دست اَشَقَى الْأَخْرَبِ (عبدالرحمن ابن ملجم) شهید می شود، چگونه می فرماید : من امید شهادت در میدان نبرد دارم ؟

سوّم این که : امام (علیه السلام) چگونه می تواند مقام امامت و پیشوایی خود را کند و از میان مردم برود ؟ در پاسخ سؤال اوّل باید گفت : رسیدن به فیض شهادت، یکی از اهداف والای آن حضرت برای ماندن در میان آن گروه بود و مانعی ندارد که اهداف دیگری نیز داشته باشد، و چون اهداف دیگر را قبلاً بیان فرموده بود، نیازی به ذکر آنها ندیده است.^{۱۳۸} و در پاسخ سؤال دوّم می گوئیم : «لقاء عدو»، هر چند در بدو نظر، ملاقات در میدان جنگ را تداعی می کند، ولی در عین حال، مفهوم گسترده ای دارد که هرگونه برخورد با دشمن را شامل می شود، و می دانیم شهادت امام (علیه السلام) نیز یکی از مصداق های آن بود.

و در پاسخ سؤال سوّم می توان گفت که : بیرون رفتن از میان یک گروه فاسد و غیر قابل اصلاح، مفهومش ترک وظایف امامت نیست بلکه امام (علیه السلام) می تواند به میان جمعیت آماده تری برود، همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردم «مکه» را رها کرد و به میان مردم «مدینه» رفت.

در ادامه سخن امام (علیه السلام) به ذکر دلایل ناخشنودی خود از آنان پرداخته و نقاط مهم ضعف آنها را به امید آن که شاید بیدار شوند و به اصلاح خویش پردازند بیان می کند، می فرماید : «شما بسیار طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق، و پر مکر و حيله هستيد!» (طَعَانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ^{۱۳۹} رَوَّاعِينَ^{۱۴۰}).

۱۳۷ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۱۳۸ - متأسفانه، شارحان نهج البلاغه تا آن جا که ما دیده ایم وارد این بحث و جواب گویی از این سؤالات نشده اند تنها مرحوم «بیهقی» از علمای قرن ششم، به پاسخ سؤال سوّم پرداخته و چنین گفته است : که امام (علیه السلام) این سخن را قطع نظر از مقام امامت بیان فرموده و گر نه مقام امامت ایجاب می کند که او در هر شرایط در میان مردم باشد و به تعبیری دیگر حضرت می فرماید : اگر مقام امامت نبود و من از این نظر آزاد بودم شما را رها می ساختم.

۱۳۹ - «حَيَّادِينَ» از مادّه «حید» (بر وزن حرف) به معنی انحراف گرفته شده است و «حَيَّاد» به کسی گفته می شود که بسیار از جاده حق منحرف گردد.

۱۴۰ - «رَوَّاعِينَ» از مادّه «روع» (بر وزن ذوق) به معنی این طرف و آن طرف رفتن است و کنایه از مکر و حيله می باشد و لذا این واژه را درباره روپاه به کار می برند و می گویند : «رَاعَ التُّغْلُبُ».



این چهار صفت به قدری زشت و نامطلوب است که وجود یکی از آنها در انسانی، برای فاصله گرفتن از او کافی است، تا چه رسد که همه آنها در کسی باشد، یعنی تمام توجه او به عیوب و نقایص باشد، بلکه آنها را بیش از آنچه هست بزرگ کند و پیوسته تکرار نماید تا آن جا که مردم مأیوس شوند، هر کجا حق را ببیند از آن روی گردان شود و با مکر و فسون، زندگی او آمیخته گردد. یک انسان صالح چگونه می تواند در میان چنین گروهی، زندگی کند، تا چه رسد به این که امام معصوم و پیشوای خلق باشد، که جز خون جگر خوردن و رنج کشیدن، نتیجه ای برای او نخواهد داشت، و به همین دلیل امام (علیه السلام) آرزوی جدایی از آنها را می کند.

سپس می فرماید: اضافه بر این عیوب شخصی، یک عیب بزرگ اجتماعی دارید: «کثرت جمعیت شما با قلت اجتماع افکارتان سودی نمی بخشد» (إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ).

درست است که جمعیت شما، به ظاهر بسیار زیاد است ولی چون اتحاد و وحدت قلوب بر شما حاکم نیست، و هر یک برای خود اراده و تصمیمی دارید، کاری از شما ساخته نیست یا به تعبیری دیگر، شما جمعیت، تنه‌ایان، واجتماعتان اجتماع مردگان است. و در پایان خطبه می فرماید: من وظیفه خود را درباره شما انجام دادم: «شما را به راه روشنی واداشتم، که جز افراد ناپاک در آن هلاک نمی شوند، آن کس که در این راه استقامت کرد به بهشت شتافت، و آن کس که پایش لغزید (و از جاده منحرف شد) به جهنم واصل شد!» (لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَلِإِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَلِإِي النَّارِ).

امام (علیه السلام) با این سخن، این حقیقت را روشن می سازد که من همه گفتنی ها را گفته ام و اتمام حجت کرده ام و اگر آرزو می کنم، از میان شما بروم مفهومش این نیست که در انجام وظیفه خود نسبت به شما کوتاهی کرده باشم، ولی افسوس شما افراد شایسته ای نیستید که از برنامه های تربیتی یک معلم دلسوز آسمانی بهره بگیرید.

نکته

بیداری دل ها

مورخ معروف قرن سوم «ابو اسحاق ثقفی» در کتاب «الغارات» خود در ذیل این خطبه، چنین آورده است:
هنگامی که امام (علیه السلام) این سخنان را ایراد کرد، «جاریه بن قدامة سعدی» عرض کرد: «يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَعْدَمْنَا اللَّهُ نَفْسَكَ وَلَا أَرَانَا فِرَاقَكَ أَنَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَسَرِّحْنِي إِلَيْهِمْ؛ ای امیرمؤمنان خدا هرگز تو را از ما نگیرد، و هیچ گاه به فراق تو مبتلا نشویم من آماده مقابله با این گروه غارتگر هستم مرا به سوی آنان بفرست».

امام (علیه السلام) از این گفته او خوشحال شد و او را ستایش بلیغی کرد.

از سوی دیگر «وهب بن مسعود خثعمی» نیز از جا برخاست عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من هم آماده ام.



امام (علیه السلام) به «جاریه» دستور داد به «بصره» برود و با دو هزار نفر از آن جا حرکت کند و به «ختعمی» نیز دستور داد با دو هزار نفر از «کوفه» حرکت کند و به آنها فرمود به سراغ «بسر بن ابی ارطاة» بروید و هر کجا او را یافتید با او مقابله کنید.^{۱۴۱} از این بحث تاریخی، اولاً، استفاده می شود که سرانجام، سخنان تند و داغ امام (علیه السلام) در بعضی از دل های آماده اثر گذاشت و آماده مقابله با دشمن شدند و ثانیاً معلوم می شود که این خطبه قبل از مرحوم رضی در کلام «الغارات» نیز آمده است.



رَبُّكُمْ عَلَّمَ مَحْمُودًا وَالِدَ مُحَمَّدٍ



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز